



پوهنتون سلام  
پوهنځی شرعیات وفتون  
پروگرام ماستری تفسیر و حدیث



دولت جمهوری اسلامی افغانستان  
وزارت تحصیلات عالی  
معینیت امور علمی

## جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء ( رساله ماستری )

محصل: نورالله "نور"

استاد راهنما: پوهاند دکتور عبدالیاری "حمیدی"

سال: 1398 هـ. ش - 1441 هـ. ق



پوهنتون سلام  
پوهنځی شرعیات و قانون  
پروگرام ماستری تفسیر و حدیث



دولت جمهوری اسلامی افغانستان  
وزارت تحصیلات عالی  
معینیت امور علمی

# جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء

( رساله ماستری )

محصل: نورالله "نور"

استاد راهنما: پوهاند دکتور عبدالباری "حمیدی"

سال: 1398 هـ . ش - 1441 هـ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دیارتمنت تفسیر و حدیث

بورد ماستری

## تصدیق نامه

محترم نور الله ولد حق نظر ID: نمبر SH-MST-97-379 محصل دور چهارم تفسیر و حدیث که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء به روز ۱۳۹۷/۱/۱۵ تاریخ ۱۴۰۰/۱/۱۵ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۷۸ (نمره به عدد) هفتاد و هشت (نمره به حروف) گردید.

موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دکتور اسماعیل احدی	عضو هیات	
۲	دکتور نصرمن الله مجاهد	عضو هیات	
۳	دکتور عبدالباری حمیدی	استاد رهنما و رئیس جلسه دفاع	

..... معاون علمی

..... آمر بورد ماستری

## اهدا

این اثر علمی که به نیت خدمت به دین اسلام و مسلمانان انجام شده است ثواب آنرا برای والدین گرامی ام که در پرورش جسمی و تربیه دینی من همه راحت های خود را قربان نموده و برای سعادت و خوش بختی ام از دوران طفولیت تا دوره های تعلیم سعی و تلاش نموده اند اهدا مینمایم و از خداوند متعال میخواهم اجر آن را در نامه حسنات آنها اضافه نماید.

## سیاس گذاری

به مقتضای این فرموده الله متعال {رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ} <sup>1</sup>. ذات اقدس و بیهمتا را سپاس گزارم که برایم توفیق بخشید که در راه خدمت گذاران به دینش قرار گرفتم و توفیقم بخشید که از یک دوره تحصیلی علوم دینی با اتمام رسانیدن رساله تحقیقی در موضوع "جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء" فارغ گردیدم.

جاءد با امتثال به این فرموده الله متعال {وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ} <sup>2</sup>. و با اتباع از این ارشاد نبی کریم "صلی الله علیه وسلم" که فرمودند «لَا يَشْكُرُ اللَّهُ مِنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسُ» <sup>3</sup>.

وسپس از وزارت محترم تحصیلات عالی دولت جمهوری اسلامی افغانستان که زمینه تحصیلات عالی را در کشور مهیا ساخته اند تشکری مینمایم و متعاقباً از بنیان گذار محترم پوهنتون سلام، جناب رئیس، اعضای اداری تمام دست اندرکاران این اداره علمی که در راستای فراهم نمودن زمینه تحصیلی زحمات زیادی کشیده اند سپاس گزارم.

واز استاد محترم دکتور پوهاند "عبدالباری حمیدی" که سمت استاد راهنما در تهیه رساله ام را عهده دار بودند که از راهنمایی های سودمند شان در تهیه رساله و از اندوخته های علمی شان در جریان درس خیلی ها مستفید شدم قلباً اظهار سپاس و امتنان می نمایم و از تمام استادان محترم به صورت فردی و اجتماعی تشکری میکنم، و از استادانیکه عضو هیأت مناقشه و عهده دار مجلس دفاع رساله ام میباشند شکر گزارم.

وَأَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْعَمَلُ فِي مِيزَانِ حَسَنَاتِنَا جَمِيعًا، وَاللَّهُ الْمُؤَفَّقُ وَالْمُسْتَعَانُ وَهُوَ الْهَادِي إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ .

نورالله "نور"

<sup>1</sup>- سوره نمل، 19/

<sup>2</sup>-سوره لقمان، 12/

<sup>3</sup>- السجستانی، سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر [م275هـ] سنن أبي داود: تحقيق شعيب الارنؤوط، ط(1430)هـ. دارالرسالة العلمية بيروت، كتاب الأدب، باب في شكر المعروف، ج 12/ص 436/ح 1877) شيخ الألباني آن را صحيح گفته است، صحيح الترغيب والترهيب باب في شكر المعروف ومكافأة، ج 1/ص 235 ح(973)

## خلاصه موضوع

موضوع تحقیق تحت عنوان "جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء" است از لحاظ محتوی، شامل مطالبی چون، معرفی جزئیات موضوع از قبیل، معرفی قضاء، حکم، تعیین و قبول منصب قضاء، احادیث وارده در ترغیب به قضاء و ترهیب از قضاء، و سپس جمع تطبیق در میان احادیث ترغیب و ترهیب و سپس بررسی احادیث وارده در اهمیت قضاء، کیفیت و آداب آن (قضاء در سنت نبوی از چه جایگاهی برخوردار است و چگونه باید انجام شود) و جزئیات مربوط به قضاء از قبیل دعوا، صورتهای اثبات دعوا چون بینات، ایمان، قرائن، شهادتات شهود و احادیث وارده در این موارد و ضمناً احکام قضایی مستنبط از احادیث طبق اقوال و نظریات فقهاء مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است باید گفت موضوع از جهات متعددی حایز اهمیت میباشد میتوان اهمیت و اهداف آنرا به طور مختصر چنین برشمرد:

- از حیث اینکه تعلق آن به دو منبع اصلی شریعت اسلامی (قرآن و سنت) است.  
 - عدالت یکی از مقاصد مهم شریعت اسلامی بوده و از طریق قضاء عملی میگردد.  
 - از اینکه قضاء راه رسیدن به حقوق و تأمین مصالح اجتماعی میباشد بناء در مورد آن در شریعت اسلامی ترغیب شده است و اگر این اهداف رعایت نشود نصوص ترهیب متوجه قضاء میباشد.  
 - با تحقیق روی این موضوع مؤظفین امور قضایی از اهمیت قضاء و برحذر بودن از تخلفات قضایی آگاهی حاصل مینمایند.

**روش تحقیق**، استقرایی بوده و از شیوه های موضوعی در کتب معتمد حدیث و علوم حدیث کتب معتبر فقهی قرار ذیل استفاده شده است:

- جمع و بررسی احادیث وارده در موارد قضایی مربوط بر هر مبحث، و تحلیل احادیث با استفاده از اقوال و نظریات علماء.

- ذکر اقوال به صورت مفهومی و نقل برخی از متون به صورت موجز و مختصر.

- نقل ترجمه آیات از تفسیر نور ترجمه فارسی مصطفی خرم دل.

موضوع شامل نتایج مهم چون:

- قضاء راه رسیدن به حق و عدالت است.

- به لحاظ مهم بودن عدالت در فرموده های رسول الله <sup>ه</sup> ترغیب و ترهیب به قضاء هر دو وارد شده است.

**واژه های کلیدی:** قضاء، احادیث وارده، جمع و بررسی.

## فهرست عناوین

عناوین.....صفحه

مقدمه ..... 1

## فصل اول

## کلیات و مفاهیم

مبحث اول تعریف قضاء و حکم آن ..... 9

مطلب اول- تعریف لغوی قضاء ..... 9

مطلب دوم- تعریف اصطلاحی قضاء از نظر فقهاء: ..... 11

مطلب سوم- الفاظ قریب به معنای قضاء: ..... 13

مطلب چهارم- مشروعیت قضاء: ..... 14

مطلب پنجم- حکم شرعی قضاء و نظریات فقهاء: ..... 16

مبحث دوم تعیین قضات و اجبار بر قبول منصب قضاء ..... 19

مطلب اول- مطالبه منصب قضاء: ..... 19

مطلب دوم- اجبار بر قبول منصب قضاء: ..... 20

مطلب سوم- انتخاب شخص مفضول: ( شخصی که درجه اهلیتیش کمتر است) ..... 21

مطلب چهارم- تعدد قضات: ..... 22

مبحث سوم احادیث وارده در ترغیب به قضاء و ترهیب از آن ..... 25

مطلب اول- احادیث وارده در ترغیب به قضاء: ..... 25

مطلب دوم - برحذر بودن از قضاء واحادیث وارده در این مورد: ..... 29

مطلب سوم- جمع و تطبیق در میان احادیث ترغیب به قضاء و ترهیب از آن: ..... 31



## فصل دوم

## احادیث وارده در پیرامون اهمیت قضاء، کیفیت و آداب آن

- 42.....مبحث اول احادیث وارده در مورد اهمیت قضاء
- 42 .....مطلب اول- اهمیت قضاء از جهت اجر و پاداش:
- 44 .....مطلب دوم- احادیث وارده در مورد اهمیت قضاء از جهت مسؤولیت:
- 47.....مبحث دوم احادیث وارده در کیفیت قضاء
- 47 .....مطلب اول - مصدر حکم و چگونه گی لزوم فیصله قاضی:
- 49 .....مطلب دوم- دفع حدود در حد امکان و چگونه گی اثبات جرم:
- 51 .....مطلب سوم - مشروعیت حبس به حیث یکی از جزاهای شرعی:
- 52 .....مطلب چهارم- اقرار و چگونه گی آن در اثبات جرم:
- 53 .....مطلب پنجم- تأثیر حمل در تأخیر تطبیق حکم:
- 54 .....مطلب ششم- جواز تأخیر تنفیذ حد بر مریض:
- 55 .....مطلب هفتم- انکار از حضور به محکمه و حکم در خارج از محکمه:
- 56 .....مطلب هشتم- جواز حکم به مکتوب قاضی، و حکم شرعی بر غیر مسلمان:
- 58.....مبحث سوم احادیث وارده در مورد آداب قضاء
- 58 .....مطلب اول-تعریف ادب:
- 60 .....مطلب دوم-موارد رعایت ادب درقضاء:
- 61 .....مطلب سوم- آداب مربوط به شخص قاضی و احادیث وارده در مورد آن:
- 65 .....مطلب چهارم- منع از سفارش و توصیه به عفو:
- 67 .....مطلب پنجم- حالت طبیعی قاضی و احادیث وارده در آن:
- 69 .....مطلب ششم-اجتناب از رشوت:
- 71 .....مطلب هفتم- رعایت خصمین در توجه و معیت:
- 74 .....مطلب هشتم- جواز حبس مقروض و صلح در منازعات مالی:

## فصل سوم

## احادیث وارده در پیرامون دعاوی، بینات، شهادتات و شهود

76	مبحث اول احادیث وارده در مورد دعاوی وایمان
76	مطلب اول- تعریف دعوی و حکم آن:
77	مطلب دوم- تعریف ایمان و حکم آن:
83	مطلب سوم- احادیث وارده در مورد دعاوی:
90	مطلب چهارم- احادیث وارده در مورد ایمان:
97	مبحث دوم احادیث وارده در مورد بینات وقراین
97	مطلب اول- تعریف بینه ومشروعیت آن:
99	مطلب دوم- تعریف قراین ومشروعیت آن:
103	مطلب سوم- احادیث وارده در مورد بینات:
107	مطلب چهارم- احادیث وارده در مورد قرائن:
111	مبحث سوم احادیث وارده در مورد شهادتات وشهود
111	مطلب اول- تعریف شهادتات و حکم آن:
113	مطلب دوم- تعریف شهود و حکم آن:
116	مطلب سوم- احادیث وارده در مورد شهادتات:
123	مطلب چهارم- احادیث وارده در مورد شهود:
130	خاتمه ونتایج
134	پیشنهادهات:
135	فهرست اعلام
137	فهرست منابع

## مقدمه

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، وأرشدنا إلى صراطه المستقيم، وأسأله التوفيق لما يحبه ويرضاه، والصلاة والسلام على رسول الله وآله وصحابه الأخيار، وتابعيهم بالإحسان، وسلم تسليماً كثيراً.

أما بعد: عدالت وانصاف از مهترین خواست های دین اسلام ورسیده گی به مصالح حیاتی انسانها از مقاصد مهم شریعت های آسمانی وهدف بعثت پیغمبران الهی بوده چنانچه خداوند متعال فرموده است {لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ} .<sup>۱</sup>

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن ( به میان مردم ) روانه کرده ایم ، و با آنان کتابهای ( آسمانی و قوانین ) و موازین ( شناسائی حق و عدالت ) نازل نموده ایم تا مردمان ( برابر آن در میان خود ) دادگرانه رفتار کنند .

تا آنجا که دین اسلام رعایت عدالت را حق اجتماعی انسانها دانسته و یکی از اسباب تقوا و خداترسی خوانده خداوند متعال فرموده است { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ } .<sup>۲</sup>

«ای مؤمنان ! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید ، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که ( با ایشان ) دادگری نکنید . دادگری کنید که دادگری ( به ویژه با دشمنان ) به پرهیزگاری نزدیکتر ( و کوتاه ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا ) است .  
وراه رسیدن به اقامه عدل قضاء و تشکیل محاکم میباشد

وسنت رسول الله (صل الله علیه وسلم) توضیح و تشریح احکام شرعی در تمام امور مربوط به دین و دنیای مسلمانان میباشد خداوند متعال اتباع از رسول الله (صل الله علیه وسلم) راه فوز و فلاح خوانده فرموده است : { وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ } .<sup>۳</sup>

«و هرکس از خدا و پیغمبرش پیروی کند و از خدا بترسد و از ( مخالفت فرمان ) او بپرهیزد ، این چنین کسانی ( به رضایت و محبت خدا و نعیم بهشت و خیر مطلق دست یافتگان و ) به مقصود خود رسیدگانند .

واز اینکه سنت رسول الله (صل الله علیه وسلم) و آثار عملی اصحابش مرجع تشریح احکام برای مؤمن ها در تمام احوال و حالات است خداوند متعال اشخاصی را از علماء امت برانگیخت تا احادیث رسول الله

<sup>۱</sup>- سوره حدید /25.

<sup>۲</sup>-سوره مائده/8.

<sup>۳</sup>-سوره نور/52.

ه و آثار صحابه را در تمام بخش های عملی و نظری دینی و دنیایی جمع نمایند تا مسلمانان در عمل به خواست های دینی و امور زنده گی شان دچار مشکل نشوند.

این رساله تحقیقی روش سالم قضاء را بر مبنای احادیث (فرموده ها و عمل کرد های) رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و خلفاء در امر تشریح امور قضایی از حیث مسؤولیت اقامه عدل، اهمیت، آداب، روشهای دعا، شیوه های اثبات دعاوی و حکم توضیح نموده است و احادیثی را در این مورد جمع و بررسی نموده و ضمناً به احکام قضایی هر حدیث اشاره شده است.

### 1- اهمیت موضوع تحقیق:

موضوع تحقیق از چند لحاظ حایز اهمیت میباشد:

- 1- در قرآن کریم و سنت رسول الله (صلی الله علیه و سلم) به قضاء و اقامه عدل حکم شده است.
- 2- خداوند متعال مسلمانان را در راستای حل منازعات شان به مراجعه به سنت رسول الله (صلی الله علیه و سلم) دستور میدهد چنانچه فرموده است: { فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا }<sup>۱</sup>.
- 3- قضاء از مقاصد شرعی و اهداف بعثت همه ی پیغمبران الهی و ادیان سماوی در ادوار تاریخ بوده است که اهمیت قضاء و رعایت مصالح بشری برملا میسازد خداوند متعال در مورد داود علیه السلام فرموده است: { يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ }<sup>۲</sup>.

«ای داود! ما تو را در زمین نماینده ( خود ) ساخته ایم ( و بر جای پیغمبران پیشین نشانده ایم ) پس در میان مردم به حق داوری کن.

و در مورد عموم پیغمبران فرموده است: { لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ }<sup>۳</sup>.

<sup>1</sup>-سوره نساء/65.

<sup>2</sup>-سوره ص/26.

<sup>3</sup>-سوره حدید/25.

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن ( به میان مردم ) روانه کرده ایم ، و با آنان کتابهای ( آسمانی و قوانین ) و موازین ( شناسائی حق و عدالت ) نازل نموده ایم تا مردمان ( برابر آن در میان خود ) دادگرانه رفتار کنند.

## 2- اسباب اختیار موضوع:

در قدم نخست اختیار یک موضوع برای تحقیق از نظر محقق حایز اهمیت بوده و سپس برخی از عوامل باعث انتخاب آن موضوع میگردد عوامل که باعث انتخاب "جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء" برای تحقیق گردید قرار ذیل است:

1- نخستین عامل و سبب برای انتخاب یک موضوع رعایت لائحه وزارت محترم تحصیلات و اداره تحصیلی مربوطه جهت تقاضا از محصلین بر تهیه رساله تحقیقی در مرحله ماستری میباشد.

2- سبب دیگری مرتبط بودن موضوع تحقیق با مسؤلیت کاری تحقیق کننده هست چون بنده یکی از کارمندان امور قضایی بودم خواستم موضوع تحقیقی ام مرتبط با مسؤلیت وظیفوی ام باشد وهم استاد رهنما ام محترم دکتور عبد الباری حمیدی تشویق نمودند که احادیث وارده در مورد قضاء را بررسی نمایم.

3- آگاهی از اهمیت، کیفیت، آداب و امور قضایی از دیدگاه شرعی با استناد به فرموده ها و عملکرد های رسول الله <sup>ص</sup> در راستای ادای مسؤلیت برای حارنوالان، قضات و مؤظفین امور قضایی امر مهمی است باید موضوعات قضایی بیشتر تحقیق و بررسی شود.

## 3- اهداف تحقیق:

ازاینکه هدف، صحت انجام یک عمل را توجیه میکند بنا براین داشتن اهداف یکی از ضرورت های علمی دریک بحث تحقیقی میباشد واهداف یا به شخص محقق برمیگردد ویا به موضوع تحقیق هدفیکه به تحقیق کننده برمیگردد همانا طلب رضای خداوند متعال ونیت درست درانجام مکلفیت تحقیقی میباشد که یک بخش تحصیلی است؛ واهدافیکه به موضوع مربوط میباشد قرار ذیل است:

1- ازاینکه عدالت یکی از اهداف بعثت پیغمبران الهی و مقصد مهم شرایع سماوی به خصوص شریعت اسلامی میباشد که از طریق قضاء تحقق میآید بناء لازم است عموم مسلمانان به ویژه مؤظفین امور قضایی در این راستا آگاهی بخشیده شوند خواستم احادیث وارده در مورد قضاء را تا آنجاکه توان داشتم جمع و بررسی نمایم تا از این طریق عموم مسلمانان و مسؤلین قضایی را آگاهی بخشم.

2- اساس معرفت و شیوه های اثبات احکام از احادیث نبوی که علماء و دانشمندان احکام قضاء را بر مبنای آن پایه گذاری نموده اند.

3- شناسایی اصول و قواعد برای اصدار حکم در بسیاری از قضایا برای قضاات مثل شهادت، ایمان، بینات، قراین و شیوه های معامله در برابر خصوم.

#### 4- سوالات تحقیق و فرضیه ها:

سوالات تحقیق عبارت از طرح پرسش ها و فرضیه های مقدماتی است که تحقیق جوابگوی آن میباشد.

#### سوالات کلی:

قضاء چیست؟ قاضی چه کسی باید باشد؟ آیا مورد قضاء در سنت رسول الله (صل الله علیه وسلم) راهنمایی هایی را سراغ داریم؟

#### سوالات عمومی و فرضیه ها:

- 1- قضاء و عدل با هم چه ربطی دارند؟ و در نظام اجتماعی از چه جایگاهی برخوردار است؟
- 2- قضاء و پذیرفتن منصب قضاء چه حکم دارد؟ و چه کسی اهلیت قضاء را دارد؟
- 3- مسئولیت توزیف قضاات به دوش کیست؟ و قضاء در نظام اجتماعی و از لحاظ عمل دینی چه اهمیتی دارد؟
- 4- چرا در احادیث به قضاء ترغیب و ترهیب هر دو ذکر شده است؟
- 5- هدایات رسول الله (صل الله علیه وسلم) در خصوص رعایت آداب و روش های اخلاقی قاضی چیست؟
- 6- کیفیت اجرایی امور قضایی در فرموده های رسول الله (صل الله علیه وسلم) چگونه بررسی شده است؟
- 7- جزاهای شرعی در فرموده های رسول الله (صل الله علیه وسلم) چگونه پیش بینی شده است؟
- 8- دعاوی، بینات، شهادت و شهود در فرموده های رسول الله (صل الله علیه وسلم) چگونه بررسی شده اند؟

## 5- پیشینه موضوع تحقیق:

قضاء در تمام ادیان سماوی و به خصوص دین اسلام از جایگاه علمی و عملی خاصی برخوردار بوده و سابقه تاریخی در حیات بشریت داشته است و قرآن کریم قضاء را راه تحقق عدل دانسته و به آن حکم کرده است رسول الله (صل الله علیه وسلم) خود در تشریح احکام، رسیده گی به قضایای حقوقی و تنفیذ جزاها به حیث قاضی عمل نموده و در فرموده هایش اصول و معیار های را برای قضاء و قاضی مقرر نموده اند که یک بخش مهم احکام شریعت اسلامی در تشکیل نظام عدلی دین اسلام میباشد، بعد از ایشان خلفای راشدین، خلافت های اسلامی قضاء را نیمه از حاکمیت خود دانسته با یک شکل خاص به آن اهتمام نموده اند.

-محدثین قضایای عملی، راه نمایی ها و دستورات رسول الله (صل الله علیه وسلم) خلفای راشدین، و اصحاب رسول الله (صل الله علیه وسلم) را تحت عنوان ها و ابواب خاصی جمع آوری نموده اند، چنانچه همه ی محدثین در کتاب هایشان احادیث و آثار وارده را تحت عنوان کتاب الاحکام، کتاب القضاء، قضیه الاحکام، یا ابواب قضاء، شهادات، شهود و... جمع آوری نموده اند.

-کتاب مستقل حدیث که در خصوص قضاء و صدور حکم رسول الله (صل الله علیه وسلم) در قضایای مختلف تألیف گردیده میتوان از کتاب «قضیه الرسول (صل الله علیه وسلم)» که توسط محمد بن فرج ابن الطلاع، متوفی (497) هـ ق تألیف شده و از کتاب «اخبار القضاة» تألیف محمد بن خلف "الوکیع" متوفی (306) هـ ق نامبرد.

-فقهاء و ایمه مذاهب قضاء را در رأس تحقیقات و پژوهش های علمی شان قرار داده اند چنانکه هیچ کتاب علمی و فقهی خالی از اباحت مربوط به قضاء نیست.

علماء و دانشمندان اسلامی در خصوص احکام قضاء کتابها و رسایل زیادی نوشته اند، که میتوان از کتاب «الاحکام السلطانیة» از ماوردی و «الاحکام السلطانیة» از ابن ابی یعلی، و «تبصرة الاحکام» از ابن فرحون نامبرد که جوانب متعدد امور قضایی را در روشنایی احادیث وارده در آن مورد بحث و بررسی قرار داده اند البته رساله تحقیقی در عین موضوع را که در جامعات و دانش گاه ها تحقیق و بررسی شده باشد نیافتیم.

خواستیم طبق عنوان تعیین شده بعد از تعریف قضاء و بر احکام مربوط به آن احادیث وارده در قضاء را نه به صورت حصر کلی جمع نموده و به زبان فارسی دری ترجمه نموده و احکام قضایی آن را طبق نظریات فقهاء خدمت استفاده کننده گان محترم تقدیم نماییم.

**6- روش تحقیق:**

روش تحقیق، نظری و کتاب خانه بوده و از شیوه های استقرایی و تحلیلی در کتب حدیث شروحات حدیث و نظریات فقهاء قرار ذیل استفاده شده است:

1- جمع بندی احادیثی که بر یک مبحث مناسبت داشته باشد با ذکر عناوینی که به محتوای احادیث مناسبت داشته باشد و ترتیب و تنظیم این احادیث.

2- بررسی احکام قضایی احادیث به صورت مختصر به نسبت اجتناب از اطاله موضوع به صورت تحلیلی با استفاده از اقوال علماء و نظریات شارحین حدیث و فقهاء مذاهب .

3- ذکر اقوال فقهاء به صورت مفهومی و نقل برخی از متون به صورت موجز و مختصر.

4- البته به نسبت اینکه از اعلام و شخصیت ها به کثرت نامبرده شده بناء نسبت طولانی شدن رساله از معرفی اشخاص خود داری شده است.

1- ذکر نام کتاب، زمان و مکان طبع و نام مؤلف بدون مواصفات درپاورقی.

2- نقل آیات از مصحف و ترجمه آن از تفسیرفارسی نور از مصطفی خرم دل.

3- نقل متن احادیث ترجمه و تخریح آن با ذکر اقوال علماء به علاوه از روایات که از صحیحین نقل شده است.

4- استفاده از مراجع و مصادریکه متعلق به موضوع بحث میباشند.

**7- خطه و پلان تحقیق:**

رساله تحقیقی هذا طبق تأییدی بورد ماستری و استاد راهنما محترم دکتور حمیدی مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل و خاتمه با نتایج بحث میباشد در مقدمه بعد از یک بحث کوتاهی راجع به موضوع مطالب ذیل بحث شده است:

1- اهمیت موضوع تحقیق:

2- اسباب اختیارموضوع:

3- اهداف تحقیق:

4- سوالات تحقیق و فرضیه ها:

5- پیشینه موضوع تحقیق:

6- روش تحقیق:



## فصل اول

### کلیات و مفاهیم

مبحث اول - تعریف قضاء و حکم آن.

مبحث دوم - تعیین قضاة و قبول منصب قضاء آن.

مبحث سوم - احادیث وارده در ترغیب به قضاء و ترهیب از آن.

## فصل دوم

### احادیث وارده در پیرامون اهمیت قضاء، کیفیت و آداب آن

مبحث اول - احادیث وارده در مورد اهمیت قضاء

مبحث دوم - احادیث وارده در کیفیت قضاء

مبحث سوم - احادیث وارده در مورد آداب قضاء.

## فصل سوم

### احادیث وارده در پیرامون دعاوی، بینات، شهادات و شهود

مبحث اول - احادیث وارده در مورد دعاوی و ایمان

مبحث دوم - احادیث وارده در مورد بینات و قراین

مبحث سوم - احادیث وارده در مورد شهادات و شهود.

خاتمه و نتایج بحث :

پیشنهادات:

فهرست اعلام:

فهرست مراجع:

## فصل اول

### کلیات و مفاهیم

مبحث اول - تعریف قضاء و حکم آن؛

مبحث دوم - تعیین قضات و قبول منصب قضاء آن؛

مبحث سوم - احادیث وارده در ترغیب به قضاء و ترهیب از آن.

## مبحث اول

### تعریف قضاء و حکم آن

تمهید:

قضاء که یکی از ارگانهای نظام حکومتی می باشد که به صورت یک اداره مستقل و به غرض اهتمام به مصالح عامه تشکیل میگردد که در شریعت اسلامی به غرض برقراری عدل و ضرورت های اجتماعی به آن تأکید شده است در این مبحث معرفی قضاء و حکم شرعی آن بررسی میشود .

#### مطلب اول - تعریف لغوی قضاء

ابن منظور<sup>۱</sup> رحمه الله در مورد معنای لغوی قضاء گفته است «قضاء در لغت بمعنای انقضاء شیئی و به اتمام رسیدن آن و حکم نمودن در میان مردم استعمال شده است» و منه القاضی معناه القاطع للامور المحکم لها<sup>۲</sup> و قاضی از همین باب گرفته شده ، قاضی به کسی گفته میشود که امورات را که به محکمه راجع شود از هم جدا کند [حق و باطل را از هم تفکیک نماید] در اصل کلمه قضاء بمعنای قطع و فیصله استعمال شده است «یقال قضی یقضی قضاء فهو قاض اذا حکم و فصل»<sup>۳</sup>

و قضاء در لغت به انقضاء و تمامیت یک شیئی و بایک امر برمیگردد. از همین لحاظ در قرآن کریم لفظ قضاء بمعنای خلق، اراده، عهد آمده است چنانچه امام شوکانی<sup>۴</sup> در تفسیر این آیت فرموده است: {فَقَضَاهُنَّ

<sup>۱</sup>- محمد بن مکرم بن علی ابوالفضل الرویفی الإفريقي معروف به ابن منظور در سال (630) هـ به دنیا آمده و در سال (711) هـ وفات کرده است از معتبرترین علماء لغت عربی بوده در دیوان قضاء قاهره به حیث عضو کار کرده و به حیث قاضی در طرابلس ایفای وظیفه کرده است بعد از مدتی دوباره به مصر برگشته و در آنجا وفات نموده است و از مشهورترین تصنیفات او در علم لغت کتاب ((لسان العرب)) میباشد. [شذرات الذهب 6 / 26 ، والأعلام 7 / 329] .

<sup>۲</sup>- ابن منظور، محمد بن مکرم بن منظور الإفريقي ط(1410) لسان العرب، ط. الأولى، دار صادر، بیروت، (ج 15/ص 186). ماده (قضاء)

<sup>۳</sup>- محمد بن علی بن محمد الشوکانی، در سال (1217) هـ در مقام به نام شوکان در شهر خولان یمن به دنیا آمده و در صنعاء یمن بزرگ شده است مفسر فقیه و مجتهد و از علماء بزرگ یمن بوده است و تا آخر عمر قضاء صنعاء را به عهده داشته و به همین حالت وفات کرده است و از تفرداتش اینست که او تقلید را حرام میدانست از او 114 تصنیفات به جا مانده است که از مشهورترین تصنیفاتش فتح القدير در علم تفسیر، نیل الاوطار شرح منقذی الاخبار وسیل الجرار، و ارشاد الفحول میباشد. زرکلی، الاعلام ج 2/ص 214.

سَبَعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ { ١. أَيُ خَلَقَهُنَّ ٢. ... » آن گاه آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان ساخت « قَضَاهُنَّ » : فعل ( قَضَى ) به معنی : به انجام رسانید . به پایان برد. ٣

### معانی قضاء در قرآن کریم:

1-قضاء به فعل و عمل اطلاق میگردد / مثل این فرموده الله متعال: {فَأَقْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ} اصنع ما أنت صانع. ٤ « انجام بده آنچه را که انجام دهنده استی. «مَعْنَاهُ فَأَعْمَلْ مَا أَنْتَ عَامِلٌ». ٥

2- قضاء بمعنای امر و حتمی بودن آن مثل این فرموده الله متعال: {وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا} ای امر ربک و حتم. ٦

«..آفرید گارت به صورت حتمی فیصله نموده است اینکه جزا و کسی دیگری را نپرستید و به پدر، مادر تان نیکویی کنید.

3-قضاء بمعنای اتمام و به انجام رسانیدن یک امر: {فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ} ٧ أَيُ أَتَمَمْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ.

«آنگاه که مرگ را به آن (سلیمان) پوره نمودیم» (زنده گی اش را خاتمه بخشیدیم)

4-قضاء بمعنای رسیدن به هدف و پوره شدن حاجت طوریکه میگویند "قضیت و طری ای بلغته و نلته" ٨ قضاء و قدر عبارت از حکم کلی الهی است در اعیان موجودات و حالاتی که به آنها میگذرد .

5-قضاء بمعنای ادای فرایض و واجبات مثل این فرموده خداوند متعال: {فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ} ٩ أَيُ أَدَيْتُمُ وَفَرَعْتُمْ مِنْهَا. آنگاه که نماز را ادا نمودید و از آن فارغ گردید.

1- سورة فصلت / 12

2- الشوکانی، محمد بن علی بن محمد المعروف بالشوکانی، ط، (1407) هـ ق تفسیر فتح القدير، ط1، (علق عليه و خرج آياته و احاديثه الشيخ عبدالرزاق المهدي)، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الثانية دارالكتب العلمية بيروت. (ج 1/ص 168).

3- خرم دل: مصطفی خرم دل، تفسیر فارسی نور، مکتبه الکترونیکی قلم. (ج 2/ص 7).

4- سورة طه / 72 و محمد امین الشنقیطی (ب ت) (اضوء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن طبع عالم الكتاب بیروت. جزأ. (21. ص 127) .

5- اصفهانی ، الراغب الأصفهانی (ت 425): ط (1412) هـ مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دار القلم، دمشق، (ص، 674).

6- سورة اسراء. 23 و تفسیر اضوء البیان. جزء 18. ص 162

7- الموسوعة القرآنية. المكتبة الشاملة جزء (1. ص 3043) سورة سبأ / 14 .

8- ابن منظور. لسان العرب، (ج 15/ص 187) و المصباح المنیر (ص 345) ماده (قضا)

9- سورة نساء. 103 و تفسیر بیضاوی ج 1/ص 494.

6- قضاء بمعنای ابلاغ (رسانیدن) مثل این فرموده خداوند متعال: {وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ} ١، أَيْ أُبْلَغْنَاهُ آيَاهُ. «به او این امر را رسانیدیم»

7- قضاء بمعنای عهد، وصیت و اخبار مثل این فرموده خداوند متعال: {وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ} ٢. «در کتاب تورات به بنی اسرائیل توصیه نمودیم» [وبه غرض پوره نمودن آن توصیه پیمان شان را گرفتیم] امام رازی ٣. رحمه الله در تفسیر این آیت گفته است «أَيَّ عَهْدِنَا وَأَوْصَيْنَا وَعَلَمْنَا» ٤  
**مطلب دوم - تعریف اصطلاحی قضاء از نظر فقهاء:**

1- ابن عابدین ٥. از فقهاء حنفی قضاء را اینگونه تعریف نموده اند «القضاء هو فصل الخصومات وقطع المنازعات على وجه خاص حتى لا يدخل فيه الصلح بين الخصمين» ٦  
 «قضاء عبارت است از فیصله نمودن دعواها و قطع کردن منازعات [در میان دو شخص متخاصم] به طریقه خاصی که در آن مصالحه در میان خصمین نباشد (بنا برین صلح را قضاء گفته نمیشود) و قاضی اجرا کننده عمل قضاء است.

2- فقهاء مالیکی قضاء را چنین تعریف نمودند: «القضاء الإخبار عن حكم شرعي على سبيل الإلزام» ٧

١- سوره حجرات. 66 و تفسیر فتح القدیر ج 3/ ص 401.

٢- سوره اسراء. 4

٣- اسمش محمد بن عمر بن الحسین بن الحسن الرازی لقبش فخرالدین از نسل ابوبکر صدیق میباشد در سال (544) هـ در رأی به دنیا آمده و به همانجا نسبت داده شده است اصلش از طبرستان است او مفسر، ادیب، فقیه اصولی بوده و از علماء بزرگ مذهب شافعی میباشد و به خوارزم، ماوراء النهر و اکثر بلاد خراسان سفر کرده است و در هرات مسکن گزین شده و در آنجا به شیخ الاسلام شهرت داشته است در تألیف و تصنیف دست بالای داشته و از تصنیفات مشهور او تفسیر "کبیر" معروف به تفسیر رازی و المحصول در علم اصول فقه شافعی میباشد و در سال (606) هـ در هرات وفات کرده است: زرکلی والأعلام 7 / 203 ]

٤- فخر الدین محمد بن عمر بن الحسین الرازی ط (1438) هـ التفسیر الکبیر المشهور بمفاتیح الغیب: دار الکتب العممیه بیروت - لبنان ط (1438) هـ. (ج 3/ 102). جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد الجوزی ط (1422) هـ زادالمسیر فی علم التفسیر: تحقیق عبد الرحمن المهدي، دارالکتب العربی بیروت الطبعة الالی. (144/4).

٥- اسمش محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز مشهور به ابن عابدین در سال [1198] هـ در شهر دمشق شام به دنیا آمده و در سال [1252] هـ در همین محل تولدش وفات کرده است از فقهاء مشهور حنفی بوده و از او تصنیفات در فقه، تفسیر و اصول فقه به جا مانده است که از مشهور ترین آن «رد المحتار علی الدر المختار» که کتب فقه حنفی به نام حاشیه ابن عابدین معروف میباشد. [الأعلام للزرکلی 6 / 267 .

٦- ابن عابدین، محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز المعروف بابن عابدین الدمشقی فقیه دیار الشام و امام الحنفیه، (ت 1252 هـ . 836 م). (1414) هـ رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الابصار. (تحقیق الشیخ عادل عبدال موجود و الشیخ علی معوض)، دارالکتب العلمیه، بیروت، کتاب اقضاء. (جزء 21 / ص 260) ، نظام طوابع و جماعه من علماء الهند، (1406) هـ. الفتاوی الهندیة. ط 4، 6م، دار احیاء التراث العربی، بیروت، (3 / 211) .

«..قضاء عبارت از خبردادن از حکم شرعی به طریقی که عمل کردن به آن لازمی باشد.

3- شربینی.<sup>۲</sup> رحمه الله از فقهاء شافعی از قضاء اینگونه تعریف نموده است: «إِلْزَامٌ مَنْ لَهُ إِلْزَامٌ بِحُكْمِ الشَّرْعِ».<sup>۳</sup> «..لازم گردانیدن حکم شرعی بر بالای شخصی که عمل کردن به حکم شرعی بالای آن لازمی باشد»

4- فقهاء حنبلی فقضاء را چنین تعریف کرده اند: «تَبْيِينُ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ وَالْإِلْزَامُ بِهِ وَفَصْلُ الْخُصُومَاتِ»<sup>۴</sup>

«..قضاء عبارت است از بیان حکم شرعی و لازم گردانیدن آن و یا حل و فصل نمودن خصومت ها»

#### موارد استعمال لفظ قضاء:

فقهاء لفظ قضاء را علاوه به حکم و فیصله های شرعی در بخش عبادات به ادای نماز های فرضی که از وقتش خارج شود و اعاده روزه و حج استعمال نموده اند و ابوابی را به عنوان "قضاء الفوائت" وضع کردند. همچنان لفظ قضاء در اصطلاحات فقهی به پرداخت دین به منظور وفاء به عهد در داد ستد های مالی به عنوان "قضاء الديون" به کار رفته است. و همچنان فقهاء عباراتی را به عنوان "قضاء الحاجة" به غرض بیان آداب رفتن به بیت الخلا وضع نمودند.

#### مطلب سوم- الفاظ قریب به معنای قضاء:

در لغت عربی کلمات دیگری است که به اعتبار کار برد هم معنای لفظ قضاء میباشد و یا به مفهومی استعمال میگردد که قضاء به آن استعمال شده است.

1- عیش، محمد بن احمد بن محمد (ب ت) منح الجلیل شرح مختصر خلیل، دار الفکر بیروت. (255/8).

2- شربینی، اسمش عبدالرحمن بن محمد بن احمد مشهور به خطیب شربینی در سال (977) هـ در شهر قاهره مصر به دنیا آمده و یکی از مشهور شافعی در مصر بوده است از او تصانیف متعددی در علم تفسیر، فقه و اصول فقه مذهب شافعی به جا مانده است از مشهورترین تصانیفش تفسیر سراج المنیر، ( حاشیة علی شرح بهجة الطلاب ) ( في فروع الفقه الشافعي ) ؛ ( ( تقرير علی شرح جمع الجوامع ) ) ( في الأصول ) ؛ و ( ( تقرير علی شرح تلخیص المفتاح ) ) ( في البلاغة ) . ( الإقناع في حل ألفاظ أبي شجاع (مغني المحتاج - ط) أربعة أجزاء، في شرح منهاج الطالبین للنووي، [الأعلام للزركلي 110 / 4 ؛ ومعجم المؤلفين 168 / 5 ]

3- شربینی، محمد بن احمد الخطیب، (ت 977 هـ: 1057 م). ط (1415) هـ مغنی المحتاج إلى معرفة الفاظ المنهاج. ط 1، 6م، (تحقیق الشیخ علی معوض و الشیخ عادل الموجود)، دارالکتب العلمیه، بیروت، (372 / 4) ، وحاشیة الجمل علی شرح المنهاج 334 / 5 .

4- بهوتی منصور بن یونس دقائق، ط (1414) هـ منتهی الإرادات (المتوفی: 1051 هـ) الناشر: عالم الکتب الطبعة: الأولى، شرح منتهی الإرادات (5 / 261) ، بهوتی :منصور بن یونس کشاف القناع ط دارالکتب العربی بیروت (285 / 6)

## أ-فتوی:

«..فتوی وفتیا در لغت به آنچه اطلاق میشود که یک فقیه به آن ابراز نظر نموده و حکم کند»<sup>۱</sup>.  
 ودر اصطلاح: فتوی عبارت است از بیان و توضیح حکم شرعی برای شخصی که از آن سوال کند. البته در  
 قضاء تطبیق حکم الزامی است ودر فتوی تطبیق حکم صادر شده الزامی نیست و هر دو در معنای اظهار  
 و بیان حکم شرعی در یک قضیه واحد جمع میشوند و قضاء از فتوی در الزامیت حکم فرق میکند»<sup>۲</sup>

## ب- تحکیم:

تحکیم از مصدر حکم در لغت بمعنای انتخاب شخص به صورت مسؤل و فیصله کننده در یک امر و یا در  
 به دست آوردن چیزی و به معنای منع استعمال گردیده است.<sup>۳</sup> ودر اصطلاح فقهاء تحکیم عبارت است از  
 مسؤلیت دادن دو جانب در یک قضیه مورد نزاع به شخصی که در میان آن دو فیصله نماید و این معنای  
 قضاء است .

البته فرق در میان تحکیم و قضاء این است که قضاء در ولایات عامه و تحکیم در قضایای خاص به کار  
 برده میشود به صورتیکه تحکیم فرع قضاء میباشد و به اعتبار درجه حکم کمتر از آنست.<sup>۴</sup>

## ج- حسبه:

کلمه حِسْبَةٌ از احتساب گرفته شده ودر لغت بمعنای اجر، منع و حسن تدبیر در انجام دادن کارها  
 و توجه بهتر در انجام آن، و انجام دادن یک عمل به نیت اجر و ثواب استعمال شده است، اسم فاعل آن  
 محتسب است انجام دهنده عمل حسبه و یکی از معانی آن انکار است. «گفته میشود: «اِحْتَسَبَ عَلَيْهِ  
 الْأَمْرَ إِذَا أَنْكَرَهُ عَلَيْهِ» " و قتیکه از انجام آن انکار کند. و احتساب به معنای اختبار (امتحان نمودن) نیز  
 استعمال میشود چنانچه گفته میشود «اِحْتَسَبْتُ فَلَانًا أَيِ اخْتَبَرْتُ مَا عِنْدَهُ»<sup>۵</sup> فلانی را احتساب نمودم  
 (از او امتحان گرفتم)

تعریف اصطلاحی حسبه:

۱- ابن منظور: لسان العرب ج 14/ص 75. ماده (فتی)

۲- مراجع سابق، شرح منتهی الإرادات 3 / 456 ، وکشاف القناع 6 / 299

۳- مختار الصحاح، ج 1/ص 74.

۴- ابن عابدین: الدرالمختار. ج 5 /ص 428

۵- ابن منظور. لسان العرب 1 / 314 - 317 ، والقاموس المحيط، ج 1/ص 48 والصحاح تاج اللغة ج 1/ص

127-128. مادة : ( حسب ) ،

ماوردی<sup>۱</sup> رحمه الله حسبه یا احتساب را اینگونه تعریف نموده اند «احتساب عبارت است از اقدام نمودن به امر معروف هرگاه ترک آن آشکار شود و نهی از منکر هرگاه انجام آن آشکار گردد»<sup>۲</sup>.  
وجه مشترک در میان قضاء و حسبه جلوگیری از انواع منکرات و آوردن اصلاح در تمام امور مدنی و اجتماعی میباشد. و فرق شان در آنست که قضاء به اقامه دعوا انجام میشود و در انجام وظیفه احتساب دعوا و مطالبه شرط نیست البته احتساب نسبت به قضاء از جهت اینکه محتسب بدون مطالبه میتواند تمام وجوهات و موارد امر به معروف و نهی از منکر را رعایت کند و از شدت و رقت کار بگذرد و جانب امر به معروف و نهی از منکر در قضاء اینچنین نیست»<sup>۳</sup>.

### مطلب چهارم - مشروعیت قضاء:

قضاء به غرض اقامه عدالت و رسیدگی به قضایای اجتماعی یکی از حقوق مشروع افراد جامعه میباشد که مشروعیت آن بادلایلی از قرآن، سنت، اجماع و عقل ثابت شده است.

### الف: دلیل مشروعیت قضاء از قرآن کریم:

این فرموده الله متعال است {يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ} <sup>۴</sup>.

«ای داود! ما تو را در زمین نماینده (خود) ساخته ایم (و بر جای پیغمبران پیشین نشانده ایم) پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد. و این فرموده الله متعال: {وَأَنَّ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ} <sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>-ابوالحسن اسمش علی بن محمد بن محمد بن حبیب بصری و بغدادی مشهور به ماوردی در سال (364) هـ در بصره به دنیا آمده یکی از مفکران بزرگ اسلامی و از فقهاء مشهور شافعی میباشد و در علم فقه، اصول فقه، تفسیر لغت و سیاست شرعی در دولت عباسی بوده است در یکی از شهرهای نیشاپور به حیث قاضی ایفای وظیفه میکرد و لقب قاضی القضاة را داشته است و تا سال (429) هـ وظیفه قضاء را ترک گفته به بغداد برگشته و به تدریس مصروف شد و در سال (450) هـ در بغداد وفات کرده است. تألیفات زیادی از او به جا مانده است میتوان تألیفات او را در مجموعه های دینی، لغوی، ادبی، سیاسی و اجتماعی دسته بندی نمود و از مشهورترین تألیفاتش تفسیر "النکت والعیون" ادب الدنیاء والدین والسیاسة الشرعیة میباشد. الموسوعة العربية العالمية: <http://www.mawsoah.net>

<sup>۲</sup>-ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی. (ت 364-450) هـ الأحكام السلطانية ط دارالکتب العلمیة بیروت (ص 232)، ابن ابی یعلی، (ت 458-526 و) محمد بن الحسین بن محمد بن خلف ابن الفراء المعروف بابن ابویعلی من فقهاء الحنابلة، الإحكام السلطانية، المكتبة الكترونیکی الشاملة. ص 268.

<sup>۳</sup>- درریر، احمد بن محمد بن احمد. (ب ت). الشرح الصغير. طبع مکتبه دارالمعارف القاہرہ. (ج 4 / ص 186)، ابن فرحون، ابراهیم بن علی: تبصرة الحکام، دار الکتب العلمیة. (ج. 1 / ص 12).

<sup>۴</sup>- سورة ص / 26.

<sup>۵</sup>- سورة المائدة / 49.



«و ( به تو ای پیغمبر فرمان می دهیم به این که ) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است

**ب: دلیل مشروعیت قضاء از سنت رسول الله (صل الله علیه وسلم):**

در روایتی از عمرو ابن العاص رضی الله عنه آمده است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: «إِذَا

حَكَمَ الْحَاكِمُ فَأَجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَإِذَا حَكَمَ وَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»<sup>۱</sup>

«هرگاه حاکمی به رعی و اجتهادش فیصله را صادر نمود و سپس [معلوم گردید] که او به حق رسیده است برای او دو اجر است و هرگاه به اجتهادش فیصله صادر نمود و سپس [معلوم گردید] که او به خطا بوده برای او یک اجر است»

«رسول الله (صل الله علیه وسلم) در حیات شان علی و معاذ م را به صفت قاضی به یمن فرستادند»<sup>۲</sup>.

و همچنان خلفای راشدین بعد از رسول الله (صل الله علیه وسلم) در شهرها و ولایات که در قلمرو خلافت شان بود اشخاصی را به صفت قاضی استخدام نموده اند.

**ج: دلیل مشروعیت قضاء از اجماع:**

زحیلی<sup>۳</sup> رحمه الله گفته است تمام مسلمانان از دوران خلافت های اسلامی تا حال به مشروعیت قضاء متفق بوده و به غرض اقامه عدل و رسیدگی به قضایای مسلمین از همین وسیله استفاده کرده اند زیرا در قضاء احقاق حق و اقامه عدالت میباشد<sup>۴</sup>.

**د: دلیل مشروعیت قضاء به عقل:**

<sup>۱</sup> - متفق علیه ، اخرجه البخاری ج، 6/ص، 2676 ، رقم 6919 ، ومسلم: ج، 3/ص، 1342 ، رقم 1716).

<sup>۲</sup> - حدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث علیا الی الیمن أخرجه أبو داود ( 4 / 11 ) و حدیث : أن النبی صلی الله علیه وسلم بعث معاذًا قاضيًا أخرجه الترمذی ( 3 / 607 ) وقال : هذا حدیث لا نعرفه إلا من هذا الوجه ولیس إسناده عندي بمتصل .

<sup>۳</sup> - دکتور وهبه مصطفی زحیلی در سال (1932)م در یکی از قریه های نواهی دمشق به دنیا آمده است از پدر پنج برادر بودند که چهار ایشان در حیات پدر شان به سویه دکتورا تحصیل نمودند او تعلیمات ابتدائی را در زاد گاهش به پایین رسانیده و سپس دوره تحصیلی لسانس را مدت شش سال در کلیه شرعیه جامعه دمشق سپری نموده و سپس او سند تحصیلی لسانس را با اجازه تدریس به دست آورده و در جامعه دمشق بعد از فراغتش مصروف تدریس میشود و ماستری اش را از کلیه حقوق جامعه قاهره در سال (1959)م گرفته است و در جامعه از هر شامل مرحله دکتورا میشود و سند تحصیلی این مرحله را در سال (1963)م در رشته حقوق شرعی به شرف عالی به دست آورده است او یکی از علماء بزرگ و فقهاء معاصر میباشد که تألیفات زیادی از او به چاپ رسیده است که از مشهورترین آن در فقه مقارنه کتاب «الفقه الاسلامی وادلته میباشد . المكتبة الالكترونیکی الشاملة».

<sup>۴</sup> - وهبه مصطفی الزحیلی، ط (1418)هـ. الفقه الاسلامی و ادلته : الطبعة الرابعة دارالفکر بیروت لبنان.. (ج.7. ص 5935)

همچنان عقل و قیاس ایجاب مینماید که به غرض رسیده گی به قضایای اجتماعی محکمه وجود داشته باشد در غیر آن بحران انتقام جویی شخصی و فساد اجتماعی در جامعه بشری به بار خواهد آمد.

### مطلب پنجم - حکم شرعی قضاء و نظریات فقهاء :

اصل در اقامه قضاء فرضیت است اما حکم فرضیت آن است که قضاء از جمله فرایض کفایی است هرگاه شخص صالحی به این مسؤولیت گماشته شود مسؤولیت از دیگران ساقط میگردد و اگر تمامی افرادی که شائسته این مقام اند از پذیرفتن قضاء امتناع ورزند همه افراد شائسته مسلمین گنه کار میگردند.

دلیل فرضیت این فرموده الله متعال است: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ} <sup>۱</sup>.  
«ای آنانیکه ایمان دارید برپا دارنده عدل و انصاف باشید .

و همچنان طبیعت بشری مقتضی تظالم و حق تلفی نسبت به همدیگر است و هر گاه ظلم و تجاوز به حقوق صورت بگیرد مظلوم قادر به فیصله خصومت و اعاده حقش نمیباشد که این امر ایجاب فرضیت قضاء را مینماید.

اما اینکه حکم فرضیت آن کفایی است نه عینی؛ زیرا قضاء در حقیقت امر به معروف و نهی از منکر و یکی از بخش های دعوی است و از نظر جمهور علماء حکم امر بمعروف و نهی از منکر فرض کفایی میباشد.<sup>۲</sup>  
زیرا قضاء از مهمترین اعمال دینی شمرده میشود که توسط آن مظلوم یاری گردیده، و حق به حقدار سپرده شده، و دست ظالم از ظلم گرفته میشود، در معاشره اصلاح به بار میآید و منازعات که مهمترین عامل فساد است برطرف میگردد.

### نظریات فقهاء در مورد حکم پذیرفتن منصب قضاء:

پذیرفتن منصب قضاء از نظر فقهاء شامل پنج نوع حکم میباشد.<sup>۳</sup>

**1-** پذیرفتن منصب قضاء بالای کسیکه اهلیت آنرا داشته باشد واجب است اما او به این منصب جبرا گماشته نمیشود مگر در صورتیکه در شهریکه او بسر میبرد فرد صالحی غیر از آن موجود نباشد. و اگر غیر از آن شخص واجد شرایط دیگری نبود پذیرفتن این مسؤولیت بالای او فرض است .

<sup>1</sup> - سورة النساء / 135

<sup>2</sup> - کاسانی، علاء الدین ابو بکر بن مسعود، (ت 587 هـ . 1191 م). (1402) هـ بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع. ط 2، 7م، دار الکتب العربی، بیروت، باب بیان فرضیت نصب القاضی (ج 14/ص 406).

<sup>3</sup> - بهوتی: کشف القناع 6 / 286 ، 288 ، و ادب القاضی للماوردی 1 / 137 ، و ادب القاضی: ابن ابی الدم ص 89 ، و تبصرة الحکام لابن فرحون (1 / 21) ، و روضة القضاة (1 / 73) ، ابن قدامة، عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسی (ت 620): ط (1405) هـ کتاب المغنی، ط. الأولى، دار الفکر، بیروت، (9 / 38) .

در چنین حالتی اگر از قبول آن امتناع ورزد مثل سایر فرایض اعیان گنه کار می‌گردد و به قبولانیدن آن اجبار هم جواز دارد.

2- فقهاء مالکی گفته اند قبول نمودن منصب قضاء برای کسیکه اندیشه بروز فتنه را در عدم قبول آن برای خود و یا کسی دیگری داشته باشد و یا خوف تلف حق برده شود واجب است.

3- کاسانی<sup>1</sup> رحمه الله از فقهاء حنفی گفته است «اگر در شهری تعداد اشخاص دارای اهلیت بیشتر باشند منصب قضاء به یکی آنها پیشکش گردید بهتر آنست که قبول نماید و اگر قبول نکند به نسبت موجودیت افراد دیگر گنه کار نبوده و به قبول آن اجبار نمیشود.<sup>2</sup>

4- فقهاء مالکی گفته اند در صورتیکه شخص واجد شرایط عالم و فقیر بود قبول نمودن منصب قضاء برای او مستحب است تا از علمش نفع حاصل شود و حاجت او با پرداخت معاش از بیت المال مرفوع گردد.

5- شافعیها و حنبلیها گفته اند مطالبه قضاء در صورتیکه مطالبه کننده توانمندی انجام آنرا داشته و از اهل عدالت باشد برایش مباح است.

و حنفیها گفته اند به هدف اقامه عدالت مطالبه منصب قضاء رخصت بوده و ترک آن عزیمت است زیرا ممکن است اقامه عدالت کرده نتواند.

و اگر هدف بدست آوردن جاه و تسلط بر بالای مردم بود و یا به معاش قضاء نیاز نداشت و یا به نفسش کنترل نداشت و شخص دیگری بهتر از آن موجود بود توظیف چنین شخص مکروه میباشد.

و سپردن منصب قضاء برای شخصی که جاهل بوده و اهلیت نداشته باشد حرام است و همچنان شخصی که عالم بوده اما توانایی پیشبرد منصب قضاء را نداشته باشد قبول آن برایش حرام است.

همچنان کسیکه فسق آن آشکار باشد و یا قصدش از رسیدن به قضاء انتقام جویی از دشمنانش و یا بدست آوردن رشوت و امثال آن بود سپردن منصب قضاء به آن حرام میباشد.

و همچنان فقهاء حنفی بدوش گرفتن قضاء را از کسیکه اندیشه تساهل را نسبت به خودش داشته باشد مکروه تحریمی گفته اند به این صورت که گمان ببرد که به ظلم فیصله نموده یا نسبت به خودش در

سمع دعوی ها احساس عجز نماید.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - کاسانی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود بن احمد مشهور به کاسانی و کاشانی هردو بوده است از فقهاء شهرت یافته حنفی میباشد در شهر حلب سوریه به دنیا آمده است و از تصانیف مشهور او در فقه حنفی «بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع» که در هفت مجلد به چاپ رسیده است - و (السلطان المبین فی أصول الدین). در علم اصول فقه میباشد: المكتبة الالكترونیکی الشاملة.

<sup>2</sup> - کاسانی، البدایع اصنایع، باب من يصلح للقضاء ج 14/ص 408-409.

و برای ولی امر مسلمانان لازم است که قضات را در شهر های قلمرو حکومتش توظیف نماید زیرا او خود این مسؤولیت را دارد و مصالح مردم در تمام نقاط به او بر میگردد و تعیین قضات میتواند یک بخش از مسؤولیت های او باشد .

### حکمت قضاء:

ابن فرحون<sup>۲</sup> رحمه الله در مورد حکمت های قضاء گفته است حکمت قضاء بر طرفی خصومت ها ، دور نمودن حق تلفی ها، ریشه کن نمودن ظلم ، یاری مظلوم، امر به معروف ونهی از منکر ، نهادن هر چیز در محلس وجلوگیری ظالم از ظلم میباشد.<sup>۳</sup>

<sup>1</sup> - کاسانی ، البدایع اصنایع ، باب من يصلح للقضاء ج 14/ص 409-410 .  
<sup>2</sup> - ابراهیم بن علی بن محمد ابن فرحون برهان الدین یعمری اصلش مغربی بوده تاریخ تولدش معلوم نیست به مدینه منوره منتقل شده و در همان جا زنده گی کرده و به مصر ، قدس وشام سفر کرده است قضای مدینه را به عهده داشته و در سال (799) هـ در مدینه وفات کرده است تصنیفات متعددی از او به جا مانده که از مشهورترین آن (تبصرة الحکام في أصول الأفضية ومناهج الأحكام : المكتبة الالكترونیکی الشاملة).

<sup>3</sup> - ابن فرحون : تبصرة الحکام في أصول الأفضية ومناهج الأحكام ( 1 / 13 ) ، و شربینی ، مغنی المحتاج ، ( 4 / 372 ) ، ابن تیمیه ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبداللطیم بن عبدالسلام الحرانی [ت 828] هـ ش مجموعه الفتاوی ، طباعة والنشر القاهرة ، بتحقیق عامر الجزائر . ( 35 / 355 ) .

## مبحث دوم

## تعیین قضاات و اجبار بر قبول منصب قضاء

## مطلب اول - مطالبه منصب قضاء:

جمهور فقهاء (حنفی، مالکی و حنبیلی) برآنند.<sup>1</sup> که مطالبه منصب قضاء و تلاش برای به دست آوردن آن از طرف یک شخص ولو واجد شرایط هم باشد مکروه است به دلیل روایتی که از انس رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «مَنْ ابْتَغَى الْقَضَاءَ وَسَأَلَ فِيهِ شُفَعَاءَ وَكَلَّ إِلَى نَفْسِهِ ، وَمَنْ أُكْرِهَ عَلَيْهِ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ»<sup>2</sup>

«.. کسی در بدست آوردن [منصب] قضاء تلاش کند و یا در به دست آوردن آن از کسی مطالبه سفارشی نماید [درین صورت] او به نفسش واگذار میگردد (از طرف خداوند متعال حمایت نمیشود) و کسیکه به قبول منصب قضاء مجبور ساخته شود خداوند متعال [به یاری آن] ملائکه را میفرستد که او را به راه درست هدایت کند.

و فقهاء شافعی کراهیت مطالبه را به موجودیت افراد اصلح مقید نموده اند اگر افراد اصلح موجود نبود مطالبه کراهیت ندارد. و اگر شخصی دارای اهلیت از طرف ولی امر به منصب قضاء تعیین گردید در حالیکه فرد صالحی غیر از او نبود به نسبت اینکه مصالح مردم ایجاب مینماید مطالبه تحقق این تعیین برای او واجب میباشد و اگر شخص تعیین شده از این طریق نشر علم خود را مصلحت بداند و یا به حقوق آن محتاج باشد و یا نسبت نبود قاضی یا موجودیت فرد ضعیف خوف حق تلفی برده شود و یا خوف انتخاب فرد جاهل از طرف حاکم موجود بود و مطالبه گننده فقط تدارک همه این موارد را میخواست درانصورت مطالبه تحقق تعیین برایش مستحب است. طوریکه قرآنکریم از مطالبه یوسف علیه السلام خبر داده است: {اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ}.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - خصاف ، برهان الایمه حسام الدین عمر بن عبدالعزیز ابن مازه البخاری الحنفی ، المعروف بالصدر الشهيد ، شرح أدب القاضي، بغداد نشر وزارة الاوقاف. ( 1 / 134 ) ، ابن الهمام، کمال الدین بن عبد الواحد بن الهمام السیواسی الاسکندری (ت 681): فتح القدير، دار الفكر بیروت. ( 5 / 459 ) ، الفتاوی الهندیة علماء الهند ( 3 / 310 ، بدائع الصنائع للکاسانی 7 / 3 - 4 ، أدب القضاء لابن أبي الدم الحموي ص 82 ، 83 ، حاشیة الجمل علی شرح المنهج ، ج 5 / ص 335 - 336 ، شریبینی ، مغنی المحتاج، ج 4 / ص 373 ) ، حاشیة الدسوقي 4 / 130 - 131 ، وابن فرهون ، تبصرة الحکام ، ج 1 / ص 12 ) ، وابن قدامه ، المغنی، ج 9 / ص 34 - 37 ، ویهوتی ، کشف القناع ، ج 6 / ص 286 - 288 )

<sup>2</sup> - أخرجه الترمذي : کتاب القضاء ، باب ما جاء عن رسول الله ص ج ، 3 / ص 605 ( قَالَ أَبُو عِيَسَى هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ وَهُوَ أَصَحُّ مِنْ حَدِيثِ إِسْرَائِيلَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى.

<sup>3</sup> - سورة يوسف. 55.

«. یوسف گفت مرا مسؤل خزانه ها و محصولات زمین مقرر کن». این مطالبه به نسبت شفقت به مخلوقات الله بود نه به خاطر منفعت شخصی .

و اگر شخصی عملا مصروف عمل قضاء بود درحالیکه او دارای اهلیت هم باشد و شخص دارای اهلیت دیگری جابجایی به جای او را مطالبه کند درین صورت مطالبه قطعاً حرام است زیرا این مطالبه باعث ایذا و ضرر به شخص برحال میگردد.

البته در چنین حالتی اگر شخص برحال واجد شرایط قضاء نبود و یا ولی امر به نسبت وجود فساد و عدم اهلیت میخواست او را عزل کند مطالبه از طرف شخص دارای اهلیت دیگری حرام نیست.<sup>۱</sup>

### مطلب دوم- اجبار بر قبول منصب قضاء:

سوالی اینگونه مطرح میشود که اگر شخصی به منصب قضاء تعیین گردید اما او آماده پذیرفتن آن نبود آیا او را مجبور به قبول ساخته میشود؟

فقهاء درین مورد نظریات متفاوتی دارند مالیکیها حنفی ها و حنبلیها وعده از شافعی ها بنا بر یک قول گفته اند ولی امر در صورتیکه شخص واجد شرایط و دارای اهلیت دیگری نبود میتواند بالای شخص تعیین شده به قبول منصب قضاء اجبار نماید(جبراً بالای او بقبولاند) زیرا ضرورت اجتماعی بدون وجود قاضی مرفوع نمیشود پس میتوان گفت که این حالت مشابه حالت اضطرار است.<sup>۲</sup>

و دریک قولی از فقهاء حنفی و شافعی آمده است که شخصی به منصب قضاء تعیین گردید ادر صورت اهلیت [پذیرفتن بالای آن لازم است اما اگر او نظر به مصلحت شخصی خودش از قبول آن امتناع ورزید به قبولانیدن مجبور ساخته نمیشود.<sup>۳</sup>

طوریکه در قضیه تعیین عبدالله بن عمر ب توسط عثمان آمده است: « وَقَدْ أَرَادَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَوَلِيَةَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا الْقَضَاءَ ، فَقَالَ لِعُثْمَانَ : أَوْتَعَا فِينِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : فَمَا تَكْرَهُ مِنْ ذَلِكَ وَقَدْ كَانَ أَبُوكَ يَقْضِي ؟ فَقَالَ : إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

<sup>۱</sup>- بهوتی:کشاف القناع (6 / 288) ، والمغني لابن قدامة (9 / 36) . وابن عابدين :الحاشية (5 / 366) ، ومغني المحتاج للشربيني (4 / 373 ، 374) ، والروضة القضاة (11 / 93) ، دسوقي محمد عرفه (1420) هـ ق حاشية دسوقي على شرح الكبير طبع بيروت دار الفكر. (4 / 130 ، 131) ، وابن فرهون، تبصرة الحكام، ج 1 (ص 16 ، 17) .

<sup>۲</sup>- ابن عابدين 5 / 386 ، وروضة القضاة 1 / 84 ، ومغني المحتاج 4 / 372 ، 373 ، وحاشية الجمل على المنهج 5 / 336 ، وحاشية الدسوقي 4 / 130 ، 131 ، وتبصرة الحكام 1 / 12 ،

<sup>۳</sup>- مراجع سابق

مَنْ كَانَ قَاضِيًا فَقَضَى بِالْعَدْلِ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ يُنْقَلَبَ مِنْهُ كَفَافًا ، وَفِي رِوَايَةٍ : فَأَعْفَاهُ وَقَالَ : لَا تَجْبُرُنَّ أَحَدًا»<sup>1</sup>

«...وقتیکه عثمان رضی الله عنه خواست عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما را به صفت قاضی انتخاب نماید او به عثمان رضی الله عنه گفت ای امرالمؤمنین آیا ممکن است که مرا معاف نمائید؟ عثمان رضی الله عنه به او گفت: بخاطر چه این وظیفه را نمی پذیری در حالیکه پدرت این وظیفه را انجام میداد؟ ابن عمر رضی الله عنه گفت من از رسول الله (صل الله علیه وسلم) شنیدم که میفرمودند کسی قاضی بود و به عدل فیصله نمود ممکن است در بدل چیزی که مشکلش را رفع کند از فیصله اش برگردد. و در روایتی آمده است عثمان رضی الله عنه او را معاف نمود: وگفت هیچ یکی را به قبول منصب قضاء مجبور نمیکند.

ابن قدامه رحمه الله<sup>2</sup> گفته است با وجود اینکه غیر از شخص پیشنهاد شده به منصب قضاء فرد واجد شرایط دیگری وجود نداشته باشد و او از پذیرفتن آن انکار کند گنه کار نمیباشد.<sup>3</sup>

**مطلب سوم - انتخاب شخص مفضول:** ( شخصی که درجه اهلیتیش کمتر است)

جمهور فقهاء به این متفق اند که به ولی امر لازم است که برای منصب قضاء بهترین اشخاص موجود در قلمرو امارتش را که به اعتبار علم، دیانت داری، توانمندی و عفت، شهرت داشته باشد انتخاب کند زیرا به ولی امر مسلمین لازم است که امور مسلمین را به وجه احسن نظارت کند و به مهترین قضایا توسط قضاء رسیده گی میشود بناء لازم است درین منصب شخصی انتخاب شود که از هر لحاظ توانمندی داشته باشد.

اما فقهاء در مورد انتخاب شخص مفضول در صورت موجودیت افضل نظریات متفاوتی دارند در یک قولی از فقهاء مالکی آمده است که آنها انتخاب شخص مقلد را به منصب قضاء در موجودیت شخص مجتهد باطل میدانند اگرچه متأخرین فقهاء مالکی به جواز انتخاب مقلد نظر داده اند.

ماوردی گفته است اگر ولی امر شخص افضل را که قاضی بود [نسبت نقصان کاری] برکنار نماید و به جای آن شخص مفضول را انتخاب کند ولایت آن به منصب قضاء منعقد میگردد زیرا کمال اوصاف و اجتماع تمام شروط در اشخاص غیر معتبر و حتی ناممکن است<sup>1</sup>

<sup>1</sup>- أخرجه الترمذي ، باب ماجاء عن رسول الله ص ( 3 / 603 ) وقال : " حديث غريب .

<sup>2</sup>- عبدالرحمن بن محمد بن احمد بن قدامه شمس الدين المقدسی در سال [ت 597 هـ] در دمشق به دنیا آمده و در سال [682 هـ] در همان شهر وفات کرده است از فقهاء پیشتاز حنبلی میباشد و از اولین عالم حنبلی مذهبی بوده که قضاء شهر دمشق سوریه را به عهده گرفته است و مدت 12 سال در این منصب ایفای وظیفه نموده است تصنیفات متعددی در فقه حنبلی از او به جامانده است که مشهورترین آن کتاب «المغنی» میباشد: زرکلی ، الاعلام ج 1/ص 230.

<sup>3</sup>- ابن قدامه: المغني ، ج 9 /ص 36 .

**نظر فقهاء حنبلی:**

حنبلیها گفته اند انتخاب مفضول در موجودیت افضل مطلقا جایز است زیرا در عصر خلفاء راشدین وزمانه موجودیت صحابه خلفاء اشخاص مفضول را در موجودیت کسی که نسبت به او افضل ومشهور بودند به منصب قضاءً توظیف کردند ودر موجودیت صحابه تابعی را انتخاب نمودند وهیچ یکی این کار آنان را رد نکردند البته بعض از فقهاء حنبلی صحت انتخاب مفضول را در موجودیت افضل به ایجاب مصلحت مقید نموده اند .

ودررابطه نظر فقهاء حنفی درین مورد قول خاصی را راجی به جواز وعدم جواز انتخاب مفضول در موجودیت افضل نیافتیم اما نظریات دیگری آنها در رابطه به جواز قضاوت فاسق دانسته میشود که آنها انتخاب مفضول را نیز جایز میدانند.<sup>۲</sup>

**مطلب چهارم- تعدد قضاات:**

برای ولی امر جایز است که در هر شهری دو قاضی یا بیشتر از آن انتخاب نماید وهرکدام را به جای خاص زمان خاص یا به قضاوت در قضای خاص تعیین نماید به اینصورت که مثلا وظیفه یکی را در رسیده گی به قضایای انکحه وامر خانواده گی اختصاص دهد ودیگری را دررسیده گی به مداینات ودیگری را در املاک وجایداد ها تعیین کند در همچو تعینات در میان فقهاء اختلاف نظری نیست . واگر دو قاضی یا بیشتر از آن را در رسیده گی به قضیه واحد تعیین نماید درینصورت فقهاء نظریات متفاوتی دارند.

ازفقهاء حنفی درین مورد دوقول نقل شده است عده از آنهاگفته اند اشتراک دوقاضی در قضیه واحد جایز است وعده دیگری گفته اند اشتراک دو قاضی یا بیشتر در رسیده گی به قضیه واحد جواز ندارد زیرا ایندو گاهی نظریات شان متفاوت میباشد بناء فیصله صورت نمیگیرد ودر شرح مجله الاحکام عدلی تصریح شده است اگر چنین شد یکی از قضاات نمیتواند در غیاب دیگری قضیه را استماع نماید ویا فیصله صادر کند واگر چنین کند فیصله آن نافذ نمیگردد.<sup>۳</sup>

1- حموی: ادب القضاء ص. 85 .

2- ابن همام: فتح القدير ( 5 / 457 ) ، وابن عابدين الدرالمختار ( 5 / 356 ) ، وروضة القضاة ( 1 / 52 - 59 ) ، وشرح أدب القاضي لابن مازة ( 1 / 129 ) علی بن خلف المنوفی ( 1989 ) م كفاية الطالب الرباني، شرح رسالة ابن ابي زيد القيرواني ، طبع مطبعة المدنی بیروت ( 4 / 112 ) ، وأدب القاضي للماوردي ( 1 / 144 ) ، وأدب القاضي لابن أبي الدم ص ( 84 - 85 ) .

3- روضة القضاة ( 1 / 75 ، 81 ) ، المادة ( 1802 ) من المجلة الاحکام ، والفتاوى الهندية ( 3 / 218 ) .



فقهاء مالکی گفته اند: ولی امر میتواند قضات متعددی را در شهرها و نواحی مختلف انتخاب نماید که تمام قضایا را مطابق احکام فقهی رسیده گی نمایند به اینصورت که حکم یکی به حکم دیگری موقوف نباشد و یا قضات متعددی را انتخاب نماید که هر کدام در شهری خاصی یا نواحی خاصی باشند که نوعی از احکام خاصی را به عهده داشته باشند (لازم است که هر کدام از قضات در قضایای خاص یا قضایای عام استقلالیت داشته باشند)

بنابراین برای خلیفه یا ولی امر جایز نیست که دو قاضی یابیشتر را در حکم به قضیه واحد شریک نماید به اینصورت که فیصله یکی به فیصله دیگری موقوف باشد زیرا حکم تجزیه نمیشود بناء ابن فرحون تصریح نموده است که عقد ولایت قضاء در میان دو قاضی به اینکه هر دو در رسیده گی یک قضیه جمع شوند جواز ندارد.<sup>۱</sup>

فقهاء شافعی گفته اند: انتخاب دو یا بیشتر از آن جایز است اگرچه امام هر یکی از آنها را در مکان واحد زمان واحد و قضیه واحد تخصیص نداده باشد مگر اینکه اجتماع آنها را در حکم به قضیه واحد شرط نگرداند اگر چنین کند احتمال می رود که در میان هر دو در محل اجتهاد اختلاف واقع شود در چنین حالتی منازعات بدون فیصله باقی میماند.

و اگر ولی امر دو شخصی را که مقلد یکی از ائمه مذاهب باشند به قضاء توظیف نماید انتخاب آنها بحیث قاضی مطلقاً جواز دارد اگرچی در حکم به قضیه واحد هم باشد زیرا امام شان یکی است حکم آنها منجر به اختلاف در میان شان نمیشود چون مقلد یک امام اند.<sup>۲</sup>

از فقهاء حنبلی درین مورد دو قول نقل شده است قول اول عدم جواز انتخاب دو قاضی است زیرا این امر منجر به توقف حکم و بیشتر شدن خصومت ها میگردد.

و قول دوم که ابن قدامه آنها ترجیح داده است: جواز انتخاب میباشد زیرا قضایا مختلف میباشد میتوانند هر کدام قضیه جداگانه را بررسی کنند تا به اسرع وقت به قضایای متعدد رسیده گی شود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>- حاشیة السوکی، ج 4 / ص 134 .

<sup>۲</sup>- شریبئی: مغنی المحتاج، ج 4 / ص 380 .

<sup>۳</sup>- ابن قدامه: المغنی، ج 9 / ص 103 .

## قاضی القضاة:

وظیفه قاضی القضاة برای نخستین بار در ایام دولت عباسی ها نشأت نمود وقتی که امام ابویوسف<sup>۱</sup> یکی از شاگردان و پیروان ارشد امام ابوحنیفه در بغداد به صفت قاضی القضاة انتخاب گردید و برای اولین بار این لقب برای او داده شد و او مقام خلافت را در تعیین قضاة در شهرها همکاری مینمود و از کار کرد های آنها نظارت میگردد و اجازه نمیداد که آنها از حدود مسؤلیت شان تجاوز کنند و امام ابو یوسف قبل از تعیینش به منصب قاضی القضاة به دستور خلافت از عملکرد قضاة نظارت داشت و فیصله های آنها را بررسی مینمود البته این امر برای خلیفه وهم برای امام ابو یوسف بدون مسؤلیت خیلی دشوار بود بناء خلیفه تصمیم گرفت شخصی را انتخاب کند تا به حیث نایب او از امور قضاة نظارت نماید از آن به بعد محاکم به سه بخش تقسیم بندی گردید که در رأس آن قاضی القضاة قرار دارد و در تعیین قضاة در شهرها و نواحی از ولی امر و رئیس دولت نیابت میکند و فیصله های آنها را تأیید و یا رد مینماید و سیرت اخلاق و طرز برخورد شان را با مردم نظارت کند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>- یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری، کوفی البغدادی در سال (113) هـ در کوفه به دنیا آمده به علم حدیث و روایت اشتغال داشته و بعداً اجتهاد و رأی بر او غلبه کرده است و از شاگردان پیشتاز امام ابوحنیفه بوده اولین کسی است که مذهب حنفی را نشر و توضیح نموده است نخستین کسی است که در دوران سه خلیفه عباسی (مهدی، هادی و هارون الرشید) منصب قاضی القضاة را عهده دار بوده است و بر ادامه همین منصب در خلافت هارون الرشید در سال (182) هـ در بغداد وفات کرده است و او از نخستین شخصی است که علم اصول فقه حنفی را وضع نموده است: واز تألیفات آن: " الخراج - ط " و " الآثار - ط " و هو مسند أبي حنيفة، و " النوادر " و " اختلاف الامصار " و " أدب القاضي " و " الامالي في الفقه " و " الرد على مالك ابن أنس " و " الفرائض " و " الرصايا " و " الوكالة " و " البيوع " و " الصيد والذبائح " و " الغصب والاستبراء " و " الجوامع " : زرکلی، الأعلام ج 1/ص 217.

<sup>۲</sup>- ماوردی، أدب القاضي ج 2 /ص 396 ،ابن فرحون، تبصرة الحکام ج 1 /ص 77 .

## مبحث سوم

## احادیث وارده در ترغیب به قضاء و ترهیب از آن

تمهید

از اینکه قضاء یکی از ضرورت های اجتماعی و وسیله تحقق عدالت است رسول الله ه خود در قضایا و منازعات قضاوت میکردند و برای انجام وظیفه قضاء اشخاصی را چون علی و معاذ م به خاطر حل منازعات مردم توظیف کردند، و در روایات متعددی به عهده دار بودن قضاء و قضاوت ترغیب و تشویق نموده اند که ذیلا برخی از احادیث وارده در ترغیب به قضاء جمع و بررسی شده اند البته عدالت و سپردن حق به حقدار از مسؤلیت های مهم قضاء است اگر عدالت مراعات نشود و یا شخصی واجد شرایط نبوده و اهلیت قضاء را نداشته باشد، و یا از قضاء استفاده سوء نماید در چنین حالاتی احادیث متعددی راجع به ترهیب و برحذر بودن از قضاء نیز وارد شده اند.

## مطلب اول - احادیث وارده در ترغیب به قضاء:

1- رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قضاء را از نعمت های قرار دادند که غبطه نمودن در آن مباح است با وجود که حسد از گناهان کبیره میباشد چنانچه در روایتی از عبدالله ابن مسعود آمده است که رسول الله ه فرمودند: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَهُ عَلَىٰ هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيَعْلَمُهَا»<sup>1</sup>

«..حسد نمودن جواز ندارد مگر در دو مورد ، مردی را خداوند برایش مال داد و سپس او را توفیق بخشید که آن مال را در راه حق به مصرف رساند، و مردی را خداوند برایش علم داد و او را توفیق بخشید» که مطابق آن فیصله نماید و تعلیم کند».

امام بخاری<sup>2</sup> رحمه الله این حدیث را در تحت عنوان (باب أجر من قضی بالحكمة) ذکر نموده است که فضیلت و مقام قضاء را ثابت مینماید ابن حجر رحمه الله گفته است تجویز حسد فضیلت قضاء را ثابت

<sup>1</sup> - متفق علیه ، أخرجه البخاري ، صحيح البخاري باب اجر من قضى بالحكمة ج 22 / ص 48 ) ، ومسلم ، صحيح مسلم باب فضل من يقوم بالقرآن ويعلمه .. ج 4 / ص 251 ) من حديث ابن مسعود .

<sup>2</sup> - محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة ابو عبد الله مشهور به امام بخاری حافظ حدیث و صاحب کتاب جامع صحیح معروف به صحیح البخاری در سال (194) هـ در شهر بخارا از مربوطات کشور ازبکستان امروزی به دنیا آمده و دوره طفولیت را به حالت یتیمی در آنجا سپری کرده است و سپس به خاطر آموختن علم و شنیدن حدیث سفر های طولانی داشته است او در علم و ذکاوت شهرت بالایی داشته است که نظیرش در تاریخ اسلام دیده نشده است احادیث را از علماء بیشماری شنیده و شاگردان زیادی از او علم حدیث آموخته اند امام بخاری کتاب صحیح بخاری را از شش لک حدیثی که با سند و متن حفظ داشت انتخاب و این کتاب اولین کتاب است که به این ترتیب

میکند زیرا اجر و پاداش در عمل مرتب میشود که در نزد خداوند متعال مهم بوده و قابل قبول باشد و همچنان حدیث برجواز حسد دلالت دارد در حالیکه حسد از محذورات شرعی است این امر ثابت مینماید که قضاء با اهلیت علمی از بهترین اعمال است که بنده مؤمن میتواند به واسطه آن به خداوند متعال تقرب بجوید و سپس میگوید، «وَيُؤَيِّدُهُ حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْقَاضِي مَا لَمْ يَجْرُ فَإِذَا جَارَ تَخَلَّى عَنْهُ وَلَزِمَهُ الشَّيْطَانُ»<sup>1</sup>».

2- در حدیثی از صحیحین به روایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آمده است رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: «إِنَّ الْمُفْسِدِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ ، عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وُتُوا»<sup>2</sup>

«...بیقین انصاف کننده ها در نزد خداوند متعال [در روز قیامت] به منبرهای از نور میباشند و در طرف راست خداوند متعال قرار میگیرند که هر دو دست خداوند متعال راست است آنها کسانی هستند که در فیصله هایشان ، و در خانواده هایشان و در مسؤولیت هایشان عدل و انصاف را رعایت نمایند».

از این حدیث فضیلت رعایت عدل در حکم ثابت میشود که متضمن اهمیت قضاء و ترغیب به آن است زیرا قضاء وسیله برای عدل بوده پس وسیله حکم اصل را دارد. و عدل بدون حکم صورت گرفته نمیتواند و همچنان هرگاه در شریعت ظلم و بی عدالتی مذمت شود اهمیت حکم به عدل را ثابت میسازد زیرا اگر حکم دارای اهمیت نمیبود ظلم در حکم مذموم قرار داده نمیشد طوریکه در روایت دیگری در مورد فضیلت عدل آمده است رسول الله ه فرمودند: « سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ.....»<sup>3</sup>.

« هفت طبقه اشخاصی اند که خداوند متعال آنها را در سایه عرش خود قرار میدهد در روزیکه جز سایه عرش سایه ی دیگری نیست [و بعدا آن هفت طبقه مردم را برشمردند که اولین شان ] امام (حاکم عادل) است.

و احتمالاً خاص در حفظ دومین مصدر دین اسلام تألیف شده است که علماء اسلام آنرا اصح الکتاب بعد کتاب الله "گفته اند.

الموسوعة العربية العالمية <http://www.mawsoah.net>

<sup>1</sup> - أخرجه الترمذی، فی السنن، باب ماجاء فی الامام العادل ج 5/ص 165. وقال هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ

<sup>2</sup> - أخرجه مسلم، صحیح مسلم، باب فضیلة امام العادل و عقوبة الجائر، ج 9 /ص 350 .

<sup>3</sup> - متفق علیه: أخرجه البخاری باب الصدقة باليمين، ج 5/ص 249. ومسلم باب فضل اخفاء الصدقة ج 5/ص

3- رسول الله ه فرمودند: « إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ »<sup>1</sup>

« هرگاه حاکمی به رءى واجتهادش فیصله را صادر نمود و سپس درک کرد که به حق رسیده است برای او دو اجر است و هر گاه فیصله را به اجتهادش صادر کرد [ و سپس معلوم گردید ] که خطاء کرده است برای او یک اجر میباشد».

امام نووی<sup>2</sup> گفته است این حدیث صریحا بر عظمت و جایگاه قضاء دلالت دارد که ترغیبی به عهده دار شدن منصب قضاء نیز میباشد. زیرا که در حدیث گفته شده است "اذا حکم". که اهمیت حکم را ثابت میسازد و نه گفته است «اذا علم»<sup>3</sup>.

البته پاداش در صورت خطاء بودن فیصله در برابر اجتهاد و تلاش به حق رسیدن است نه در برابر خطاء و اشتبا<sup>4</sup>.

4- امام تر مذی<sup>5</sup> رحمه الله حدیثی را به نقل از ابو سعید رضی الله عنه آورده است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامًا عَادِلًا وَأَبْعَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامًا جَائِرًا»<sup>6</sup>.

<sup>1</sup>- متفق علیه، أخرجه البخاری صحیح البخاری، باب اجر الحاکم اذا اجتهد .. ج 22/ص 335. ، و مسلم، صحیح مسلم باب بیان اجر الحاکم " ... ج 9/ص 114.

<sup>2</sup>- یحیی بن شرف بن مرى بن حسن ابو ذکریا محی الدین النووی در سال (631) هـ در قریه به نام نوی از مربوطات شهر حوران در جنوب دمشق به دنیا آمده و در سال (676) هـ وفات کرده است. یکی از محدثین و علماء فقه شافعی میباشد در زاد گاهش بزرگ شده و تعلیمات ابتدایی را در آنجا فرا گرفته و به غرض آموختن علم به دمشق رفته و زمانه ی را سپری کرده است از او تصنیفات زیادی به جا مانده و از مشهورترین تصنیفاتش «المجموع شرح المذهب، و، روضة الطالبین و المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج میباشد: طبقات الشافعية للسبکی 5 / 165 ؛ والأعلام للزركلي 9 / 185.

<sup>3</sup>- النووی، أبو زکریا یحیی بن شرف (ت 676) ط (1392) هـ: المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ط. الثانية، دار إحياء التراث العربي، بيروت، (13/12-14).

<sup>4</sup>- بهوتی: کشف القناع (6 / 286) ، وابن فرھون ، تبصرة الحکام ، (1 / 13 ، 14) ، وأدب القضاء لابن أبي آدم ص 57.

<sup>5</sup>- محمد بن عیسی بن سوره ابو عیسی، سلمی، البوغی الترمذی در سال (209) هـ در شهر ترمذ به دنیا آمده و در سال (279) هـ رحلت کرده است از ائمه و علماء بزرگ و پیشتاز در علم حدیث و از شاگردان امام بخاری میباشد و از شیوخ امام بخاری نیز حدیث نقل کرده است و از حفاظ حدیث و علماء جرح و تعدیل است کتابش سنن ترمذی از جمله شش کتاب حدیث معروف به صحاح سته میباشد و تصنیفات دیگری او عبارتند از: ( ( الشرائع النبویة ) ) ؛ و ( ( التاريخ ) ) ؛ و ( ( العلال ) ) [ الأنساب للسمعاني ص 95 ؛ و التهذيب 9 / 387 .

<sup>6</sup>- أخرجه الترمذی، کتاب القضاء، باب ما جاء فی الامام العادل، ج 5/ص 164. قَالَ وَفِي الْبَابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ أَبُو عِيْسَى حَدِيثُ أَبِي سَعِيدٍ حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ.

« محبوب ترین مردم به نزد خداوند متعال در روز قیامت و نزدیکترین آنان به خداوند حاکم عادل است و مبعوض ترین مردم به نزد خداوند، و دور ترین آنان به او تعالی حاکم جابر و خائن است.

5- در حدیثی به روایت امام ترمذی از بریده رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ قَاضِيَانِ فِي النَّارِ ، وَقَاضٍ فِي الْجَنَّةِ ، رَجُلٌ قَضَى بِغَيْرِ الْحَقِّ فَعَلِمَ ذَلِكَ قَدْ أَكَّ فِي النَّارِ ، وَقَاضٍ لَا يَعْلَمُ فَأَهْلَكَ حُقُوقَ النَّاسِ فَهُوَ فِي النَّارِ ، وَقَاضٍ قَضَى بِالْحَقِّ فَذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ»<sup>1</sup>

«.. فرمودند قاضی ها سه نوع اند دوی آنها در جهنم و یکی آنها در جنت است، مردی به غیر حق فیصله نمود در حالیکه میدانست [که فیصله اش برحق نیست] او در جهنم است و قاضی که نمیدانست پس حقوق مردم را تلف نمود او هم در جهنم است، و قاضی که به حق فیصله کند او در جنت است».

در حدیث ترغیب و ترهیب هر دو جمع شده است این روش خود دلیل اهمیت قضاء است زیرا اگر قضاء امر مهمی نمی بود وعده و وعید بر آن مرتب نمیگردید و نیز از حدیث برمیآید که عالم بودن یکی از شرایط مهم قضاء هست، و شخصی که بدون علم قضاوت کند و عالمی که در قضاء عدالت را رعایت نکند و یا به هدف دنیوی حقوق مردم را تلف نماید مستحق عذاب جهنم میگردد.<sup>2</sup>

این حدیث منافی جواز اجتهاد در قضاء نیست چنانکه در حدیث عمرو ابن العاص رضی الله عنه آمده است زیرا کسیکه اجتهاد نماید از اهل علم بوده او برای معرفت حق تلاش میکند اگرچه در بعض اوقات با وجود تلاش به حق نرسیده باشد چون خداوند متعال فردی را بالا تر از توانش مکلف نساخته است.

6- حدیثی را امام ترمذی از عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه آورده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْقَاضِي مَا لَمْ يَجْرُ، فَإِذَا جَارَ تَخَلَّى عَنْهُ وَلَزِمَهُ الشَّيْطَانُ»<sup>3</sup>.

«.. بیقین خداوند متعال به همراه قاضی است تا آنکه خیانت و ظلم نکند و هر گاه چنین کند خداوند از آن دور میشود و شیطان او را لازم میگردد».

در حدیث اهمیت رعایت عدل در قضاء بیان شده است به نحویکه که خداوند متعال از قاضی عادل حمایت میکند و او را از خطاها و لغزشها در امر قضاء محافظت مینماید که این امر ترغیب به امر قضاء

<sup>1</sup>- أخرجه الترمذی فی السنن باب ماجاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ج5/ص155 والحاكم فی المستدرک علی الصحیحین باب القضاة ثلاثة.. ج16/334. وقال هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه.

<sup>2</sup>- الزیلعی، عبدالله بن یوسف، الحنفی (ب ت) تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، دار الكتاب الإسلامی (4/176)، والمغنی لابن قدامة (93/10).

<sup>3</sup>- أخرجه الترمذی أخرجه الترمذی، فی السنن، باب ماجاء فی الامام العادل ج5/ص165. من حدیث عبد الله بن أبی أوفی وقال : حدیث حسن غریب .

نیز میباید به اینصورت که قاضی در حمایت خداوند متعال است و این حمایت به نسبت مسؤولیت قضاء است.

7- و در حدیثی به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «مَنْ ابْتَغَى الْقَضَاءَ وَسَأَلَ فِيهِ شَفْعَاءَ وَكَلَّ إِلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أُكْرِهَ عَلَيْهِ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ»<sup>1</sup>.

«کسیکه [منصب] قضا را تلاش کند و در مورد به دست آوردن آن از سفارش کننده گان در خواست سفارشی نماید! به حال خودش واگذار میشود، و کسیکه با پذیرفتن منصب قضاء مجبور کرده شود خداوند متعال ملکی را به حمایتش میفرستد که [از خلاف کاری ها] بازش میدارد. در حدیث به قضاء ترغیب شده است به اینصورت اگر کسی به نسبت اهلیت و شایسته گی اش از طرف ولی امر مسلمانان به منصب قضاء توظیف شود خداوند متعال او را توسط ملک حمایت میکند که او را به راه درست راهنماید و از خلاف کاری ها بازش دارد.

#### مطلب دوم - برحذر بودن از قضاء واحادیث وارده در این مورد:

با وجود اینکه قضاء یک امر مهم دینی و دارای فضیلت های میباید نظر به مهم بودن رعایت عدالت و خطرات دیگری بسیاری از علماء سلف پذیرفتن مسؤولیت قضاء را خیلیها بزرگ میشمردند و حتی از قبول آن امتناع میورزیدند ولو بخاطر قبول آن اذیت جسمی میشدند طوریکه در روایات بسیاری وعید و تخویف شدیدی در رابطه خطرات امر قضاء در مورد شخصیکه منصب قضاء را به عهده بگیرد و حق آنرا اداء نکند آمده است .

1- حدیثی را امام ترمذی ابوداود و ابن ماجه به نقل از ابوهریره رضی الله عنه آورده اند که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «مَنْ وَلِيَ الْقَضَاءَ أَوْ جُعِلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ»<sup>2</sup>  
«..کسیکه منصب قضاء را بدوش گرفت و یا به حیث قاضی انتخاب شد حقیقتاً بدون چاقویی ذبح شده است».

در حدیث صورت تمثیلی اختیار شده است زیرا ذبح حقیقتاً با چاقو صورت میگیرد در حدیث قضاء را وسیله ذبح گفته شده نوعی از تشبیه است تا به این وسیله هدف شان دانسته شود که نوعی تحذیر از

<sup>1</sup> أخرجه أحمد (118/3، 220) وأبو داود ح(3578) والترمذي ح(1323) وابن ماجه ح(2309) من طرق عن إسرائيل بن عبد الأعلى بن عامر الثعلبي عن بلال بن أبي موسى عن أنس بن مالك قال الترمذي في جامعه (614/3): "هذا حديث حسن غريب وهو أصح من حديث إسرائيل بن عبد الأعلى"،

<sup>2</sup> - أخرجه الترمذي، باب ماجاء عن رسول الله ص في القضاء.. ج 3 /ص 605 . من حديث أبي هريرة ، وقال : " حديث حسن غريب "وابوداود ،باب في طلب القضاء ،ج9/ص461.وابن ماجه باب ذكر القضاء ج 7/ص 95.

هلاکت دینی است نه هلاکت بدنی طوریکه در روایات دیگر برای قاضی وعیدی به ورود جهنم ذکر شده است.<sup>1</sup>

2- حدیثی را امام ابوداود و بیهقی به نقل از ابوهریره<sup>1</sup> آورده اند رسول الله<sup>ه</sup> فرمودند: «مَنْ طَلَبَ قَضَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَنَالَهُ ثُمَّ غَلَبَ عَدْلُهُ جَوْرَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ غَلَبَ جَوْرُهُ عَدْلُهُ فَلَهُ النَّارُ»<sup>2</sup>.  
«کسیکه قضاوت و فیصله امور مسلمانان را طلب نمود، تا اینکه از همین طریق بدست بیاورد، و سپس عدلش بر "جور" (بیعدالتی و حق تلفی) اش غلبه نمود برایش جنت است و اگر بی عدالتی اش بر عدالتش غلبه کرد برایش آتش جهنم است.

در حدیث ترغیب و ترهیب هردو جمع شده است و ترهیب در صورتی است که قاضی عدالت را رعایت کرده نتواند .

3- در روایتی به نقل از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است او میگوید که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که میفرمودند: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى الْقَاضِي الْعَدْلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَاعَةٌ يَتَمَنَّى أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمْرَةٍ قَطُّ»<sup>3</sup>.

«بر قاضی عادل در روز قیامت ساعتی میآید که او آرزو میکند کاش در میان دو شخصی در باره یک خرمایی فیصله نمیکرد .

در حدیث صریحا ترهیب و برحذر داشتن از قضاء است زیرا از قاضی عادل نامبرده شده که در ساعات محاسبه و باز پرس با وصف آنکه عدل را رعایت کرده بود میگوید کاش در دنیا دعوا بر سر یک دانه خرما را فیصله نمیکرد.

4- در روایتی به نقل از عبد الله ابن عباس رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: « مَا مِنْ حَاكِمٍ يَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَلَكٌ آخِذٌ بِقَفَاهُ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنْ قَالَ أَلْقَاهُ فِي مَهْوَاةٍ<sup>4</sup> أَرْبَعِينَ خَرِيفًا »<sup>1</sup>.

<sup>1</sup> - الترغيب والترهيب للمنذري: ج3/ص111،

<sup>2</sup> أخرجه أبو داود في السنن، باب في القاضي يخطئ ج 9/ص 465 وقال الشيخ الالباني ضعيف، صحيح وضعيف سنن ابى داود ج8/ص 75.

<sup>3</sup> أخرجه أحمد في المسند من مسند عائشة رض جزء 49/ص 480. وابن حبان في صحيحه (439/11)

قال الهيثمي مجمع الزوائد ج4/ص192: إسناده حسن .

4 - در تفسیر لفظ "مهواة" آمده است مهوات فاصله میان دو کوه را گفته میشود و یا خندق و مغاره عمیقی را در عربی مهوات گفته اند، و از ابن عباس تفسیر این لفظ به صورت اضافت "حفره و مسافه" نقل شده است (در خندقی انداخته میشود که عمقش برابر مسافه چهل ساله راه است. ترتیب المعرب ج2/ص 391.



« هیچ حاکم وقاضی نیست که در میان مردم [قضایا] را فیصله کند مگر اینکه در روز قیامت به حالتی میآید که ملکی از عقبش گرفته است و سپس [آن ملک] سرش [جهت فرمان گرفتن] به طرف آسمان بلند میکند، اگر خداوند متعال بگوید بانداز او را در خندقی میاندازد که عمق آن به اندازه چهل ساله راه است.

**5-** در حدیثی از معاذ بن جبل رضی الله عنه آمده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «إِنَّ الْقَاضِيَ لَيُنزَلُ فِي حُكْمِهِ فِي مَزْلَقَةٍ<sup>2</sup> أَبْعَدَ مِنْ عَدْنِ أَبِيْنَ<sup>3</sup> فِي جَهَنَّمَ»<sup>4</sup>.  
«قاضی که در حکمش ثابت و استوار نباشد [به خطا برود] در مکان دوری از جهنم مثل فاصله قریه از یمن که در کنار بحر قرار دارد پائین انداخته میشود.

در این دو حدیث به نحوی ترهیب و تحذیر از قضاء بیان شده است که هیچ قیدی در آن مثل عادل و غیر عادل وجود ندارد.

### مطلب سوم- جمع و تطبیق در میان احادیث ترغیب به قضاء و ترهیب از آن:

طوریکه قبلاً بیان شد در مورد قضاء احادیث تشویق کننده و احادیث برحذر دارنده از آن وارد شده است میتوان در میان آن احادیث از چند لحاظ تطبیق نمود. اما قبل از بررسی احادیث ترغیب و ترهیب و وجوهای ترجیح و یا تطبیق لازم است در مورد ضرورت قضاء و مهم بودن آن از نظر شرعی بحثی داشته باشیم.

### ضرورت قضاء :

قضاء یکی از امورات بزرگ دینی در شریعت اسلامی است و نظام خلقت آسمانها و زمین به آن (اقامه عدل) استوار است. که در قرآن کریم و سنت رسول الله ه قضاء را یک بخش از شریعت اسلامی شمرده

<sup>1</sup> أخرجه ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب التغليظ في الحيف والرشوة ج 7/ص 99. وقال الشيخ الالبانی ضعيف، صحيح وضعيف سنن ابن ماجه ج 5/ص 311.

<sup>2</sup> -مَزْلَقَةٌ به فتح میم وقاف به معنای لغزش و عدم ثابت قدمی در یک کار و یا زلق زمین گیلی که نمناک بوده و یا بلخشد. لسان العرب مادة (زلق) (144/10).

<sup>3</sup>-ابین: نام قریه ی عدن در کناره دریا و یا نام قریه دور افتاده ی از قریه های یمن :ابن الأثیر ابن الأثیر، مبارك بن محمد لجزري (ت606): النهاية في غريب الحديث، تحقيق طاهر أحمد الزاوي، ومحمود محمد الطناحي، المكتبة العلمية، بيروت. مادة (أبين) (20/1)

<sup>4</sup> أخرجه عبد بن حميد في مسنده: باب القاضي ليزلق في حكمه "... ج 1/ ص 118. واتحاف الخيرة باب ما يستحب للقاضي "... ج 5/ص 142. الكنز العمال " ج 6/ص 96: (15002) ونسبه إلى أبي سعيد النقاش في كتاب القضاة عن معاذ، وقال: "ورجاله ثقافت إلا أن فيه بقية، وقد عنعن".

شده به انجام قضاء و صدور حکم امر شده و به آن ترغیب شده است، و قضاء از جمله مکلفیت های انبیاء و پیامبران الهی بوده است. که در ادوار تاریخ بشریت به آن نیاز داشته اند طوریکه خداوند متعال فرموده است: {يَادَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ} ۱

«ای داود! ما تو را در زمین نماینده (خود) ساخته ایم (و بر جای پیغمبران پیشین نشانده ایم) پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد. بی گمان کسانی که از راه خدا منحرف می گردند عذاب سختی به خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند.

و خاتم النبیین محمد (صلی الله علیه و سلم) را مخاطب قرار داده فرموده است: **چَوَّانِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ** ۲

«و (به تو ای پیغمبر فرمان می دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند)

بنابراین گفته میتوانیم منصب قضاء یک رتبه دینی و مقام شرعی است. کسیکه حامل وظیفه قضاء باشد و به رعایت دستورات شرعی درست عمل کند و حق آنرا درست اداء نماید فضیلت بزرگ و مقام والایی را نصیب میشود اختیار منصب قضاء بارعایت دیانت داری و ادای حق شرعی آن از مهم ترین راهای قربت به خداوند متعال است طوریکه در احادیث ترغیب به آن اشاره شده است زیرا حاکم عادل در اقامه عدل نایب و خلیفه خداوند در زمین میباشد. ولی قربت بودن قضاء به نیت و عمل کرد مخلصانه قاضی بر میگردد و شامل این فرموده رسول الله (صلی الله علیه و سلم) میشود که فرمودند: **«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَىٰ»** ۳. «البته مدار قبولیت اعمال به نیت و پاداش عمل طبق نیت است.

1- سورة ص / 26 .

2- سورة المائدة / 49 .

3- متفق علیه، أخرجه البخاري، صحيح البخاري باب بدء الوحي ج 1 / ص 3 ) و مسلم صحيح مسلم، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم انما الاعمال.. ج 10 / ص 13 .

همچنان عدالت در میان مردم از بهترین اعمال نیک و بلند ترین آن به اعتبار اجر در نزد خداوند متعال میباشد طوریکه خداوند متعال فرموده است: {وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ} <sup>1</sup>.

« اگر ایشان نزد تو آمدند ( و داوری از تو خواستند ) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان و ( کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که ) اگر از آنان روی بگردانی ، هیچ زبانی نمی توانند به تو برسانند . اگر در میانشان داوری کردی ، دادگرانه داوری کن . ( چرا که ) بیگمان خداوند دادگران را دوست می دارد .

رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: «...إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْأَحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَفْضِي عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ ، فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ بَحَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ.» <sup>2</sup>

«شکی نیست که من بشرم و شما در نزد من خصومت میکنید شاید بعضی شما به اعتبار بیان حجت توضیح دهنده تر از بعضی دیگران باشد پس من به همان دلیلی حکم میکنم که شنیده ام کسیکه من برای او چیزی از حق برادرش را فیصله نمایم باید آن را نگیرد زیرا اگر ناحق باشد من پارچه از آتش را به او فیصله نمودم»

از این فرموده رسول الله (صل الله علیه وسلم) برمیآید که قاضی به ظاهر امر فیصله مینماید اگر قضیه ی به ظاهر حق جلوه داده شود و حقیقتا چنین نباشد قاضی به حکم خود مؤاخذه نمیشود اما قضای قاضی عندالله باطل را به حق تبدیل نمیکند و حرام را حلال نمیگرداند.

### نظریات علماء در مورد احادیث ترغیب و ترهیب:

عده از علماء به این نظرند که احادیثی که در آن وعید و تخویف نسبت به قضاء آمده است تماما در حق قضاتی است که جاهل بوده و عدالت را رعایت نکنند و یا منصب قضاء را با اهداف دنیایی اختیار نمایند.

و عده هم در مورد حدیث: «مَنْ وَلِيَ الْقَضَاءَ فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ.» <sup>3</sup>

گفته اند این حدیث دلیلی بر فضیلت و عظمت منصب قضاء است زیرا متولی منصب قضاء علیه نفس خود و خواهشات آن چنان مبارزه میکند که گویا خود را در راه حق ذبح نموده باشد پس قاضی که خود

<sup>1</sup> - سورة المائدة / 42 .

<sup>2</sup> - متفق علیه: أخرجه البخاري صحيح البخاري ، باب اثم من خصم في باطل وهو يعلمه ج 8/ص 338.

ومسلم، صحيح مسلم باب الحكم بالظاهر واللحن في الحجة ج 9/ص 103.

<sup>3</sup> - اخرجه ابوداود ، في السنن ، باب في طلب القضاء ، ج 9/ص 461 . والحاكم في المستدرک ج 4/ص 103 ، رقم (7018) وقال : صحيح الإسناد .

را تسلیم حکم خداوند متعال نماید و عدالت را از همه چیز مقدم بشمارد، مخالفت ها و خصومت ها را در برابر حق در نظر نگیرد و در برابر حکم خداوند متعال ملامت، ملامت کننده ها را مقدم نه شمارد و عداوت ها و عناد ها مانع او در اقامه حق نشود درینصورت او در راه حق ذبح شده است بنا برین گفته میتوانیم که تحذیرات وارده در مورد قضاء مربوط ظلم و بیعدالتی میشود نه تحذیر از اختیار منصب قضاء. زیرا بیعدالتی و اتباع خواهشات در امر قضاء از بزرگترین گناهان محسوب میگردد چنانچه خداوند متعال فرموده است: {وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا} <sup>۱</sup>. « و اما آنان که ستمگر و بیدادگرند ، هیزم و هیمه دوزخ هستند.

درست احادیثی درین مورد آمده است که عده آن تشویق کننده وعده هم بر حذر دارنده از منصب قضاء هست احادیث ترغیبی معمول به قضاوت است که هیچ نوع تخلف عدلی در آن صورت نگیرد و احادیث ترهیب را میتوان به حالت عجز و تخلف عدلی حمل نمود. <sup>۲</sup>.

#### ترجیح احادیث ترغیبی به احادیث ترهیبی از لحاظ سند:

احادیثی که در ترغیب به قضاء وارد شده است از لحاظ سند نسبت به احادیث ترهیبی راجح میباشد که ذیلا احادیث وارده در ترغیب به قضاء و سپس احادیث وارده در مورد ترهیب به قضاء از لحاظ سند بررسی میشوند:

#### اول- احادیث ترغیبی:

حدیث: « إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ » <sup>۳</sup>.

« هرگاه حاکمی به رءی و اجتهادش فیصله را صادر نمود و سپس درک کرد که به حق رسیده است برای او دو اجر است و هر گاه فیصله را به اجتهادش صادر کرد [ و سپس معلوم گردید ] که خطا کرده است برای او یک اجر میباشد».

"... که این حدیث را امام احمد، امام بخاری، امام مسلم، ابوداود، نسایی و ابن ماجه به همین لفظ از طریق یزید بن عبدالله بن الهاد از محمد بن ابراهیم بن حارث از بسر بن سعید از ابی قیس غلام آزاد شده عمرو ابن عاص رضی الله عنه از عمرو عاص رضی الله عنه روایت نموده اند همه ی اشخاصیکه در سند این

<sup>1</sup> سورة الجن / 15 .

<sup>2</sup> ابن قدامه، المغنی (9 / 35) ، و شریبئی ، مغنی المحتاج ، (4 / 372) ، و ابن فرحون، تبصرة الحکام ، (1 / 13 ، 14).

<sup>3</sup> متفق علیه ، أخرجه البخاری ، باب اجر الحاکم اذا اجتهد فاصاب او اخطأ، ج 22/335. و مسلم ، صحیح مسلم باب بیان اجرا الحاکم اذا اجتهد فاصاب او اخطأ ج 9/ص 114.

حدیث ذکر شده اند اشخاص ثقة و معتمد هستند هیچ یک از ایمة حدیث در مورد شان انتقادی نداشتند.

البته این حدیث به طرق دیگری به الفاضلی چون « **إِذَا قَضَى الْقَاضِي فَاجْتَهَدَ فَأَصَابَ كَانَتْ لَهُ عَشْرَةٌ أَجُورٍ وَإِذَا قَضَى فَاجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ كَانَتْ لَهُ أَجْرَانِ** »، وفي لفظ: «**كان له أجر واحد**»، وفي آخر: «**كان له أجر أو أجران**».

از عمرو ابن عاص رضی الله عنه<sup>1</sup>، عقبه بن عامر رضی الله عنه<sup>2</sup>، و ابوهریره رضی الله عنه<sup>3</sup> روایت شده است. تمامی آن روایات ضعیف و به اعتبار لفظ مخالف حدیث صحیحی است که شیخین از عمرو ابن عاص رضی الله عنه نقل کرده اند.

حدیث: « **سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ.....** »<sup>4</sup>.

« هفت طبقه اشخاصی اند که خداوند متعال آنها را در سایه عرشش قرار میدهد در روزیکه جز سایه عرش سایه ی دیگری نیست [و بعدا آن هفت طبقه مردم را بر شمردند که اولین شان ] امام (حاکم عادل است.

حدیث: «**إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ ، عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَرْ وَجَل ، وَكُنَّا يَدَيْهِ يَمِينٍ ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وُلُّوا**»<sup>5</sup>

«..بیقین انصاف کننده ها در نزد خداوند متعال [در روز قیامت] به منبرهای از نور میباشدند و در جانب دست راست خداوند متعال قرار میگیرند که هر دو دست خداوند متعال راست است آنها کسانی هستند که در فیصله هایشان ، و در فامل هایشان و در مسؤولیت هایشان عدل و انصاف را رعایت نمایند».

<sup>1</sup>- حدیث عمرو ابن العاص: أخرجه أحمد 205/4، وعبد بن حميد في مسنده 120/1، والحاكم في المستدرک 99/4، والدارقطني في سننه 203/4، این حدیث را از عمرو ابن عاص رضی به لفظ « **إِذَا قَضَى الْقَاضِي فَاجْتَهَدَ فَأَصَابَ كَانَتْ لَهُ عَشْرَةٌ أَجُورٍ** » به طرق مختلف از شخصی به نام فرج بن فضالة روایت کرده اند و او شخص ضعیف است. التقريب رقم 5383،

<sup>2</sup>- حدیث: عقبه بن عامر ، أخرجه أحمد 205/4، والدارقطني في سننه 203/4، این حدیث را به لفظ « **وَإِذَا قَضَى فَاجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ كَانَتْ لَهُ أَجْرَانِ** »، وفي لفظ: «**كان له أجر واحد**»، وفي آخر « از فرج بن فضاله از ربیعہ بن یزید روایت کرده اند. تهذیب التهذیب 541/3-542، واز حفص بن سلیمان نیز روایت شده است که شخص متروک الحدیث میباشد. التقريب رقم 1405،

<sup>3</sup>- حدیث: ابوهریره بلفظ كان له اجر او اجران «اخرجه الدارقطني 203/4 من طريق ابن لهيعة وهو ضعيف التقريب رقم 6679.

<sup>4</sup>- متفق عليه: اخرجه البخارى باب الصدقة باليمين ، ج 5/ص 249. ومسلم باب فضل اخفاء الصدقة ج 5/ص 229.

<sup>5</sup>- أخرجه مسلم ، صحيح مسلم ، باب فضيلة امام العادل وعقوبة الجائر ، ج 9/ص 350 .

این حدیث از دوصحابی (عبدالله بن مسعود و ابوهریره رضی الله عنهما) روایت شده است.<sup>1</sup> که این حدیث را از هردو صحابی به دو سند متفاوت شیخین روایت نموده اند و همچنان امام احمد، نسایی، ابن ماجه و دیگران حدیث نیز نقل کرده اند که ایمه جرح و تعدیل در سند هیچ یکی انتقادی نداشته اند.

حدیث: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا»<sup>2</sup>

«..حسد نمودن جواز ندارد مگر در دومورد ، مردی را الله برایش مال داد و سپس او را توفیق بخشید که آن مال را در راه حق به مصرف رساند، و مردی را الله برایش علم داد و [او را توفیق بخشید] که مطابق آن فیصله نماید و تعلیم کند».

این حدیث را امام بخاری از طریق شهاب بن عباد و امام مسلم از طریق ابوبکر بن ابی شیبه هردو از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند و همچنان امام احمد ابن ماجه و بیهقی به طرق مختلفی از قیس بن ابی حازم از عبدالله ابن مسعود روایت کرده اند که در هیچ یکی از طرق آن راوی ضعیفی نمیباشد.

#### دوم- احادیث ترهیب.

حدیث عایشه صدیقه « لِيَأْتِيَنَّ عَلَى الْقَاضِي الْعَدْلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَاعَةً يَتَمَنَّى أَنَّهُ لَمْ يَفْضُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمْرَةٍ قَطُّ ».<sup>3</sup>

«بر قاضی عادل در روز قیامت ساعتی میآید که او آرزو میکند کاش در میان دو شخصی در باره یک خرمایی فیصله نمیکرد .

حدیث « مَنْ وَلِيَ الْقَضَاءَ أَوْ جُعِلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ ».<sup>4</sup>

«..کسیکه منصب قضاء را بدوش گرفت و یا به حیث قاضی انتخاب شد حقیقتاً بدون چاقویی ذبح شده است».

<sup>1</sup>- حدیث ابن مسعود أخرجه أحمد (385/1، 432)، والبخاري ح (73، 1409، 7141، 7316)، ومسلم ح (816)، والنسائي في الكبرى (426/3)، وابن ماجه ح (4208) وغيرهم، وحديث أبي هريرة أخرجه أحمد (316/2)، والبخاري ح (2707، 2891، 2989)، ومسلم ح (1009) وغيرهم.

<sup>2</sup>- متفق عليه، أخرجه البخاري صحيح البخاري، باب انفاق المال في حقه ج 5/ص 217. ومسلم باب فضل من يقوم بالقرآن ويعلمه.. ج 4/ص 251

<sup>3</sup> أخرجه أحمد في المسند من مسند عائشة الصديقه رضی الله عنها، ج 49/ص 480. قال الهيثمي في مجمع الزوائد، ج 4/ص 192: إسناده حسن .

<sup>4</sup>- أخرجه الترمذي في السنن باب ماجاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ج 5/ص 158 حدیث أبي هريرة، وقال: " حدیث حسن غریب " .

این حدیث را امام ترمذی حسن و غریب گفته است ابن جوزی در کتابش علل المتناهیة طریق ضعیفی را ذکر کرده و بر مبنای آن گفته است "هذا حدیث لایصح".<sup>1</sup> و ابن حجر در مورد قول ابن جوزی گفته است "لیس كما قال".<sup>2</sup> به هر صورت این حدیث بنا به دو طریق (عثمان اخنسی و داود عطار) حسن میباشد و بنا به توجیه که قبلاً کرده شد در صورت صحت دلیل بر عظمت منصب قضاء است نه تحذیر از قضاء.

حدیث «إِنَّ الْقَاضِيَ لَيُنزَلُ فِي حُكْمِهِ فِي مَرْزَلَةٍ أَبْعَدَ مِنْ عَدَنِ أَبِيْنَ فِي جَهَنَّمَ»<sup>3</sup>.

«قاضی که در حکمش ثابت و استوار نباشد [به خطا برود] در مکان دوری از جهنم مثل فاصله قریه از یمن که در کنار بحر قرار دارد پائین انداخته میشود.

مؤلف التقریب گفته است.<sup>4</sup> این حدیث منقطع است زیرا این حدیث از طریق عبدالرحمن بن جبیر و شریح بن عبید از معاذت نقل شده است و این دو معاذرضی الله عنه را ندیده اند چون معاذرضی الله عنه در سال (18) هـ وفات کرده بود و تاریخ وفات عبدالرحمن بن جبیر و شریح بن عبید بعد از سال صدم هجری نقل شده است.

وهم در حدیث کلمه "مزلقه" ذکر شده است که تمام تخلفات قضایی را شامل میشود (وعید در صورتی است که قاضی تخلفاتی را مثل ظلم و بیعدالتی، رشوت و حق تلفی) مرتکب شود.

حدیث « مَا مِنْ حَاكِمٍ يَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَلَكٌ آخِذٌ بِقَفَاهُ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنْ قَالَ أَلْقَاهُ فِي مَهْوَاةٍ أَرْبَعِينَ خَرِيفًا »<sup>5</sup>.

« هیچ حاکم و قاضی نیست که در میان مردم [قضایا] را فیصله کند مگر اینکه در روز قیامت به حالتی میآید که ملکی از عقبش گرفته است و سپس [آن ملک] سرش [جهت فرمان گرفتن] به طرف آسمان

<sup>1</sup> - ابن جوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی (579) ط (1403) هـ کتاب العلل المتناهیة، تحقیق خلیل المیس، ط. الأولى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ابن حجر ط (1384) هـ التلخیص الحبیر، تحقیق السید عبد الله هاشم الیمانی، المدینة المنورة، (756/2)

<sup>2</sup> - ابن حجر: التلخیص الحبیر (184/4)

<sup>3</sup> - أخرجه عبد بن حمید فی مسنده: باب القاضی لیزلق فی حکمه "... ج 1/ ص 118. واتحاف الخیرة باب ما یتحب للقاضی "... ج 5/ ص 142. الكنز العمال " ج 6/ ص 96: (15002) ونسبه إلى أبي سعيد النقاش فی کتاب القضاء عن معاذ، وقال: "ورجاله ثقافت إلا أن فيه بقية، وقد عنعن".

<sup>4</sup> - التقریب رقم (6725)

<sup>5</sup> - أخرجه ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب التغلیظ فی الحیف والرشوة ج 7/ ص 99. وقال الشيخ الالبانی ضعیف، صحیح وضعیف سنن ابن ماجه ج 5/ ص 311.

بلند میکند، اگر خداوند متعال بگوید بانداز او را در خندقی میاندازد که عمق آن به اندازه چهل ساله راه است.

ابن حجر.<sup>1</sup> رحمه الله در کتابش تهذیب التهذیب این حدیث را ضعیف گفته به دلیل اینکه در سند آن شخصی به نام "مجالد بن سعید" است زیرا و دلیل ضعف مجالد را اینگونه بیان کرده است که عبدالرحمن بن مهدی که یکی از راویان ثقه است از او حدیث روایت نمیکرد و سبب آن را ضعف مجالد در نقل حدیث گفته است و همچنان راویان معتمد چون ابی اسامه در مورد روایات مجالد گفته اند «لیس بشیء».<sup>2</sup>

و برخی از روایات طوری اند که ترغیب و ترهیب در آن جمع شده اند ترغیب مقید به عدل و ترهیب در صورت ظلم و بیعدالتی است. مثل: حدیث «مَنْ طَلَبَ قِضَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَنَالَهُ ثُمَّ غَلَبَ عَدْلُهُ جَوْرَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ غَلَبَ جَوْرُهُ عَدْلُهُ فَلَهُ النَّارُ»<sup>3</sup>.

«کسیکه قضاوت و فیصله امور مسلمانان را طلب نمود، تا از این طریق چیزی بدست بیاورد، و سپس عدلش بر "جور" (بیعدالتی و حقتلفی) اش غلبه نمود برایش جنت است و اگر بیعدالتی اش بر عدالتش غلبه کرد برایش آتش جهنم است.

و حدیث: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْقَاضِي مَا لَمْ يَجْرُ فَإِذَا جَارَ وَكَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ»<sup>4</sup>. حدیث حسن<sup>5</sup>

<sup>1</sup> - ابن حجر احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی شهاب الدین ابوالفضل الکنانی العسقلانی در سال (773) هـ در شهر قاهره به دنیا آمده و اصلش از عسقلان فلسطین میباشد و در سال (852) هـ در قاهره وفات کرده است او از فقهاء مشهور شافعی و از ائمه حدیث میباشد و در شعر و ادب عربی محارت و الایی داشته است حافظ ابا الفضل عراقی از استانش میباشد و به خاطر آموختن علم به عراق، یمن، حجاز و جاهای دیگر سفر نموده است و در عصر به حافظ اسلام شهرت یافته بود گفته شده است و قتیکه استادش ابوالفضل عراقی در مرض وفات بود به او گفته شد «قیل له من تخلف بعدك؟ قال: ابن حجر، ثم ابني أبا زرعة، ثم الهيثمي» چندین بار به حیث قاضی مصر تعیین گردید و بعد از مدتی معزول گردید و او از علماء است که تصانیف بیشماری از خود به جامانده است که از مشهورترین تصنیفاتش: «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری؛ الإصابة فی تمييز أسماء الصحابة؛ تهذیب التهذیب؛ تقریب التهذیب فی أسماء رجال الحدیث؛ لسان المیزان؛ أسباب النزول» الموسوعة العربية العالمية <http://www.mawsoah.net>

<sup>2</sup> - تهذیب التهذیب (25-24/4)

<sup>3</sup> - أخرجه أبو داود في السنن، باب في القاضي يخطئ ج 9/ص 465 وقال الشيخ الالباني ضعيف، صحيح وضعيف سنن ابی داود ج 8/ص 75.

<sup>4</sup> - أخرجه الترمذي أخرجه الترمذي، في السنن، باب ماجاء في الامام العادل ج 5/ص 165. من حدیث عبد الله بن أبي أوفى وقال: حدیث حسن غریب.

<sup>5</sup> ابن حجر رحمه الله این حدیث را به نسبت علی عمران بن داور القطان که از روایت ضعیف است تضعیف نموده است تهذیب التهذیب (319-318/3)، و سپس گفته است «ولکن له شاهد یتقوی به أخرجه أحمد (414/5) والمحاملي في أماليه ص(387)، والبيهقي في الكبرى (132/10) من طریق ابن لهيعة عن



«بیقین خداوند با قاضی است (او را هدایت و حمایت میکند) تا آنکه جبر و ظلم نکند هرگاه ظلم کند او را به خودش واگذار میکند. (هدایت و حمایت خداوند متعال را ندارد) طوریکه در روایت دیگری آمده است «که او را با شیطان واگذار میکند»

در این حدیث جانب ترغیب که معیت خداوند و حمایتش از قاضی است به عدم جبر مقید شده که همان عدل است و جانب ترهیب، تحذیر که ترک حمایت خداوند است به جبر (ظلم) مقید شده ترک عدل و حق تلفی میباشد پس اختیار قضاء بارعایت عدل مانعی ندارد و تحدی شرعی برای قاضی محسوب نمیشود. و حدیث: «الْفُضَاءُ ثَلَاثَةٌ: قَاضِيَانِ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ فِي الْجَنَّةِ، رَجُلٌ قَضَى بِغَيْرِ الْحَقِّ فَعَلِمَ ذَلِكَ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ لَا يَعْلَمُ فَأَهْلَكَ حُقُوقَ النَّاسِ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ قَضَى بِالْحَقِّ فَذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ»<sup>1</sup>

«..فرمودند قاضی ها سه نوع اند دوی آنها در جهنم و یکی آنها در جنت است، مردی به غیر حق فیصله نمود در حالیکه میدانست [که فیصله اش برحق نیست] او در جهنم است و قاضی که نمیدانست پس حقوق مردم را تلف نمود او هم در جهنم است، و قاضی که به حق فیصله کند او در جنت است.»

این حدیث نیز جنبه ترغیب و ترهیب هر دو را شامل مییابد و قضات از لحاظ علمیت و نوعیت حکم به دو قسم تقسیم شده اند. در جنبه ترهیب دو قسم قضات قرار دارند "قاضی که دانسته و عمداً به ناحق فیصله نماید و قاضی که علم نداشت و به هدف دنیوی منصب قضاء را احراز نمود چون نمیدانست حقوق مردم را تلف کرد در این دو صورت برحذر بودن از قضاء و ترک قضاء از متولی شدن منصب قضاء بهتر است و قاضی که اهلیت داشته باشد و حق تلفی نکند احراز منصب قضاء برایش جواز داشته مانعی ندارد. احادیثی که قبلاً جمع و بررسی گردید که برخی آن احادیث ترغیب کننده در باب قضاء و برخی هم در تحذیر از قضاء بودند. ترهیب و تحذیر به جبر، ظلم، بیعدالتی، عدم اهلیت، اتباع خواهشات نفسی و دنیا طلبی برمیگردد که همه ی این موارد از گناهان کبیره به حساب میروند که میتواند تمامی این گناهان در بخش قضاء عملی شوند که جزای آن جز جهنم بوده نمیتواند چنانچه خداوند متعال فرموده است: {وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا}.<sup>2</sup> «و اما آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم دوزخ هستند.

عبید الله بن ابی جعفر عن عمرو بن الأسود عن ابی ایوب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "يد الله مع القاضي حين يقضي ويد الله مع القاسم حين يقسم" تهذيب التهذيب (411/2)  
<sup>1</sup> - أخرجه الترمذي ( 3 / 604 ) والحاكم ( 904 ) من حديث بریده ، واللفظ للترمذي وصححه الحاكم ووافقه الذهبي.

<sup>2</sup> - سورة جن/15.

طبری گفته است "مقسط" به معنای عادل و منصف و "قاسط" به معنای جائز (ظالم و عدول کننده از عدل) است.<sup>۱</sup>

بناء احادیث ترهیب به همین حالت ها برمیگردد و احادیث ترغیب مربوط میشود به کسانی که دارای اهلیت بوده و قضاء را با تمام مسؤولیت های آن متحمل شوند. این مسؤولیت را بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم خلفای راشدین بسیاری از علما و بزرگان صحابه و بعد از آنها علماء و بزرگان تابعین و پیشوایان زیادی از علماء سلف به عهده داشتند و تعداد کمی از علماء سلف که از سفیان ثوری - امام ابوحنیفه و امام شافعی نامبرده شده، با وجود مقام والای علمی، تقوا و پرهیز گاری شان از تحمل منصب قضاء خود داری کردند به نسبت مبالغه در احتیاط و یا اشتغال از تحصیل و خدمات علمی بوده نه اینکه آنها قضاء را یک مسؤولیت دینی نمیدانستند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - تفسیر طبری، ج 6/ص 77.

<sup>۲</sup> - ابن قدامه، المغنی 9 / 35 ، شریبینی، ومغنی المحتاج ، 4 / 372 ، وابن فرهون، تبصرة الحکام ، 1 / 13 ،

## فصل دوم

احادیث وارده در پیرامون اهمیت قضاء، کیفیت و آداب آن

مبحث اول - احادیث وارده در مورد اهمیت قضاء؛

مبحث دوم - احادیث وارده در کیفیت قضاء؛

مبحث سوم - احادیث وارده در مورد آداب قضاء.

## مبحث اول

### احادیث وارده در مورد اهمیت قضاء

طوریکه قبلاً تذکر گردید قضاء یکی از فرایض دینی و نیاز های بشری است، زیرا جامعه انسانی در امور حیاتی خویش به اقامه عدل نیاز دارند بنا بر این قضاء از مهترین ضروت های اجتماعی به حساب می‌رود که در فرموده های رسول الله (صل الله علیه وسلم) به آن تأکید هرچه بیشتری شده است و رسول الله (صل الله علیه وسلم) خود مسؤلیت قضاء را به عهده داشتند، و خلفای راشدین عملاً امور قضایی را به پیش می‌بردند و در دیوان قضایی در بلاد اسلامی تشکیل داده بودند بناء قضاء در عصر رسول الله ص و در عصر اصحاب شان از جای گاه خاصی برخوردار بوده است و مقصود از احادیث وارده در اهمیت قضاء روایاتی است که در قضیلت قضاء و در ترغیب و تشویق به قضاء آمده است که در مباحث قبلی مورد بررسی قرار گرفته است اهمیت میتوان از چند جهت لرشمرد .

#### مطلب اول - اهمیت قضاء از جهت اجر و پاداش:

اگر حکم و فیصله قاضی اجتهادی باشد در صورت اصابت به حق قاضی مستحق دو پاداش و در صورت اشتباه و خطاء مستحق یک پاداش می‌گردد که اهمیت عمل قضاء را ثابت میکند و واضح می‌گردد که قضاء یکی از افعالی است که دارای اجر و پاداش بوده و عبادت شمرده میشود، در این مورد امام بخاری و مسلم و سایر محدثین روایتی را عمرو بن العاص رضی الله عنه چنین نقل کرده اند رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: « إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ »<sup>1</sup>

« هرگاه حاکمی در قضیه حکم نماید و [دلیل صدور حکم را] اجتهاد کند و سپس به حق برسد برایش دو اجر است! و اگر به اجتهاد حکم نماید و سپس معلوم شود که خطا کرده است برایش یک اجر است. امام نووی، رحمه الله در شرح صحیح مسلم گفته است: « به اتفاق علماء و مسلمانان این حدیث در باره حکام عالم است که اهلیت قضاء را داشته باشد اگر قاضی در حکم قضایی که اجتهادی باشد به حق رسیده باشد مستحق دو اجر و اگر خطاء کرده باشد مستحق یک اجر می‌گردد.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> -متفق علیه: أخرجه البخاري، صحيح البخاری، باب اجر الحاکم اذا اجتهد فاصاب او اخطأ ج 22/ص 335 و مسلم، صحيح مسلم: باب بيان اجر الحاکم اذا اجتهد .. ج 9/ص 114 و غيرهم من طرق عن يزيد بن الهاد.

<sup>2</sup> - نووی، شرح النووی علی مسلم، باب بيان اجر الحکم ... ج 6/ص 148.

بناء این حدیث دلیل مهم و بزرگی در مورد عظمت و جایگاه حکم (قضاء) بوده و نص صریحی در این مورد است که بیانگر اهمیت قضاء از لحاظ اجر و پاداش میباشد زیرا که گفته شده "اذا حکم" و سپس گفته است "فاجتهد" حکم از طرف قاضی صادر میشود که در هردو صورت درست بودن و خطاء بودن حکم حاکم مستحق اجر و پاداش میگردد.

و سپس امام نووی دیدگاه های علماء را در مورد اینکه غیر حاکم و قاضی مثل مفتی در این حکم شامل است یا خیر ذکر نموده است. البته به اتفاق تمام علماء این حدیث در مورد حاکم، قاضی و عالمی که اهلیت صدور حکم را داشته باشد وارد شده است.<sup>1</sup>

2- در روایتی از امام ترمذی به نقل از عبد الله بن موهب رضی الله عنه آمده است: «أَنَّ عُثْمَانَ قَالَ لِابْنِ عُمَرَ أَذْهَبَ فَأَقْضِ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ أَوْ تُعَافِينِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ فَمَا تَكْرَهُ مِنْ ذَلِكَ؟ وَقَدْ كَانَ أَبُوكَ يَقْضِي قَالَ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ كَانَ قَاضِيًا فَقَضَى بِالْعَدْلِ فَبِالْحَرَى أَنْ يَنْقَلِبَ مِنْهُ كَفَافًا، فَمَا أَرْجُو بَعْدَ ذَلِكَ»<sup>2</sup>.

«عثمان رضی الله عنه به عبد الله ابن عمر رضی الله عنه گفت: که برو در میان مردم قضاوت کن! او گفت ای امیر مؤمنان میشود ترحم کنید و مرا معاف نمائید! عثمان ت گفت: چه چیز از قضاوت منفورت ساخته است (نمی پسندی که قضاوت نمایی) در حالیکه پدرت قضاوت میکرد! او گفت از رسول الله (صل الله علیه وسلم) شنیده ام که میفرمودند کسیکه قاضی بود و به عدل فیصله نمود این کار برایش مناسب است اینکه از شر قضاء او را به خوبی بر گرداند یا به نجاتش کافی باشد، بعد از این چه توقعی داشته باشم.

طوریکه در تحفه الاحوذی شرح ترمذی آمده است.<sup>3</sup> برخی از محدثین گفتگوی طولانی عثمان رضی الله عنه را با عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل کرده اند. از این قضیه بر میآید که قضاء با آنکه یک مسؤلیت خطیر است اگر عدالت رعایت شود یک عمل خیر و سبب نجات آخری بوده میتواند.

3- امام بیهقی.<sup>4</sup> در سنن کبری به نقل از عبد الله بن عمرو بن العاص حدیثی را آورده است او میگوید که رسول الله فرمودند: «ان المقسطین عند الله تعالی علی منابر من نور علی یمین الرحمن الذین یعدلون فی حکمهم واهلیهم وما ولوا».<sup>1</sup>

<sup>1</sup> نووی، المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج ج 6/ص 149.

<sup>2</sup> أخرجه الترمذی، جامع الترمذی، باب ماجاء عن رسول الله، عن محمد بن عبد الأعلى وقال الترمذی: "حدیث غریب ولیس إسنادہ عندي بمتصل"، ج 5/ص 185.

<sup>3</sup> - تحفة الاحوذی بشرح الترمذی، ج 3/ص 444.

<sup>4</sup> - بیهقی، احمد بن حسین بن علی بن عبدالله ابوبکر البیهقی، در سال (384) هـ در قریه به نام بیهق از نواهی نیشاپور به دنیا آمده و به آن جا نسبت شده است از فقهاء شافعی و حفاظ حدیث میباشد و در علم اصول فقه دست

« عدل وانصاف کننده گان در نزد خداوند متعال [در روز قیامت] بر منبر های از نور بر جانب راست خداوند رحمن [نشسته اند] آنان کسانی اند که در حکم شان ، ودر فامل شان و در مسؤولیت هایشان عدل میکنند.

امام نووی گفته است این حدیث جای گاه رفیع قضاء را بیان میکند و عدل انصاف از با ارزشترین عمل نیکو در نزد خداوند متعال است وهر شخص نسبت به زیر دستانش حاکم بوده مکلف به عدل وانصاف میباشد.<sup>۲</sup>

4- امام تر مذی حدیثی را به نقل از ابو سعیدرضی الله عنه آورده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامًا عَادِلًا وَأَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامًا جَائِرًا».<sup>3</sup>

« محبوب ترین مردم به نزد خداوند متعال در روز قیامت و نزدیکترین آنان به خداوند حاکم عادل است و مبعوض ترین مردم به نزد خداوند ، و دور ترین آنان به او تعالی حاکم جابر و خائن است. عدل حاکم وقاضی را به خداوند متعال در روز قیامت نزدیک میسازد و او را محبوب خداوند میگرداند، این پاداش دیگری قاضی میباشد.

#### مطلب دوم - احادیث وارده در مورد اهمیت قضاء از جهت مسؤولیت:

1- از انس بن مالکرضی الله عنه روایت شده او از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقل نموده است که فرمودند: « مَنْ ابْتَغَى الْقَضَاءَ وَسَأَلَ فِيهِ شَفْعَاءَ وَكَلَّ إِلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أُكْرِهَ عَلَيْهِ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ».<sup>4</sup>

بالایی داشته است اما محدث بودنش بر فقاہتش غلبه نموده و یکی از محدثین معروف میباشد و به خاطر طلب و شنیدن حدیث به نقاط مختلف سفر های زیادی نموده است او اولین کسی است که افادات امام شافعی را در ده مجلد جمع آوری کرده است و از تصنیفاتش: «السنن الکبیر» ، و «السنن الصغیر» ، و « کتاب الخلاف» ، و « مناقب الشافعی» میباشد : طبقات الشافعیة 3 / 3 ، وفيات الأعیان 1 / 75 ، و شذرات الذهب 3 / 304 والأعلام للزرکلی 1 / 131.

<sup>1</sup> - اخرجہ مسلم ، صحیح مسلم باب فضیلة الامام العادل ، و عقوبة الجائر ، (350/9).

<sup>2</sup> - نووی ، شرح صحیح مسلم ، ج 6/ص 296.

<sup>3</sup> - اخرجہ الترمذی ، کتاب القضاء ، باب ما جاء فی الامام العادل ، ج 5/ص 164. قَالَ وَفِي الْبَابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ أَبُو عِيْسَى حَدِيثُ أَبِي سَعِيدٍ حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ.

<sup>4</sup> - اخرجہ الترمذی ، کتاب القضاء ، باب ما جاء عن النبي ص ج 5/ص 157. قَالَ أَبُو عِيْسَى هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ وَهُوَ أَصَحُّ مِنْ حَدِيثِ إِسْرَائِيلَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى.

« کسیکه [منصب] قضا را تلاش کند و در مورد به دست آوردن آن از سفارش کننده گان در خواست سفارشی نماید! به حال خودش واگذار میشود، و کسیکه با پذیرفتن منصب قضاء مجبور کرده شود خداوند متعال ملکی را به حمایتش میفرستد که [از خلاف کاری ها] بازش میدارد. از ظاهر این حدیث بر میآید که طلب نمودن منصب قضاء و هر گونه تلاش برای به دست آوردن آن جواز ندارد، و اکثریت علماء هم به این نظر اند.<sup>1</sup>، اما فقهاء در این حکم با وضع قواعد تغییراتی را به بار آورده اند، زیرا حقیقتاً منصب قضاء ایجاب چهار نوع حکم را مینماید :

- گاهی پذیرفتن قضاء بر یک عالم در صورتیکه فرد صالحی غیر از او نباشد واجب است.
- گاهی طلب و پذیرفتن قضاء مستحب میباشد در صورتیکه فرد عالمی در محیط بوده باشد که در صحنه های اجتماعی حضور نداشته و مردم آنرا نشناسند باید منصب قضاء را طلب نماید تا مردم از علمش نفع ببرند.
- یا مطالبه و حضور یافتن در صحنه قضاء مباح میباشد در صورتیکه شخص عالم، دارای اهلیت و در عین حال فقیر و محتاج باشد.
- و گاهی طلب و حضور در صحنه قضاء قطعاً حرام میباشد و آن در صورتی است که فرد متقاضی اصلاً اهلیت نداشته باشد.<sup>2</sup>

از این دیدگاه ها برمیآید که قضاء از حیث مسؤلیت شرعی شامل چهار نوع احکام شرعی میگردد بناء پذیرفتن قضاء از حیث مسؤلیت از دیدگاه شرعی به تناسب اشخاص و حالات زمانی و مکانی خیلی ها مهم میباشد و طوریکه از حدیث برمیآید کسیکه اهلیت قضاء را داشته باشد و قضاء بالای او قبولانده شود خداوند متعال او را توسط ملائکه حمایت میکند و این خود اهمیت منصب قضاء را از حیث مسؤلیت ثابت مینماید.

2- امام ترمذی حدیثی را به روایت از علی رضی الله عنه نقل نموده است او میگوید که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برایم گفتند: « إِذَا تَقَاضَى إِلَيْكَ رَجُلَانِ فَلَا تَقْضِ لِلأَوَّلِ حَتَّى تَسْمَعَ كَلَامَ الأَخْرِ فَسَوْفَ تُدْرِي كَيْفَ تَقْضِي قَالَ عَلِيٌّ فَمَا زِلْتُ قَاضِيًا بَعْدُ ».<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - الهداية مع شرحه المسمى بالعناية (262/7-263)، والمغني لابن قدامة (90/10)، وفتح الباري شرح صحيح البخارى (125/13).

<sup>2</sup> - ابن دقيق العيد:، محمد بن علي تقي الدين: احكام الأحكام شرح عمدة الأحكام، مطبعة السنة المحمدية. (253/2). تبصرة الحكام لابن فرحون (16/1-17) والأحكام السلطانية للماوردي (94-95).

<sup>3</sup> - اخرجه الترمذی، كتاب القضاء، باب ما جاء في الامام العادل، 5/ص 164. قَالَ أَبُو عِيْسَى هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ.

« هرگاه دو مردی در نزد تو طلب قضاوت کنند، برای شخص اولی قضاوت نه کنی تا اینکه گفته های دیگری را نشنوی، زودبست که میدانی چگونه فیصله صادر نمایی، علی رضی الله عنه میگوید بعد از این مداوم قاضی بودم .

رسول الله (صل الله علیه وسلم) به قضاء توصیه نمودند و شیوه رسیده گی به دعوا را آموختند علی رضی الله عنه این مسؤولیت را برای همیشه اختیار نمودند.

3- از عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند:

«: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْقَاضِي مَا لَمْ يَجْرُ فَإِذَا جَارَ تَخَلَّى عَنْهُ وَلَزِمَهُ الشَّيْطَانُ»<sup>1</sup>.

«به یقین خداوند متعال در حمایت قاضی است تا زمانیکه جبر وحق تلفی نکند، هر گاه قاضی جبر(ظلم وحق تلفی) نمود خداوند متعال "حمایتش" را میگذارد، و شیطان او را لازم میگیرد.

از حدیث بر میآید که مبنای قضاء در امر دنیوی عدل و سپردن حق به حقدار است اگر این اصل از طرف فردیکه به منصب قضاء گماشته میشود رعایت شود خداوند متعال قاضی را حمایت و محافظت میکند و اگر قاضی این اصل را رعایت نکند در معیت شیطان قرار گرفته و به گناها و خلاف کاری های زیادی واقع میشود.

4- از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: «مَنْ طَلَبَ قِضَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَنَالَهُ ثُمَّ غَلَبَ عَدْلُهُ جَوْرَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ غَلَبَ جَوْرُهُ عَدْلُهُ فَلَهُ النَّارُ»<sup>2</sup>.

«کسیکه قضاوت در مسلمانان را طلب نماید تا اینکه آنها به دست بیاورد و سپس عدالتش بر جور (حق تلفی اش) غالب شود برایش جنت است و کسیکه ظلم و بیعدالتی اش بر عدلش غالب شود برایش آتش جهنم است .

« در این حدیث بر اغلب حال قاضی حکم شده است از همین جهت قاضی به فسق معزول میشود، ظلم و بیعدالتی در قضاء فسق است.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - أخرجه الترمذی، کتاب القضاء، باب ما جاء فی الامام العادل، ج 5/ص 165. وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ.

<sup>2</sup> أخرجه أبو داود فی السنن، باب فی القاضی یخطئ ج 9/ص 465.

<sup>3</sup> - ابن حجر الهیتمی: الفتاوی الفقهیة الكبرى. ج 4/ص 328.



## مبحث دوم

## احادیث وارده در کیفیت قضاء

هدف از کیفیت موارد قضایی مثل انتخاب قضات، چگونه گی قضاوت، استدلال در اثبات احکام، استفاده از اموری اجتهادی، استفاده از قیاس، عمل به ظاهر، صورت های نقض احکام، جزا ها وغیره... می باشد، که در این مبحث ضمن احادیث وارده بررسی میشود.

## مطلب اول - مصدر حکم و چگونه گی لزوم فیصله قاضی:

1- حدیث معروف به حدیث مأموریت قضایی معاذ بن جبل رضی الله عنه در یمن که در آمده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ فَقَالَ كَيْفَ تَقْضِي فَقَالَ أَقْضِي بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ فَبِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَجْتَهُدُ رَأْيِي قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»<sup>1</sup>.

«رسول الله (صل الله عليه وسلم) معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستادند، گفتند: چگونه قضاوت میکنی؟ معاذ رضی الله عنه گفت: به آنچه که در کتاب الله هست حکم میکنم! فرمودند اگر حکم قضیه ی را در کتاب الله نیافتی؟ گفت پس به سنت رسول الله حکم میکنم! فرمودند: اگر در سنت رسول الله چنین حکمی نباشد؟ گفت به رأی خود تلاش میکنم! فرمودند، سپاس خدایی را که فرستاده رسولش را توفیق بخشید.

## احکام قضایی حدیث:

أ- از حدیث بر میآید که باید ولی امر مسلمانان قضات را غرض رسیده گی به قضایای مردم به شهرها و نواحی قلمرو حاکمیتش بفرستد.<sup>2</sup>

ب- اجتهاد بعد از کتاب الله و سنت رسول الله (صل الله عليه وسلم) حجت شرعی بوده میتواند، وبدون تلاش دلیل حکم در کتاب الله و سنت رسول الله نباید به امور اجتهادی و قیاس مراجعه شود.<sup>3</sup>

ج- ولی امر باید قضات را قبل از توظیف به منصب قضاء امتحان بگیرد و شخص دارای اهلیت اجتهاد را به قضاء توظیف نماید..

<sup>1</sup> أخرجه الترمذي: باب ماجاء في القاضي كيف يقضى، ج 5/ص 65. من طرق عن شعبة عن أبي عون الثقفي عن الحارث بن عمرو رض. وقال: "هذا حديث لا نعرفه إلا من هذا الوجه وليس إسناده عندي بمتصل"،

<sup>2</sup> ابن قدامة: المغنى، ج 10/ص 91.

<sup>3</sup> - الشافعي، محمد بن إدريس (ت 204): كتاب الأم، ط. الثانية، دار المعرفة، بيروت، 1393 هـ. (ج. 6/ص. 216)

د - حدیث دلیل مشروعیت قیاس در احکام قضایی میباشد.<sup>1</sup>

2- در روایتی از ام سلمه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَحَنَّ، بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأُقْضَىٰ عَلَيَّ نَحْوِ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»<sup>2</sup>.

« جز این نیست که من بشرم، و شما به صورت خصم نزد من می‌آئید، شاید بعضی از شما در دعوا و گفتار در بیان دلیل نسبت به دیگری مهارت داشته باشد، پس من مطابق آنچه که می‌شنوم فیصله می‌کنم، کسیکه من برای او چیزی از حق برادرش را حکم کنم، او آنرا نگیرد زیرا که من قطعه‌ی آتش را برایش قطع نموده‌ام.

### احکام حدیث :

أ- حدیث دلیل است به اینکه قاضی نمیتواند در قضایای حقوقی در میان متخصصین به علم آوری خودو به ظاهر امر فیصله کند چون در حدیث گفته شده (علی نحو ما اسمع) و گفته نشده (علی ما اعلم).<sup>3</sup>  
 ب- حکم قاضی حرام را حلال و حلال را حرام نمی‌گرداند، هرگاه دلیل نقض شود حکم نیز نقض میگردد.

ج - ابن رشد.<sup>4</sup> مالکی رحمه الله گفته است «عملی نمودن حکم قاضی در قضایای مالی الزامی نمیباشد، اگر شخص در واقع بر حق نباشد وقاضی بر مبنای شواهد ظاهری فیصله نموده باشد، میتواند حکم قاضی را رد نماید.<sup>5</sup>

<sup>1</sup> - السرخسی، محمد بن أحمد بن أبي سهل السرخسي: المبسوط، دار المعرفة.(ج6/ص.70)

<sup>2</sup> متفق علیه : أخرجه البخاري:باب اثم من خاصم في باطل وهو يعلمه ج 8/ص 338 ح(2278)، ومسلم باب الحكم بظاهر واللعن بالحجة، ج 9/ص 103 ح(1713)

<sup>3</sup> - النووي: المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (6/12).

<sup>4</sup> - ابن رشد، محمد بن احمد بن محمد بن رشد ابوالوليد در سال (520)هـ در شهر قرطبه اندلس به دنيا آمده از فقهاء مالکی مذهب میباشد ودر علم طب مهارت داشته وبه فیلسوف شهرت داشت او سخنان ارسطو را به عربی ترجمه نموده بود وزیاداتی را از خود بر آن افزوده بود باری زندقه متهم شده وبه مراکش تبعید شد وبرخی از کتابهایش را سوختاندند در سال (595)هـ در مراکش وفات نمود ودر قرطبه دفن گردید از تصنیفاتش( فصل المقال في ما بين الحكمة والشريعة من الاتصال ) ؛ و ( تهافت التهافت ) في الفلسفة ؛ و ( الكليات ) في الطب ؛ و ( بداية المجتهد ونهاية المقتصد ) في الفقه المالکی میباشد:«الأعلام للزركلي 6 / 213 ؛ وشذرات الذهب 4 / 320

<sup>5</sup> - ابن رشد، ابو الوليد محمد بن احمد بن رشد القرطبي، (ت 595هـ . 1199م)ط(1408)هـ. بداية المجتهد و نهاية المقتصد. ط.10، 2م، دارالكتب العلمية، بيروت، (2/345).

## مطلب دوم - دفع حدود در حد امکان و چگونه گی اثبات جرم:

3- از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل شده است رسول الله ه فرمودند: « اَدْرَعُوا الْخُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ»<sup>1</sup>.

« تا آنجا که توان دارید حدود را از مسلمانان دفع نمائید، [وبعد حکم به تنفیذ] اگر برای جانی راه بیرون رفتی بود راهش را وا گزارید، زیرا امام که در عفو مجرم خطا کند بهتر آن است که در مجازاتش خطا نماید.

حدود به شبهه برطرف میشود و جمله «الحدود تدرء بالشبهات» یکی از قواعد فقهی را در باب قضاء تشکیل میدهد به اتفاق همه ی علماء حدود به شبهه بر طرف میشود.<sup>2</sup>

4- در حدیثی به نقل از ابوهریره آمده است رسول الله ه فرمودند: « كَانَتْ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذَّنْبُ فَذَهَبَ بَابِنِ إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ لِصَاحِبَتِهَا إِنَّمَا ذَهَبَ بَابِنِكَ وَقَالَتْ الْأُخْرَى إِنَّمَا ذَهَبَ بَابِنِكَ فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَخْبَرَتْهُ فَقَالَ أَنْتَوْنِي بِالسَّكِينِ أَشْفَقَهُ بَيْنَهُمَا فَقَالَتْ الصُّغْرَى لَا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ ابْنُهَا فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى»<sup>3</sup>.

«در زمان دادود علیه السلام» دو زنی بودند که با طفل هایشان [در بیابانی روان بودند] گرگی آمد طفل یکی شان را برد، یکی آن زنان به دیگری میگفتند، که طفل تو را برده است، هر دوی آنها نزد داود علیه السلام به فیصله رفتند، داود علیه السلام طفل باقی مانده را به زن که "سنا کلان بود" فیصله نمود، هر دو [به فیصله داود علیه السلام قناعت نکرده] بیرون شده نزد سلیمان فرزند داود علیهما السلام رفتند، و قضیه را به خبر دادند، سلیمان علیه السلام گفت چاقو بیاورید که این طفل را دو شق نموده به هر دو میدهم، [در این وقت] زن خورد گفت خداوند شمارا رحمت کند چنین کاری را نکنید آن طفل پسر او است، پس سلیمان علیه السلام طفل را به زن خورد حکم کرد،

<sup>1</sup> أخرجه الترمذي ، باب ما جاء في درء الحدود ج 5/ص 233. ح(1344) وغيره وصححه الحاكم في المستدرک (426/4) من طريق يزيد بن زياد الدمشقي عن الزهري عن عروة عن عائشة. « هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه »

<sup>2</sup> - ، ابن نجيم ، الأشباه والنظائر ص 142 ، وابن جزى ، القوانين الفقهية 347 ، والأشباه والنظائر للسيوطي 122 ، والمنثور في القواعد 2 / 225 ، المغني لابن قدامة (55/9).

<sup>3</sup> أخرجه البخاري صحيح البخاري ، باب اذا ادعت المرأة ابنا ، ج 21 / ص 15 ، ح (3137) ، ومسلم ، ج 3 / ص 137 ح (1720) ،

## احکام قضایی حدیث:

أ- حدیث دلیل است بر اینکه فیصله های قوی حکام قابل نقض میباشد، اما از نظر جمهور علماء یک حکم اجتهادی با حکم اجتهادی دیگر نقض شده نمیتواند. و احکام که اشتباه بودن آن ثابت شود به هر صورت قابل نقض است.<sup>1</sup>

ب- قراین یکی از دلایل ثبوت دعوا وصحت حکم بوده میتواند.<sup>2</sup>

5- در حدیثی از انس رضی الله عنه آمده است: «أَنَّ نَاسًا اجْتَوَوْا<sup>3</sup> فِي الْمَدِينَةِ فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَلْحَقُوا بِرَاعِيهِ يَعْنِي الْإِبِلَ فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا فَلَحِقُوا بِرَاعِيهِ فَشَرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا حَتَّى صَلَحَتْ أَيْدِيهِمْ فَفَقَتُوا الرَّاعِيَ وَسَاقُوا الْإِبِلَ فَبَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَعَثَ فِي طَلَبِهِمْ فَجِيءَ بِهِمْ فَفَقَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ».<sup>4</sup>

تعدادی که جدیداً مسلمان شده بودند: «از اقامت در مدینه مریض شدند، رسول الله (صل الله علیه وسلم) به آنها فرمان دادند که در صحرا نزد شتر بانها بروند، واز شیر وشاشه شترها بنوشند، آنها با شتر بانان رسول الله (صل الله علیه وسلم) پیوستند، از شیر وشاشه شترها نوشیدند، تا اینکه بدن های سالم شد، چوپانها را کشتند، وشترها را با خود بردند، این خبر به رسول الله (صل الله علیه وسلم) رسید، به تعقیب آنها افرادی را فرستادند، آنها آورده شدند، دستها وپاهایشان را قطع وچشمهایشان را کور نمودند.

## احکام قضایی حدیث:

أ- ابن حزم.<sup>5</sup> رحمه الله از این حدیث بر جواز حکم قضایی بر شخص غایب استدلال نموده است.<sup>6</sup>

<sup>1</sup>- ابن قدامه: المغني. (105-103/10).

<sup>2</sup>- ابن قیم: الطرق الحکمیة. (5-4).

<sup>3</sup>- امام نووی در شرح صحیح مسلم (131/2): "در شرح معنای کلمه "اجتووا" گفته است، معنای کرهوا المقام بها لضجر ونوع من سقم، وخطابی گفته است "أصله من الجوی وهو داء یصیب الجوف".

<sup>4</sup>- اخرجہ البخاری، باب الدواء بابوال الابل، ج17/ص446.

<sup>5</sup>- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید بن حزم ابو محمد اندلسی الظاهری، در سال (384) هـ در اندلس به دنیا آمده واصلش از اهل فارس میباشد اولین کسیکه از اجداد او اسلام آورده است یزید نام داشته واز موالی یزید بن ابی سفیان بوده است او شخص سیاست دان وکار شناس در امور دولت داری بوده اما به تألیف وتصنیف رو آورده بود او فقیه واز اهل اجتهاد بود که بدون پیروی از کدام مذهب مسایل را از کتاب وسنت به طریقه اهل ظاهر استنباط میکرد به نسبت افکار سیاسی اش پادشاهان او را از یکجا به جای دیگر تبعید میکردند تا آنکه در سال (456) هـ در بیرون از اندلس وفات نمود از او تصنیفات زیادی به جا مانده که معروف ترین آنها عبارتند از: «(المحلی) (فی الفقه) و (الإحکام فی أصول الأحکام) (فی أصول الفقه) و (طوق الحمامة) (فی الأدب. میباشند: «الأعلام للزرکلی 5 / 59».

<sup>6</sup>- ابن حزم، المحلی (369/9).

مطلب سوم - مشروعیت حبس به حیث یکی از جزاهای شرعی:

6- در حدیثی به روایتی از معاویه بن حیده ت آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَبَسَ رَجُلًا فِي تَهْمَةٍ<sup>1</sup>.

»نبی کریم (صل الله علیه وسلم) مردی را در "قضیه" تهمت زندانی نمودند.

حدیث مشروعیت یکی جزاها (حبس) بر مبنای حکم قضایی را ثابت میکند.

7- قضیه ی از صحابی به نام ازهر بن عبد الله الحرازی نقل شده است او میگوید: «أَنَّ قَوْمًا مِنَ الْكَلَاعِيِّينَ سَرَقَ لَهُمْ مَتَاعٌ فَأَتَهُمُوا أَنَسًا مِنَ الْحَاكَةِ فَأَتَوْا النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَبَسَهُمْ أَيَّامًا ثُمَّ خَلَّى سَبِيلَهُمْ فَأَتَوْا النُّعْمَانَ فَقَالُوا خَلِّتْ سَبِيلَهُمْ بِغَيْرِ ضَرْبٍ وَلَا امْتِحَانٍ فَقَالَ النُّعْمَانُ مَا سِئْتُمْ إِنْ سِئْتُمْ أَنْ أَضْرِبَهُمْ فَإِنْ خَرَجَ مَتَاعُكُمْ فَذَاكَ وَإِلَّا أَخَذْتُ مِنْ ظُهُورِكُمْ مِثْلَ مَا أَخَذْتُ مِنْ ظُهُورِهِمْ فَقَالُوا هَذَا حُكْمُكَ فَقَالَ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ وَحُكْمُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»<sup>2</sup>.

«مردمی از قبیله به نام "کلاعیین" اجناس شان دزدی شده بود، آنها چندتن از باشنده های محلی به نام "حاکه" را متهم نمودند، و نزد نعمان بن بشیر رضی الله عنه که از اصحاب رسول الله (صل الله علیه وسلم) است آوردند، نعمان آنان را چند روزی در حبس نگاه داشت و سپس رهایشان نمود، آنان (متهم کننده ها دوباره) نزد نعمان بن بشیر رضی الله عنه آمدند، گفتند بدون اینکه آنان را لتکوب کنی و یا امتحانی نمایی رهایشان کردی، نعمان گفت چه میخواهید؟ اگر میخواهید اینکه آنها را لتکوب کنم آن در صورتی است که اجناس شما از نزد شان برآید و اگر چنین نبود (اموال شما از نزد آنان یافت نشد و آنان را لتکوب کرده بودم) از پشت های شما انتقام آنرا میگیرم مثل اینکه آنها را لتکوب کردم، آنان گفتند: آیا این حکم و فیصله تو است؟ نعمان ت [در جواب گفت نه خیر] این فیصله خداوند متعال و رسولش است.

ابن قیم<sup>3</sup> رحمه الله گفته است «از حدیث مشروعیت حبس متهم تا زمان ثبوت و عدم ثبوت دعوا و مشروعیت جزای حبس در تهمت ثابت میشود که نظر جمهور فقهاء میباشد»<sup>1</sup>.

<sup>1</sup> أخرجه أحمد (4،2/5، 447/4) وأبو داود، باب في الحبس في الدين وغيره ج 10/ص 34. ح (3630)، والترمذي، باب ما جاء في الحبس بالتهمة ج 15/41. ح (1417)، وقال حديث حسن، والنسائي (66/8، 67) وغيرهم من طريق أبي قزعة وبهز بن حكيم عن حكيم بن معاوية بن حيدة عن أبيه.

<sup>2</sup> أخرجه أبو داود، باب في الامتحان بالضرب، ج 11/ص 459. ح (3809) والنسائي، في السنن باب امتحان السارق بالضرب والحبس ج 15/ص 39. وحسنه الألبانی، صحيح وضعيف سنن أبي داود ج 9/ص 382.

<sup>3</sup> - ابن قيم، محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي، شمس الدين، أبو عبد الله، الدمشقي، الحنبلي، معروف به ابن قيم الجوزية این نسبت به خاطری آن است که پدرش سرپرست یکی از مدارس دینی دمشق به نام مدرسه جوزیه بوده و او به همین نام مشهور گردید او در علم تفسیر حدیث، فقه، اصول فقه و علم لغت شهرت

## مطلب چهارم - اقرار و چگونه گی آن در اثبات جرم:

8- قضیه اعتراف ماعز بن مالک در حدیثی از عبد الله ابن عباس رضی الله عنه چنین نقل شده است: «لَمَّا أَتَى مَاعِزُ بْنُ مَالِكٍ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ أَوْ عَمَزْتَ أَوْ نَظَرْتَ قَالَ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَنْكَبَهَا لَا يَكْنِي قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ»<sup>2</sup>.

« وقتیکه ماعز بن مالکت [به اراده اعتراف به زنا] نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمد! [وبه زنا اقرار نمود] برایش گفتند: شاید بوسیده باشی، یا دست زده باشی، یا دیده باشی، او گفت نخیر ای رسول خدا (فعل زنا را مرتکب شدم)، رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: با او معامله ی را انجام دادی که در نحکاح انجام میشود ابن عباس<sup>1</sup> میگوید در این وقت رسول الله (صل الله علیه وسلم) به رجم نمودن آن امر دادند.

از حدیث چگونگی اقرار به جرم در نزد قاضی و کیفیت قضایی آن، واینکه اقرار یکی از راهای اثبات جرم بوده دانسته میشود، واینکه جزای زناى محصن رجم است، واینکه در اثبات جرم زنا الفاظ صریح استعمال شود نه الفاظ کنایی.

9- قضیه قضایی سرقت در حدیثی به روایتی ابی امامه مخزومی رضی الله عنه آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُتِيَ بِبِلصٍّ قَدْ اعْتَرَفَ اعْتِرَافًا وَلَمْ يُوْجَدْ مَعَهُ مَنَاعٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا إِخَالِكَ سَرَفْتَ قَالَ بَلَى فَأَعَادَ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَأَمَرَ بِهِ فَفُطِعَ وَجِيءَ بِهِ فَقَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَتُبُّ إِلَيْهِ فَقَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ تُبُّ عَلَيْهِ ثَلَاثًا»<sup>3</sup>.

« نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) دزدی را آورده شد که او به گونه به جرم دزدی اعتراف کرده بود [و در عین حال] مال دزدی شده نزد او یافت نشده بود، رسول الله<sup>5</sup> فرمودند، خیال میکنم که تو دزدی کرده ای او گفت بلی و اعترافش را دو بار یا سه بار اعاده نمود پس رسول<sup>5</sup> امر نمودن و دستش قطع کرده شد، و سپس برایش گفتند! از خداوند آمرزش بخواهد، و توبه کند، او گفت از خداوند آمرزش

داشت و از شاگردان ارشد ابن تیمیه رحمه الله بوده است او از نظریات ابن تیمیه عدول نمیکرد کتابها و افکار علمی و عقیدتی او را به نشر میسپرد از تصنیفاتش: «إعلام الموقعين عن رب العالمين»، و « زاد المعاد في هدي خير العباد»، و « الطرق الحكمية في السياسة الشرعية»، و « شفاء العليل في مسائل القضاء القدر والحكمة والتعليل». و « مفتاح السعادة»، و « التبيين في أقسام القرآن». ميباشند: [شذرات الذهب / 6 / 168، و معجم المؤلفين / 9 / 106]

<sup>1</sup> ابن قيم الجوزية: الطرق الحكمية في السياسة الشرعية، ص 88.

<sup>2</sup> أخرجه البخاري باب، هل يقول الامام للمقر لعلك لمست او غمزت .. ج 21/ص 99. ح (6324)

<sup>3</sup> أخرجه أحمد (293/5)، وأبو داود، باب، في التلقين في الحد، ج 11/ص 455. ح (3807)، والنسائي باب تلقين السارق، ج 15/ص 43. وابن ماجه باب تلقين الشاهد، ج 8/ص 15. ح (2597)، وغيرهم من طرق عن حماد بن سلمة عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أبي المنذر مولى أبي ذر عن أبي أمية المخزومي. وقال شعيب الارنووط، صحيح لغيره.

میخواهم و به سوی او باز میگردم، سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سه بار گفتند: «اللهم تب علیه»

«از این دو حدیث مشروعیت تعریض به رجوع از اقرار در حدود ثابت میشود که همه ی علماء به آن در صورت اقرار مجرم در محکمه اتفاق نظر دارند (نباید قاضی به مجرد اقرار به اقامه حد حکم کند بلکه معلومات کند تا منشأ اقرار را معلوم نماید و مقر را وادار سازد تا از اقرارش برگردد) و این امر مبنی بر چشم پوشی و آسان گیری میباشد که حدیث به آن حکم کرده است.<sup>۱</sup>

### مطلب پنجم - تأثیر حمل در تأخیر تطبیق حکم:

10- قضیه اقرار خانم جهینه به زنا در حالی که او حامله بود، در روایتی از عمران بن حصین رضی الله عنه چنین نقل شده است: «أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ أَتَتْ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ حُبْلَى مِنَ الزَّوْنَى فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَصَبْتُ حَدًّا فَأَقِمْهُ عَلَيَّ فَدَعَا نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِيَهَا فَقَالَ أَحْسِنْ إِلَيْهَا فَإِذَا وَضَعْتَ فَأُنَبِّئْ بِهَا ففَعَلَ فَأَمَرَ بِهَا نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَشُكِّتْ عَلَيْهَا نِيَابَهَا ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَرُجِمَتْ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ عُمَرُ تُصَلِّي عَلَيْهَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَقَدْ زَنَتْ فَقَالَ لَقَدْ تَابَتْ تَوْبَةً لَوْ فَسِمَتْ بَيْنَ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ لَوَسِعَتْهُمْ وَهَلْ وَجَدْتَ تَوْبَةً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ جَادَتْ بِنَفْسِهَا لِلَّهِ تَعَالَى»<sup>۲</sup>.

«زنی از قبیله جهینه نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد در حالیکه او حامله بود و گفت ای نبی خدا من به حد (زنا) رسیدم آنرا بالا میم تطبیق کنید، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ولی او را طلب نمودند، گفتند: او را درست تربیت کنند [تا آنکه وضع حمل نماید] وقتیکه وضع حمل نمود او را بیاور، او انیچنین کرد سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امر دادند، کالا هایش را بر او پیچیدند و بعدا امر نمودند تا اینکه رجم کرده شد و سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بالای او نماز جنازه خواندند، عمر رضی الله عنه گفت ای نبی خدا بالای او جنازه میخوانید در حالیکه زنا کرده است؟، فرمودند: اوچنان توبه کرده است اگر در میان هفتاد تن از اهل مدینه تقسیم کنم کفایت میکند آیا توبه ی را بهتر از آن میابی که او آماده شد که جان خود را در برابر حکم خداوند قربان نماید.

«حدیث دلیل است بر اینکه حد بالای زن حامله تطبیق نمیشود تا اینکه وضع حمل نماید و در این مسئله همه علماء اتفاق نظر دارند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>- نووی شرح صحیح مسلم، (195/11)، والمغنی لابن قدامة (74/9، 119، 120).

<sup>۲</sup>- اخرجه، مسلم، باب من اعترفت نفسها بالزنا ج 9/ص 70. ح (3209)

<sup>۳</sup>- ابن قدامة، المغنی ج 9/ص 47.

11- در حدیثی به نقل از معاذ بن جبل رضی الله عنه آمده است رسول الله ه فرمودند: « الْمَرْأَةُ إِذَا قَتَلَتْ عَمْدًا لَا تُقْتَلُ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلًا وَحَتَّى تُكْفَلَ وَلَدَهَا وَإِنْ زَنَتْ لَمْ تُرْجَمَ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَحَتَّى تُكْفَلَ وَلَدَهَا»<sup>1</sup>.

« اگر زنی کسی را عمداً قتل نماید (اگر حامل داشت به صورت قصاص) کشته نمیشود تا اینکه طفلی را که در بطن دار به دنیا نیاورد و تا اینکه طفلش به کفالت نرساند، و اگر زن زنا کند رجم کرده نمیشود تا اینکه وضع حمل نه کند و تا اینکه طفلش را به حد کفالت نرساند.

« با وصف اینکه این حدیث به اعتبار سند ضعیف است در مورد قسمت اول آن (تأخیر قصاص تا وضع حمل) همه ی علماء اتفاق نظر دارند اما در مورد قسمت دومی (جمله "حتی تکفل") چون کفالت دو معنا شده میتواند یکی اینکه طفل به حد بلوغ برسد و زندگی اش را خودش تضمین کند دوم اینکه "کفالت" به معنای رضاعت است (اینکه زن قاتل وزنا کار بعد از ولادت تا مدت رضاعت طفل مهلت داده میشود) در این صورت از فقهاء دو نظریه نقل شده است (تأخیر قصاص تا اتمام مدت رضاعت و عدم جواز تأخیر<sup>۲</sup>.

مطلب ششم - جواز تأخیر تنفیذ حد بر مریض:

1- در روایتی به نقل از ابی عبد الرحمن سلمی رضی الله عنه آمده است: « خَطَبَ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَقِيمُوا عَلَيَّ أَرْقَاتِكُمْ الْحَدَّ مَنْ أَحْصَنَ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ يُحْصِنْ فَإِنَّ أُمَّةً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَنَتْ فَأَمَرَنِي أَنْ أَجْلِدَهَا فَإِذَا هِيَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِنَفَاسٍ فَخَشِيْتُ إِنْ أَنَا جَلَدْتُهَا أَنْ أَقْتُلَهَا فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَحْسَنْتَ»<sup>3</sup>.

« علی رضی الله عنه خطبه دادند و گفتند ای مردم بر کنیزان تان که محصن باشند یا نباشند افعال زنا را مرتکب شوند حد زنا را تطبیق کنید، زیرا کنیزی که از رسول الله (صل الله علیه وسلم) بود وزنا کرده بود مرا امر دادند اینکه او را دره بزنم دیدم که او جدیداً دچار بیماری نفاس بود ترسیدم اینکه اگر دره بزنم او را بکشم، قضیه را به رسول الله (صل الله علیه وسلم) یاد آور شدم فرمودند کار خوبی کردی. «از این حدیث اقامه حد زنا به صورت جلد بدون شرط احصان بالای کنیز و همچنان تأخیر حد از مریض که مرتکب فعل زنا شده باشد ثابت میگردد»<sup>۴</sup>.

<sup>1</sup> - أخرجه ابن ماجه فى السنن، باب الحامل يجب عليها القود ج 156/8. وقال الشيخ الالبانى، ضعيف صحيح وضعيف سنن ابن ماجه، ج 6/ص 194.

<sup>2</sup> - نووى، شرح صحيح مسلم بن الحجاج (202/11). المغني لابن قدامة (270/8-271).

<sup>3</sup> أخرجه مسلم، باب تأخير الحد عن النساء ج 9/ص 80 وغيرهم من طريق إسماعيل السدي عن سعد بن عبيدة عن أبي عبد الرحمن السلمي .

<sup>4</sup> - ابن قدامة، المغني: (48/9).



2- در روایتی از سهل بن حنیف آمده است، او میگوید که از صحابی انصاری شنیده است که یکی از آنها که شکایت شکستگی استخوان داشته است در اطاقی بسر میبرد کنیزی نزد او میآید از او تقاضای مجامعت میکند آن مرد چنین فعلی را انجام میدهد، وقتیکه تعدادی از مردان قومش به عیادتش میآیند قضیه را به آنان میگوید از آنها میخواهد که در مورد از رسول الله (صل الله علیه وسلم) بپرسند «**فَذَكِّرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالُوا مَا رَأَيْنَا بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مِنَ الضَّرِّ مِثْلَ الَّذِي هُوَ بِهِ لَوْ حَمَلْنَاهُ إِلَيْكَ لَتَفَسَّخَتْ عِظَامُهُ مَا هُوَ إِلَّا جِلْدٌ عَلَى عَظْمٍ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْخُذُوا لَهُ مِائَةَ شِمْرَاخٍ،<sup>1</sup> فَيَضْرِبُوهُ بِهَا ضَرْبَةً وَاحِدَةً»<sup>2</sup>.**

«آنها به رسول الله (صل الله علیه وسلم) یاد آوری کردند، [و در ضمن] گفتند ما با هیچ یکی تکلیفی را به مثل تکلیف او ندیدیم، اگر او را برداشته نزد شما میآوردیم استخوان هایش میترکید، او پوستی بالای استخوان است، رسول الله (صل الله علیه وسلم) امر دادند که یکصد شاخه خوشه خرما را بگیرند و او را با آن یک مرتبه بزنند [به جای یکصد دره کفایت میکند].

«از حدیث برمیآید که اگر فرد محکوم به حد جلد مریض باشد و تحمل آن را نداشته باشد به عوض دره حد بالای او با شاخه های خورد تطبیق میشود که این نظر جمهور فقهاء (حنفی شافعی و حنبلی) میباشد.<sup>3</sup> و فقهاء مالکی گفته اند اگر در اقامه حد بالای مریض خوف هلاکت او باشد حد به صورت جلد ساقط شده و او را زندانی کرده شود.<sup>4</sup>

مطلب هفتم - انکار از حضور به محکمه و حکم در خارج از محکمه:

«امام ابودود حدیثی را به صورت مرسل از حسن بصری بدون واسطه صحابی چنین نقل کرده است:»  
**عَنْ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ دُعِيَ إِلَى حَكْمٍ مِنَ الْحُكَمِ فَلَمْ يُجِبْ فَهُوَ ظَالِمٌ»<sup>5</sup>.**

<sup>1</sup> - شمراخ خوشه خرما را گفته میشود که دارای تا یکصد شاخچه باشد.

<sup>2</sup> - أخرجه ابودود، باب في اقامة الحد على المريض ج 12/ص 52. من طريق يونس عن ابن شهاب وابن ماجه، باب الكبير والمريض يجيب عليه الحد، ج 7/ص 481. وقال الشيخ الالباني صحيح، صحيح وضعيف سنن ابودود ج 9/ص 472.

<sup>3</sup> - زيلعي، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق (3/ 174) ونهاية المحتاج إلى شرح المنهاج للرملي (434/7) والإنصاف للمرداوي (158/10-159).

<sup>4</sup> - عيش، منح الجليل شرح مختصر خليل (266/9).

<sup>5</sup> - أخرجه أبو داود في المراسيل ص (284) وابن أبي حاتم في تفسيره كما في تفسير ابن كثير (299/3-300) والدارقطني في سننه (214/4) والجصاص في أحكام القرآن (478/3-479) من طرق عن الحسن مرسلًا. أما ابن حبان في طريقه من طرق عن الحسن بصری از سمره بن جندب به صورت مرفوع نقل شده است، أخرجه البزار في مسنده (49/50-50) والطبراني في الكبير (225/7) والجصاص في أحكام القرآن (478/3) من طريق روح بن عطاء بن أبي ميمونة عن أبيه عن الحسن عن سمره هكذا مرفوعاً.

« از حسن بصری رحمه الله نقل شده او گفته است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: کسی به نزد حکم فرا خوانده شد، او جواب نداد (از حضور به نزد حاکم انکار کرد) پس او ظالم است. »  
 « از حدیث بر میآید که بر قاضی لازم است کسی را که علیه او دعوا درج شود به محکمه حاضر نماید اگر او از حضور به محکمه و پاسخ دادن به قاضی ابا ورزید با مثل یک فرد ظالم معامله نماید.<sup>1</sup>»

2- از هانی بن یزید نقل شده است که او با وفد از قومش نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از آنها شنیدند که هانی رضی الله عنه را به کنیت "ابی الحکم" صدا میکردند او را نزد خود خواستند و گفتند: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ فَلِمَ تُكْنَى أَبَا الْحَكْمِ فَقَالَ إِنَّ قَوْمِي إِذَا اِخْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ أَتَوْنِي فَحَكَمْتُ بَيْنَهُمْ فَرَضِي كَلِمَا الْفَرِيقَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَحْسَنَ هَذَا فَمَا لَكَ مِنَ الْوَلَدِ قَالَ لِي شَرِيحٌ وَمُسْلِمٌ وَعَبْدُ اللَّهِ قَالَ فَمَنْ أَكْبَرُهُمْ قُلْتُ شَرِيحٌ قَالَ فَأَنْتَ أَبُو شَرِيحٍ»<sup>2</sup>.

« خداوند حکم است و حکم به او بر میگردد، چرا ابی الحکم کنیت کردی، او گفت: وقتیکه قومم در قضیه ی اختلاف میکردند، نزد من میآمدند پس من فیصله ی می کردم هر دو فریق از آن راضی میبودند، ابه همین سبب آنها مرا ابی الحکم لقب دادند رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: چه خوب کاری کردی (قضاوت او در منازعات مردم را تأیید نمودند) گفتند اولاد ها داری گفت [بلی پسرانم] شریح، مسلم، و عبدالله اند گفتند کدام یکی شان بزرگتر شان است! گفتم: شریح گفتند: پس تو ابو شریح هستی.

« از حدیث بر میآید که فیصله قضایای مردم در خارج از محکمه در صورتیکه فیصله کننده اهلیت قضاء را داشته باشد جایز بوده و حکمش نافذ میگردد و نظر جمهور فقها هم همین است.<sup>3</sup>»

مطلب هشتم- جواز حکم به مکتوب قاضی، و حکم شرعی بر غیر مسلمان:

1- در روایتی از سعید بن مسیب رحمه الله آمده است: «أَنَّ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ الدِّيَّةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَلَا تَرْتُ الْمَرْأَةَ مِنْ دِيَّةِ زَوْجِهَا شَيْئًا حَتَّى أَخْبَرَهُ الصَّحَّاحُ بْنُ سَفْيَانَ الْكَلَابِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ وَرَثَ امْرَأَةٍ أَشِيمِ الصَّبَابِيِّ مِنْ دِيَّةِ زَوْجِهَا»<sup>1</sup>.

<sup>1</sup> - جصاص: احكام القرآن (478/3) وابن فرحون: تبصرة الحكام (369/2).

<sup>2</sup> - أخرجه أبو داود، باب تغيير الاسم القبيح ج 13/ص 221. ح (4955)، والنسائي، في السنن باب اذا حكموا رجلا ففضى بينهم: ج 16/ص 222. وغيرهما من طرق عن يزيد بن المقدم بن شريح بن هاني الحارثي عن أبيه المقدم عن شريح بن هاني قال حدثني هاني بن يزيد، حاكم در مستدرک گفته است: إسناده متصل و رجاله ثقات سوى يزيد بن المقدم وهو صدوق، و بعدا ميگويد اين حديث موافق با شرط شيخين است اما آنها تخريج نکرده اند. المستدرک (75-74/1).

<sup>3</sup> - ابن قدامه: المغني (ج 10/ص 137).

« عمر میگفت که دیت [قتل خطا] بر عاقله قاتل است و خانم مقتول از دیت میراث نمیبرد تا اینکه ضحاک بن سفیان کلابی برایش خبر داد که رسول الله (صلی الله علیه و سلم) به او مکتوبی نوشتند که خانم اشیم ضبابی را از دیت شوهرش حق ارث بدهد. (بعد از شنیدن این عمر از نظرش منصرف شد و به ارث زن از دیت شوهرش حکم میکرد).

«از این حدیث برمیآید که قاضی میتواند مطابق مکتوب قاضی دیگر در قضایای مالی حکم کند البته به اتفاق همه ی علماء مکتوب قاضی در حدود دلیل حکم شده نمیتواند و در مورد قضایای دیگر در میان فقهاء در جواز وعدم جواز اختلاف نظری وجود دارد (برخی بر جواز و برخی هم بر عدم جواز حکم کرده اند.<sup>۲</sup>

2- در حدیثی به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجَمَ يَهُودِيًّا وَيَهُودِيَّةً»<sup>3</sup>.

« رسول الله ه مرد وزن یهودی را [به ارتکاب فعل زنا] قصاص نمودند.

« از حدیث بر میآید اگر کفار در قضیه ی به محکمه اسلامی به خاطر رسیده گی به قضیه ی بیابند قاضی در میان آنها مطابق احکام شریعت اسلامی حکم نماید نه طبق احکام وقوانین آنها.<sup>۴</sup>

<sup>1</sup> أخرجه أحمد (452/3) وأبو داود، باب في المرأة تترث من دية زوجها ج8/ص 142. ح (2927) والترمذي، باب ماجاء في المرأة هل تترث من دية زوجها، ج 5/ص 342 وقال حديث حسن صحيح.

<sup>2</sup> ابن قدامة: المغني، (ج10/ص126).

<sup>3</sup> أخرجه مالك في الموطأ (819/2) وأحمد (5/2، 7، 17، والترمذي باب ما جاء في رجم اهل الكتاب ج 342/5. ح (1356) وقال هذا حديث حسن صحيح والنسائي في الكبرى (4/293-294، 321) وابن ماجه

ح (2556) وغيرهم من طرق عن نافع عن ابن عمر م

<sup>4</sup> - نووی، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (11/208).

## مبحث سوم

## احادیث وارده در مورد آداب قضاء

## تمهید:

ادب یکی از اوصاف و اخلاق اجتماعی است که رعایت آن در تمام امورات زنده گی در یک جامعه لازم و ضرور می باشد به خصوص منصب قضاء که هدف از آن رسیده گی به قضایای جرمی، جنایی، حقوقی و اخلاقی است تا از کلیه مظالم و حق تلفی ها در جامعه جلوگیری شود پس رعایت موازین اخلاقی و امور ادبی در اجرای این وظیفه و همچنان رعایت دستورات شرعی و قانونی که بخش از آداب تلقی می شود برای حامل منصب قضاء (قاضی) حتمی و ضروری می باشد، در مورد آداب قضاء در بخش های متعدد امور قضایی احادیث زیادی وارد شده است که بعد از تعریف ادب و لازمی بودن آن در امور قضایی بررسی می شوند.

## مطلب اول - تعریف ادب:

ادب در لغت بمعنای ظرفیت، تهذیب خو و خصلت پسندیده تأدیب مهذب ساختن کسی استعمال شده است احمد بن فارس گفته است کلمه ادب به اعتبار اصل لغت بمعنای "جمع" می باشد.<sup>۱</sup> و ادب بمعنای ظرافت و حسن تناول.<sup>۲</sup> (به طریقه بهتر غذا خوردن استعمال شده است) جمع آن آداب است «سَمَّى أَدْبًا؛ لِأَنَّهُ يَأْدِبُ - أَي يَجْمَعُ - النَّاسَ إِلَى الْمَحَامِدِ».<sup>۳</sup> ادب نامیده شد زیرا انسان هارا به خوبی ها جمع میکند. ادب بمعنای اجتماع اوصاف و خصلت های نیکو یک شخص وقتی مؤادب گفته می شود که خصلت ها و اوصاف پسندیده در آن جمع شده باشد.

در اصطلاح فقهی هم ادب با رعایت همین معنای لغوی تعریف شده است. ابن همام.<sup>۴</sup> رحمه الله گفته است «الْأَدْبُ: الْخِصَالُ الْحَمِيدَةُ، وَلِذَلِكَ بَوَّبُوا فَقَالُوا: "أَدْبُ الْقَاضِي"، وَتَكَلَّمُوا فِي هَذَا الْبَابِ عَمَّا يَنْبَغِي لِلْقَاضِي أَنْ يَفْعَلَهُ»<sup>۱</sup>

<sup>1</sup>- احمد بن فارس، ابی الحسین، ابی زکریا، (ط 1390) هـ ق معجم مقاییس اللغة، مع تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مطبعة مصطفى البابي مصر الطبعة الثانية، ص 147 ماده (ادب)

<sup>2</sup>- فیروز آبادی، مجدالدین ابو طاهر محمد بن یعقوب، (1426) هـ قاموس المحيط؛ مؤسسه الرسالة بیروت (ص 198). ماده (ادب)

<sup>3</sup>- ابن منظور. لسان العرب (156/3). ماده. (ادب)

<sup>4</sup>- ابن همام، محمد عبدالواحد بن عبدالحمید، کمال الدین مشهور به ابن همام از پیشوایان فقهاء حنفی بوده مفسر، حافظ و متکلم نیز بوده است پدرش عبدالحمید نیز یکی از علماء نامدار عصرش بوده و در شهر سیواس ترکیه به حیث قاضی بوده و از آنجا به اسکندریه منتقل شده ابن همام در سال (790) هـ در آنجا به دنیا آمده و در آنجا بزرگ

« ادب عبارت از جمع شدن خصلت‌های پسندیده در یک شخص می‌باشد و از همین لحاظ فقهاء ابوابی را به عنوان آداب قاضی وضع نمودند و در آن کاملاً اموراتی را جمع آوری نمودند که به قاضی لازم است آنها را انجام دهد. و طوریکه گفته اند "آداب صلوة"، "آداب استنجاء" و... وعده از فقهاء گفته اند.. ادب عبارت است از گذاشتن اشیاء و انجام دادن کاری در موضع و موقع مناسب آن. »<sup>۲</sup>

مراد از آداب قاضی در نزد فقهاء حنفی ملتزم بودن قاضی به آنچه که از طرف شرع بالای او لازم گردانیده شده است از عدالت، رفع ظلم و ترک پیروی از خواهشات و غیره... و فقهاء حنبلی گفته اند مراد از ادب قاضی اختیار روشهای اخلاقی و عملی است که قاضی به آن متصف باشد.<sup>۳</sup>

### موارد استعمال کلمه ادب:

- 1- فقهاء و اصولیین گاهی کلمه ادب را به افعال مندوب (مستحبات) استعمال مینمایند و از آن اینگونه تعبیر میکنند. نفل، مستحب، تطوع یا هر آنچه که انجام دادن آن از ترکش بهتر باشد و مکلف به انجام آن مدح و توصیف شود البته شرعاً به ترک آن مذمت نگردد.<sup>۴</sup>
- 2- و گاهی فقهاء کلمه "آداب" را به هر آنچه اطلاق مینمایند که مطلوب بوده برابر است فعل مندوب باشد یا واجب و ابوابی را به عنوان آداب خلاء یا آداب استنجاء یا آداب قضاء و آداب شریعت و... وضع نمودند و در ذیل آن مسایلی را ذکر نمودند که واجب یا مندوب است.»
- 3- و گاهی ادب را به موارد زجر، تأدیب در موقع تعزیر استعمال نموده اند.<sup>۵</sup>

### حکم شرعی رعایت ادب:

شده است در قاهره متوطن گردیده و علم آموخته است بعد نوشتن کتابش "فتح القدير" از طرف دولت مردان به دید قدر دیده میشد و در سال (861) هـ در قاهره وفات کرده است: زرکلی، الأعلام ج 7 / ص 135 .

<sup>1</sup>- ابن الهمام، فتح القدير، ط(1316) هـ ق طبع مكتبة بولاق، ج. 5. ص 453 و ابن نجيم، زيد الدين بن إبراهيم: البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دار الكتاب الإسلامي.. (ج. 6. ص 277) و حاشية ابن عابدين ج. 5. ص 463 طبع بيروت مطبعة العلمية.

<sup>2</sup>- حاشية الطحطاوي على مراقي الفلاح ص 41 طبع المطبعة العامرة العثمانية سنة 1304 هـ

<sup>3</sup>- قاموس الفقهي جزء 1. ص 17.

<sup>4</sup>- ابن عبد الملك . [1315] هـ ق فتح الغفار شرح المنار و حواشيه ص 588 ، طبع المطبعة العثمانية ، و فتح الغفار شرح المنار 2 / 66 ، طبع مصطفى البابي الحلبي سنة (1355) هـ ، و الفتاوى البزازية بهامش الفتاوى الهندية (4 / 25) ، طبع بولاق سنة (1310) هـ ، و حاشية القليوبي (1 / 38) ، طبع مصطفى البابي الحلبي .

<sup>5</sup>- هيئة العلماء المجمع العلمية و زارت الاوقاف والشؤون الاسلامية دولة الكويت. الطبعة الاولى . الموسوعة الفقهية الكويتية (13 ص 146)

رعایت ادب یکی از مراتب احکام تکلیفی شرعی میباشد و مرادف امر مندوب است که فاعل آن به انجام دادن افعال ادبی مستحق ثواب میگردد اما به ترک آن مستحق عقاب و ملامتی نمیشود.<sup>1</sup>

### مطلب دوم- موارد رعایت ادب در قضاء:

آدابکه به قضاء ارتباط میگیرد زیاد است و اصل در تعیین آداب برای قضاء وقاضی فرموده های رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و خلفاء راشدین میباشد از آن جمله مکتوب عمرت برای ابوموسی اشعری و وقتیکه او را به صفت قاضی انتخاب نموده بود طوریکه متن این مکتوب را ابن قیم رحمه الله در کتابش [اعلام الموقعین]<sup>2</sup> نقل نموده. در نامه عمرت آمده است.

1- «... قضاء یکی از فرایض محکم و سنت های است که از آن پیروی میشود و قتیکه قضاء به تو سپرده شد بدان که سخن گفتن به حق که جنبه تطبیق نداشته باشد فایده ندارد، (آنچه را که حق ثابت میکند اگر جنبه عملی نداشته باشد سودی ندارد و قتیکه از حق سخن گفتی باید آنرا تطبیق نمایی).

2- در مجلس قضاء میان مردم با چهره خوش و به صورت آشکار بنشین، تا اینکه شریف و زور مندی امیدی نداشته و شخص ناتوان و ضعیف از عدالت نا امید نگردد.

3- بدان که شاهد و حجت برای مدعی است و قسم برای منکر (مدعی علیه).

4- صلح در میان مسلمانان جایز است مگر صلحی که حلال را حرام و حرام را حلال گرداند.

5- کسی حقی را بالای شخصی ادعا نماید و با شاهی را ادعا کند که حضور نداشته باشد برایش میعاد تعیین کن اگر در میعاد تعیین شده این حق را ثابت کند حش را برایش برگردان و اگر از اثبات آن عاجز ماند قضیه به پایان رسیده است.

6- اگر قضیه را امروز فیصله نمودی و نظرت در مورد آن تغییر کرد پس به نسبت به حق رسیدنت برایت تحفه داده شد به اینکه به حق رجوع نمودی بدان که حق امریست که چیزی آنرا باطل نمیکند.

7- رجوع به حق بهتر از طول کشیدن باطل است.

1- حاشیه الجیرمی علی منهج الطلاب 1 / 51 ، / 316 طبع المكتبة الإسلامية في ديار بكر - تركيا  
2- مصادریکه مکتوب عمر رض را نقل کرده اند اختلافی در بعض الفاظ آن در هریک از مصادر مشاهده میشود اما در هدف آن مکتوب تفاوتی نیست بناء علماء این مکتوب را به حیث یک اصل برای سیاست قضائی انتخاب کرده اند ابن قیم این مکتوب را با مراعات همه حوالب آن شرح نموده است.

8- مسلمانان به همدیگر (درشهادت) تماما عادل اند مگر کسانی که محکوم به حد شرعی شده باشد و یا به شهادت دروغ متهم باشد.

9- الله متعال اسرار پوشیده بنده ها را پرده انداخته و حدود را بدون شاهد و دلیل بر طرف کرده است.

10- در قضایایی که به تو بیاید و حکم آن در قرآن و سنت نباشد امور جدید را به امور قدیم قیاس کن و مماثلت را در میان مقیس و مقیس علیه مراعات کن و سپس به پسندیده تر آن اعتماد کن که به حق شباهت داشته باشد.

11- خود را از غضب، پریشان حالی، اضطراب، اذیت رسانیدن به مردم و ایجاد نفرت در وقت خصومت محافظت کن .

12- فیصله به حق عمل است که خداوند متعال به آن اجر و ثواب را واجب گردانیده و عزت و نام نیکی را به حامل آن لازم کرده است پس کسیکه نیتش را در آنچه که در میان او و در میان خداوند متعال است خالص کند خداوند متعال برای او کفایت میکند در آنچه که در میان او و مردم است.

13- کسیکه خود را به آنچه آراسته سازد که در شخص او موجود نباشد الله متعال او را ذلیل مینماید زیرا الله از بنده هایش چیزی را قبول میکند که خالص برای او باشد .<sup>1</sup>

### مطلب سوم- آداب مربوط به شخص قاضی و احادیث وارده در مورد آن :

شخصی که در مسند قضا قرار میگیرد باید به علاوه از علم و مهارت های مخصوص به این منصب خصلت های ادبی و اخلاقی را نیز داشته باشد که لازمه این مقام است که ذیلا به برخی از آن آداب اشاره شده و سپس احادیث وارده در مورد آن به بررسی گرفته میشود که آن آداب و صفات اخلاقی قرار ذیل اند.

1- قاضی باید شخص قوی باشد غیر اینکه خود نمایی نماید نرم خو باشد نه به حدی که ضعیف پنداشته شود، تا اینکه زور مندان در دعوی های باطل امید وار نباشند و ضعفاء از عدالتش ناامید نشوند.

2- قاضی شخص حلیم (بردبار) باشد نه اینکه بیپروا و بد خواص.

<sup>1</sup> - این قیم. اعلام الموقعین (1 / 85 - 86) ط . دار الجیل بیروت 1973 ، کاسانی و بدائع الصنائع (7 / 9) ، و تبصرة الحکام (1 / 28) ، و المبسوط للسرخسی (16 / 63) مطبعة السعادة و شرح أدرب القاضي للخصاف - و شرح أدب القاضي لابن مازة (1 / 227) ، و روضة القضاة للسمنانی (4 / 1489) ، و استشهد الماوردي - في كتاب أدب القاضي - بفقرات عديدة منه ابتداء من (1 / 250) ، والبيان والتبيين (2 / 48) مطبعة لجنة التأليف والنشر ، والكامل للمبرد (1 / 14) ، وأثر عمر بن الخطاب : " إن القضاء فريضة محكمة . . . أخرجه البيهقي ( 10 / 150 ) .

- 3- قاضی شخص زیرک و بیدار باشد نه اینکه غافل و بیخبر، تا اینکه زود فریب داده شود.
- 4- قاضی از قوه بینایی و شنوایی سالم بر خوردار بوده و به زبان اهل شهر و مکان قضاوتش آشنایی داشته باشد.
- 5- شخص پاک دامن، نیک خصلت، دور از طمع، راست گو، راست کار بوده، دارای نظر ورعی اجتهادی و از اهل مشوره بوده باشد.
- 6- قاضی شخص ظالم و خود بین نباشد.<sup>1</sup>

برخی آثار وارده در این مورد:

1- از علی ت نقل شده است: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْقَاضِي قَاضِيًا حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ : عَفِيفٌ ، حَلِيمٌ ، عَالِمٌ بِمَا كَانَ قَبْلَهُ ، يَسْتَشِيرُ دَوِي الْأَبَابِ ، لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً»<sup>2</sup>

«مناسب نیست شخصی قاضی باشد تا اینکه پنج خصلتی در آن وجود نداشته باشد: او شخص پاک، بردبار، عالم به علوم قبلی بوده و از صاحبان عقل و دانش مشوره بگیرد، و در [اقامه دین الله] از ملامتی ملامت کننده ها نه هراسد.»

2- از عمر بن عبدالعزیزت نقل شده است: «لَا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ قَاضِيًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ ، فَإِنْ أَخْطَأَتْهُ وَاحِدَةٌ كَانَتْ فِيهِ وَصْمَةٌ وَإِنْ أَخْطَأَتْهُ اثْنَتَانِ كَانَتْ فِيهِ وَصْمَتَانِ حَتَّى يَكُونَ عَالِمًا بِمَا كَانَ قَبْلَهُ مُسْتَشِيرًا لِذِي الرَّأْيِ دَا نَزَاهَةٍ عَنِ الطَّمَعِ حَلِيمًا عَنِ الْخَصْمِ مُحْتَمَلًا لِلْإِمَامَةِ»<sup>3</sup>

«برای مردی مناسب نیست اینکه به حیث قاضی [انتخاب شود] تا که در آن پنج خصلت موجود نباشد اگر یکی از آن خصلت ها را خطاء کند در آن نقصانی وجود دارد و اگر دوی آن خصلت ها نباشد دو نقصان در آن شخص موجود است، تا اینکه عالم به علوم [آنانی] که قبل از او گذشتند نبوده و از اهل نظر مشوره نگیرد، از طمع پاک، و در خصومت ها برد بار بوده، و پیرو پیشوایان دینی بوده باشد.»

احادیث وارده در آداب قاضی در برابر مراجعین:

1- حدیثی از عایشه صدیقه رضی الله عنها چنین نقل شده است: «جَاءَتْ هُنْدُ بِنْتُ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مَسِيكٌ فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالُنَا فَقَالَ لَا حَرَجَ عَلَيْكَ أَنْ تُطْعِمِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ»<sup>1</sup>.

<sup>1</sup> - ماوردی، ادب القاضی (2 / 396)، و تبصرة الحکام (1 / 77)، و معین الحکام ص 36

<sup>2</sup> - أخرجه البيهقي في سنن الكبرى، جزء 10/ص 110 وعبدالرزاق في المصنف، ج 8/299

<sup>3</sup> - قول عمر بن عبد العزيز: " لا ينبغي للرجل . . ." أخرجه البيهقي (10 / 117)



«او گفته است هند بنت عتبه بن ربیعہ نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمد گفت ای رسول خدا ابو سفیان مرد سخت گیری هست آیا بر من حرجی هست اینکه از مال او اهل عیال مان را خوراک بدهم رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند بر تو حرج ومانعی نیست اینکه عیالت را به طریق پسندیده ی خوارک بدهی.

حدیث دلیل جواز افتاء برای قاضی در قضیه ی است که از مسایل قضایی باشد و یکی از آداب قضاء این است که قاضی در مجلس قضاء حضور داشته واز او استفتاء صورت بگیرد وهمین مذهب شافعیه بوده ودر یک قول از فقهاء حنبلی نیز چنین نقل شده است.<sup>۲</sup> واز عنوان امام بخاری بر میآید که او نیز به همین نظر است، وبرخی از علماء از این حدیث بر جواز صدور حکم بر فرد غایب وجواز صدور حکم به علم قاضی استدلال کرده اند.<sup>۳</sup> چون قضیه سوال هند و پاسخ رسول الله (صل الله علیه وسلم) از تصرفات قضایی ایشان نبوده بلکه به صورت افتاء ارائه شده است به دلیل اینکه:

-مقتضای حکم رسانیدن حق به حقدار است ومقتضای فتوا فقط خبر دادن از حکم میباشد هندیات یاد آور شده است که او بدون اطلاع شوهرش از مال او مصارف خود واولاد هایش را میگیرد، و او از حکم آن معلومات میخواست.

-قضاء امر الزامی به پرداخت حق مورد نزاع بر یکی از خصومت کننده ها است ورسول الله ۵ بالای ابوسفیان چیزی را الزامی نگردانیدند.

-همچنان قضاء به نفع یکی از خصومت کننده ها وقتی نافذ میشود که جانب دیگر به پرداخت شیئی حکم شده نوعیت ومقدار آن علم داشته باشد و ابو سفیان از این حکم و اینکه چه مقداری از مال او به خانم وعیالش داده شده خبری ندارد.

- رسول الله ۵ گرفتن مقدار مال را مفوض به هندل نمودند به اینکه فرمودند «لَا حَرَجَ عَلَيْكَ أَنْ تُطْعِمَهُم بِالْمَعْرُوفِ» واینگونه دستور حکم شمرده نمیشود.<sup>۴</sup>

<sup>1</sup> أخرجه البخاري: باب من رأى للقاضي ان يحكم بعلمه في امر (ج 22/ص 79) ح(6628) ومسلم باب قضية هند.. (ج 9/ص 107). ح(3235).

<sup>2</sup> نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، المجموع شرح المهذب، مطبعة المنيرية. (74/1). إعلام الموقعين عن رب العالمين لابن القيم (169/4).

<sup>3</sup> ابن حزم: المحلى (370/9)، والمنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج للنووي (8/12)، وفتح الباري (510/9).

<sup>4</sup> الإحكام في تمييز الفتاوى عن الأحكام ص99-100.

2- از کعب بن مالک نقل شده است که او قرضش را که چند دینار بود در داخل مسجد از ابن ابی حدردا تقاضا کرد و صدای هردویشان بلند شد تا اینکه رسول الله ه که در خانه بودند شنیدند: «فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفًا، حُجْرَتِهِ فَنَادَى يَا كَعْبُ قَالَ لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ أَيْ الشَّطْرُ قَالَ لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمُ فَاقْضِهِ»<sup>1</sup>.

«به طرف آن دو بیرون شدند و پرده حجره شان را کشیدند و صدا کردند ای کعب، کعب رض گفت "لبیک" ای رسول خدا به خدمت حاضرم، فرمودند چیزی از دینت را کم کن و اشاره نمودند اینکه مقداری از دین را بگذرد، کعب گفت ای رسول خدا چنین کردم [به ابن حدردا] گفتند بر خیز باقی را بپرداز.

از حدیث مشروعیت شفاعت خواهی قاضی به غرض آوردن اصلاح در میان خصمین ثابت میگردد.<sup>2</sup> که یکی از آداب قضاء در برابر خصمین شمرده میشود.

3- در روایتی از صحیح مسلم.<sup>3</sup>، از سعید بن جبیر آمده است او میگوید من در مورد مرد وزنی لعان کننده سوال شدم که بعد از لعان تفریق صورت میگیرد یا خیر، او میگوید ندانستم چه بگویم، به خانه ابن عمر ت به مکه رفتم به طفلی که در دروازه بود گفتم که برایم اجازه ورود به خانه بگیرد، ابن عمر ت صدایم را شنید، گفت ابن جبیری گفتم بلی گفت به داخل بفرمائید، به خدا قسم میدانم تورا ضرورتی اینجا آورده است، گفتم ای ابا عبدالرحمن آیا در میان مرد وزن لعان کننده تفریق صورت میگیرد گفت: «نَعَمْ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ سَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَنْ لَوْ وَجَدَ أَحَدُنَا امْرَأَتَهُ عَلَى فَاِحِشَةٍ كَيْفَ يَصْنَعُ إِنْ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَإِنْ سَكَتَ سَكَتَ عَلَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَتَاهُ فَقَالَ إِنَّ الَّذِي سَأَلْتِكَ عَنْهُ قَدْ ابْتُلِيَتْ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ لَاءِ الْآيَاتِ فِي سُورَةِ النُّورِ { وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ } فَتَلَاهُنَّ عَلَيْهِ وَوَعظَهُ وَذَكَرَهُ وَأَخْبَرَهُ أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ قَالَ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا كَذَبْتَ عَلَيْهَا ثُمَّ دَعَاها فَوَعظَهَا وَذَكَرَهَا وَأَخْبَرَهَا أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ قَالَتْ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَكَاذِبٌ فَبَدَأَ بِالرَّجُلِ فَشَهِدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ

<sup>1</sup> متفق عليه، أخرجه البخاري: باب التقاضي والملازمة في المسجد ج 2/ص 251. ح (437) ومسلم باب استحباب الوضع من الدين. ج 8/ص 190. ح (2912)،

<sup>2</sup> - نووی، المنهاج في شرح مسلم بن الحجاج. (220/10).

<sup>3</sup> - مسلم بن حجاج بن مسلم القشيري از ايمه پيشتاز ومحدث نام دار ميباشد در سال (204) هـ در شهر نيشاپور به دنيا آمده به خاطر طلب حديث به شام، مصر، عراق وشهر های ديگری سفر نموده است از امام احمد بن حنبل حديث شنیده است با امام بخاری هم عصر بوده وراه کار اوشرايط او را در نقل حديث پيروي نموده است کتاب صحيح مسلم را که مشتمل بر 12000 حديث است از 300000 حديث که حفظ داشته انتخاب نموده است ودر سال (261) هـ وفات کرده است کتاب صحيح مسلم دومين کتاب صحاح سته بعد از بصحيح بخاری ميباشد. ]

مِنَ الْكَاذِبِينَ ثُمَّ نَتَى بِالْمَرْأَةِ فَشَهِدَتْ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا»<sup>1</sup>.

« بلی اول کسیکه در این مورد پرسیده بود فلان بن فلان بود گفت ای رسول الله چه میفرماید اینکه کسی خانش را در حالت ارتکاب عمل فحش ببیند اگر در مورد سخن بگوید سخن بزرگی را گفته است و اگر سکوت اختیار کند همچنان در امر بزرگی سکوت کرده است ابن عمر گفت رسول الله ه سکوت اختیار کردند و جوابی نگفتند بار دیگری آمد گفت کسیکه از شما در مورد سؤال کرده بود به آن مبتلا شده است

درین وقت خداوند عزوجل این آیات را در سوره نور نازل نمود {وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ} رسول الله ه آن آیات را تلاوت نمودند، و او را او پند دادند و برایش خیر دادند که عذاب دنیا آسانتر از عذاب آخرت است او گفت نخیر قسم به خدا که شما را به حق فرستاده است من با او به دروغ تهمت نبستم! و سپس خانم او را خواستند و او را وعظ و نصیحت نمودند و خیر دادند که عذاب دنیا آسانتر از عذاب آخرت است آن زن گفت نخیر قسم به آنکه شما را به حق فرستاده است او دروغ گو است (من مرتکب چنین فعلی نشدم) و سپس از مرد شروع نمودند و او چهار بار به خداوند شهادت داد به اینکه راست گو است و در بار پنجم گفت که لعنت خداوند بر او اگر دروغ گفته باشد، و سپس به زن برگشتند و او چهار بار به خداوند شهادت داد به اینکه شوهرش دروغ گو است (او مرتکب چنین فعلی نشده است) و در بار پنجم گفت که غضب خداوند بر او باشد اگر شوهرش راست گفته باشد و سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان آن دو جدایی آوردند.

«از این حدیث بر میآید که قاضی مرد وزن لعان کننده را قبل از حکم به لعان باید نصیحت کند.<sup>۲</sup> و آن یک امر پسندیده و از آداب قضاء در برابر متخاصمین به حساب میرود.

مطلب چهارم- منع از سفارش و توصیه به عفو:

1- از عایشه صدیقه نقل شده است « أَنْ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْرُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ فَقَالُوا وَمَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مَنْ حُدِّدَ اللَّهُ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ

<sup>1</sup> أخرجه، مسلم، باب المتلاعنين : ج 7/ص 485. ح(2742).

<sup>2</sup>- ابن قدامه، المغني. (70/8).

تَرَكَوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَآيُمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا" رواه الجماعة<sup>1</sup>.

« در نزد قریش قضیه زن مخزومی که دزدی کرده بود خیلی مهم بود (میخواستند سفارش کنند تا دست او قطع نشود)، گفتند در این مورد که میتواند با رسول الله (صل الله علیه وسلم) سخن بگوید، وگفتند کسی جز اسامه بن زید که محبوب رسول خدا است [کسی دیگر نمیتواند سفارش کند] اسامه ت با رسول الله (صل الله علیه وسلم) سخن گفت رسول الله فرمودند آیا در مورد حدی از حدود الهی سفارش میکنید! و سپس بر خواستند و خطبه دادند و فرمودند، آنانی را که قبل از شما بودند هلاک نکر مگر اینکه آنها چنین میکردند اگر شخص شریفی دزدی میکرد او را میگذاشتند (حدی بالایش تطبیق نمیکردند) و اگر فرد ضعیفی دزدی میکرد بالای او حد را تطبیق میکردند به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند البته که دستش را قطع خواهیم کرد.

«امام نووی گفته است: از این حدیث بر میآید سفارش و شفاعت خواهی در حدود بعد از تقدیم شدن آن به محکمه حرام است و تمام فقهاء در این مورد اتفاق نظر دارند، اما قبل تقدیم آن به محکمه جمهور علماء شفاعت خواهی را جایز گفته اند، البته در صورتیکه فرد مرتکب جرم از شرارت پیشه های نباشد که مردم دچار اذیت از طرف او باشند، اما معاصی و گناهایی که حد و جزای شرعی ندارند و مجازات تیزی است و مربوط محکمه میشود، شفاعت خواهی در مورد آن قبل از تقدیم آن به محکمه و بعد از تقدیم به محکمه جواز دارد آنهم در صورتیکه از گناه فرد گنه کار مردم عام اذیت نشوند.<sup>2</sup>

2- در روایتی به نقل از عبد الله بن عمرو بن العاصت آمده است رسول الله ه فرمودند: «تَعَاَفُوا الْحُدُودَ فِيمَا بَيْنَكُمْ فَمَا بَلَّغْنِي مِنْ حَدٍّ فَقَدْ وَجَبَ»<sup>3</sup>.

«از حدود قبل از اینکه به من برسد در میان خود بگذرید، حدی که به من رسید حقیقتاً [تطبیق آن] واجب گردیده است.

« تعافوا " ای تجاوزوا عنها" (از حدود تا آنجاکه ممکن است بگذرید، البته قبل از اینکه به محکمه کشانده شود.<sup>4</sup> قاضی میتواند به مردم بفهماند که حد را قبل از تقدیم آن به محکمه گزشت نمایند.

<sup>1</sup>- اخرجہ البخاری، باب حدیث الغار، ج 11/ص 294. ومسلم، باب قطع سارق الشریف وغيره.. ج 9/ص 54. (1688)،

<sup>2</sup>- نووی: المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج. (186/11).

<sup>3</sup> أخرجه أبو داود، سنن ابوداود، باب العفو من الحدود مالم تبلغ السلطان، ج 11/ص 449. والحاكم فی المستدرک ج 19/ص 34 « وقال هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه »

<sup>4</sup>- ابن اثیر: النهاية فی غریب الحدیث. (265/3).

3- در روایتی به نقل از انس بن مالک آمده است او میگوید: « مَا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي شَيْءٍ فِيهِ قِصَاصٌ إِلَّا أَمَرَ فِيهِ بِالْعَفْوِ »<sup>1</sup>.

«قضایای که در آن قصاص بود به رسول الله (صل الله علیه وسلم) نمیرسید مگر اینکه در آن به عفو وگزشت امر میکردند.

«از این حدیث برمیآید به خلاف سایر حدود در قصاص برای قاضی مستحب است که بعد از آوردن آن به محکمه خودش از اولیای مقتول طلب عفو وگزشت نماید. ابن قدامه رحمه الله گفته است: به اتفاق تمام فقهاء عفو در قصاص بهتر است.<sup>2</sup>»

### مطلب پنجم - حالت طبیعی قاضی واحادیث وارده در آن:

لازم است قاضی در وقت قضاء پریشان ومضطرب الحال نباشد چنانچه دربخشی از نامه عمرت به ابوموسی اشعریت آمده است . «إياك والضجر والقلق والتأذي بالناس ، والتنكر بالخصوم في مواضع الحق التي يوجب الله بها الأجر ، ويكسب بها الذخر ، فإنه من يصلح سريرته فيما بينه وبين ربه ، أصلح الله ما بينه وبين الناس . ومن تزين للناس بما يعلم الله منه غير ذلك شانه الله . فما ظنك بثواب غير الله في عاجل الدنيا وخزائن رحمته»<sup>3</sup>

« فرمود خود را از پریشان حالی ،اضطراب ، اذیت رسانیدن به مردم واطهار نفرت از خصومت کننده ها در مقام بیان حق که خداوند به آن اجری را واجب میگرداند. وبه واسطه آن ملامتی را کمایی میگردد نگاه دار. زیرا کسی که باطنش را در میان الله وخودش اصلاح نماید خداوند متعال در میان او ودرمیان مردم اصلاح میآورد. وكسی که خود را برای مردم طوری آراسته کند که خداوند متعال خلاف بودن آن را میداند خداوند او را ذلیل میگرداند. پس درمورد پاداشی عاجل ازطرف غیر الله در دنیا وحزینه های بیکران رحمت او[در آخرت] چگونه قضاوت مینمایی.»

آنچه از این توصیه عمرت برمیآید اینست که قاضی روش های اخلاقی وحالات طبیعی خود را در برخورد با دو جانب خصومت درحین رسیده گی با قضایا درست نماید وقاضی شخص پریشان حال ومضطرب نباشد. کاری نکند که موجب ملامتی اوگردد. ظاهر وباطنش را یکسان بسازد زیرا اگر ظاهرش را بامردم طوری نمایان کند که اهداف دنیوی را بدست بیاورد این روش او باعث محرومیتش از حمایت خداوند متعال در دنیا ودوری اش ازرحمت او در آخرت میگردد.

<sup>1</sup> أخرجه أحمد (213/3، 252) وأبو داود، باب الامام يأمر بالعفو ج12/ص83. والنسائي، باب الامر بالعفو، ج14/ص427. وقال الشيخ الالباني صحيح، صحيح وضعيف سنن ابى داود ج9/ص497.

<sup>2</sup> ابن قدامه: المغنى. (278/8).

<sup>3</sup> - بيهقي السنن الصغرى باب مايلزم للقاضى ./48/8والسنن الكبرى باب لايقضى القاضى وهو غضبان 206/10والسنن للدارقطنى ./207/4.

## اجتناب از قهر و غضب:

قاضی دارای طبیعت قهر و غضب نبوده و به خصوص در حین قضاء آثار غضب در چهره اش نمایان نباشد همه علماء با این وصف قاضی توافق نظر دارند چنانچه در حدیثی به نقل از عبد الرحمن بن ابی بکره آمده است «قَالَ: "كَتَبَ أَبُو بَكْرَةَ إِلَى ابْنِهِ وَكَانَ بِسِجِسْتَانَ بَأَنَّ لَا تَقْضِي بَيْنَ اثْنَيْنِ وَأَنْتَ عَضْبَانُ فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا يَقْضِيَنَّ حَكَمَ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ عَضْبَانُ"»<sup>1</sup>.

« او گفته است ابو بکره ت به پسرش که در سجستان بود نوشت در میان دو شخص فیصله صادر نکنی در حالیکه تو خشمگین باشی، زیرا من از رسول الله (صل الله علیه وسلم) شنیدم که میگفت حاکمی در میان دو شخص قضاوت نکند در حالیکه او خشم گین باشد.

«از اینکه غضب یک صفت طبیعی است کمتر انسانهایی میباشند که دارای صفت غضب نباشند اما کنترل صفت غضب از عالیترین کمال انسانی خوانده شده است پس هدف اینست که قاضی باید این صفت را طوری در کنترل داشته باشد که گویا اصلاً چنین صفتی در طبیعتش موجود نباشد و هم مواضع خصومت ایجاب مینماید غضب وجود داشته باشد بناء قاضی نباید در حین صدور فیصله آثار غضب در چهره اش رونما باشد. زیرا موجودیت غضب حالتی است که شائبه عدم عدالت را نسبت به دیگران به بار میآورد. قاضی وقتیکه قهر شود عقلش متغیر میگردد و درین حالت فکرش کامل نمیشود.<sup>2</sup> قاضی باید از آثار و علایم غضب هم اجتناب نماید آثار غضب عبارتند از: خواب پینکی "احساس گرسنگی مفرط" یا احساس تشنگی بیش از حد "احساس ترس" احساس مریضی "شدت غمگینی و خوشحالی" احساس قضای حاجت و غیر...<sup>3</sup>

مناسب آنست که قاضی مشغول به این عوارض و علایم نباشد تا فکرش به رسیدن به حق جمع بوده و اشتباهی برایش خلق نشود و معنای حدیث که قاضی در حالت غضب فیصله صادر نکند همین است چون حالت غضب یا ظهور علایم غضب مانع حضور قلب و باعث اختلال ذهن میگردد، استحضار قلبی

<sup>1</sup> أخرجه البخاري، كتاب القضاء، باب هل يقضى القاضى ويفتى المفتى وهو غضبان، ج 75/22. ح(6625)،

<sup>2</sup> - السرخسي: المبسوط: 16/64.

<sup>3</sup> - نووی: المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (15/12).

و جمع بودن فکر امری است که به اصابت حق راه نمایی میکند و در حدیثی آمده است رسول الله ه فرمودند: «لا يقضي القاضي وهو غضبان مهموم، ولا مصاب، ولا يقضي وهو جائع»<sup>1</sup>

«..قاضي فيصلة صادر نکند در حالیکه او خشمگین و غمگین است و نه در حالیکه مصاب به [تکیفی باشد] و قضاوت نکند در حالیکه او گرسنه است»

در حدیثی به نقل از عبدالله بن زبیرت آمده است او میگوید، مرد انصاری همراه با زبیرت در باره مسیر آب رزاعتی که در ختان خرما شان را آب یاری میکردند جنجال نموده نزد رسول الله ه آمدند. مرد انصاری میگفت آب را بگزارد که در جویبار عمومی جریان داشته باشد رسول الله ه برای زبیرت گفتند: «أَسْقِي يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسِلْ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ فَتَلَوْنَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ اسْقِي يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَحْبَسَ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ فَقَالَ الرَّبِيزُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحْسِبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ {فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ}»<sup>2</sup>.

«ای زبیر در ختانت را سیراب کن و سپس آب را به همسایه ات بفرست، انصاری غضناک شد و گفت به اینکه او پسر عمه تان است [باشنیدن این سخن] چهره رسول خدا ه تبدیل رنگ نمود و گفت ای زبیر درختانت را سیراب کن و سپس آب را بند کن تا آنکه به جویبار بر گردد! زبیرا گفت به الله قسم من فکر میکنم که این آیت در باره آن نازل شده است {فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ}»<sup>3</sup>.

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند.

«از این حدیث بر میآید که قهر حالت طبیعی هر انسان است و قاضی حتما از شنیدن سخن نا مناسب خشمگین میشود.<sup>4</sup> اگرچه از این حدیث بعضی علماء بر صحت قضاء در حالت غضب استدلال کرده اند اما این استدلال خلاف قول جمهور علماء میباشد.<sup>5</sup>

مطلب ششم - اجتناب از رشوت:

تعریف رشوت:

<sup>1</sup> - رواه أبو عوانة في صحيحه، وأخرج البيهقي والدارقطني والطبري بسند ضعيف عن أبي سعيد الخدري مرفوعاً: « لا يقضي القاضي إلا وهو شبعان ريان » ( مجمع الزوائد: (4/195)، نيل الأوطار: (8/273)،

<sup>2</sup> أخرجه البخاري، باب سكر الانهار، ج8/ص 176. ومسلم: باب وجوب اتباعه صلى الله عليه وسلم: ج12/ص 41.

<sup>3</sup> - سورة نساء/65.

<sup>4</sup> - نووی: المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج. (15/12).

<sup>5</sup> - ابن حجر: فتح الباري بشرح صحيح البخاري. (138/13).

کلمه رشوت مفرد جمع آن رشا در لغت بمعنای "جعل" (آنچه که به غرض حصول مصالح حیاتی پرداخته میشود.<sup>۱</sup> فیومی. گفته است رشوت به کسر راء مالیکه یک شخص به حاکم و غیر آن به غرض صدور حکم به نفع او و یا برانگیختن او به آنچه که میخواهد مخفیانه میپردازد.<sup>۲</sup> یا رشوت به فتح راء وسیله رسیدن به هدف و "رشاء" ریسمان و وسیله که ذریعه آن یک شخص به آب دست رسی پیدا میکند.<sup>۳</sup> رشوه راشاه بمعنای ترسانیدن ، راهکار، تظاهر و اخذالشیء و ارتشاء طلب رشوت و راشی کسیکه رشوت میپردازد مرتشی

کسیکه رشوت میگیرد، رایش "کسیکه در میان رشوت دهنده و رشوت گیرنده در اجرای رشوت زیادتى و کمیت آن وساطت نماید.<sup>۴</sup>

تعریف اصطلاحی رشوت: الرشوة ما يُعطى لإبطال حقٍّ ، أو لإحقاق باطلٍ.<sup>۵</sup> البته این تعریف نسبت به تعریف های لغوی خاص است زیرا که در آن قید احقاق حق و ابطال باطل ذکر شده است.

احادیث وارده در مورد حرمت رشوت.

1- حدیث: لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالرَّائِسَ.<sup>۶</sup> الله رشوت دهنده ، رشوت گیرنده و کسی را که در میان این دو وساطت کند لعنت کرده است:

2- در حدیثی به نقل از عبدالله بن عمرو بن عاص ت چنین آمده است « قَالَ : لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَفِي رِوَايَةٍ زِيَادَةُ " وَالرَّائِسَ ».<sup>۷</sup> عموم فقهاء از این دو حدیث به حرمت قطعی رشوت در قضاء استدلال نموده اند.<sup>۸</sup>

1- ابن منظور، لسان العرب والمعجم الوسيط .

2- الفيومي أحمد بن محمد بن علي ، أبو العباس ، الفيومي الحموي . ( ؟ - توفي بعد 770 هـ ) فقيه شافعي ، لغوي . اشتغل ومهر في العربية عند أبي حبان . ولد ونشأ بالفيوم ( بمصر ) ورحل إلى حماة ( بسورية ) فقطنها . ولما بنى الملك المؤيد إسماعيل جامع الدهشة قرره في خطابته . من تصانيفه : " المصباح المنير " ، و " ديوان خطب " ، و " نشر الجمان في تراجم الأعيان " . [ بغية الدعاة 1 / 389 ، والأعلام 1 / 216 ، ومعجم المؤلفين 2 / 132 ، ومعجم المطبوعات 1 / 1476 ] .

3- الفيومي، المصباح المنير: ص 288.

4- ابن اثير: النهاية ( 2 / 226 ) .

5- جرجاني، التعريفات ( 148 ) دار الكتاب العربي ،

6- حاشية الطحطاوي على الدر ( 3 / 177 ) .

7- أخرجه احمد في المسند من مسند ابوهريرة جزء 18/ص 284، وابن حبان في صحيحه ،باب الرشوة ،ج 188/218.

8- أخرجه الترمذي ،باب ماجاء في الراشي والمرتشي ،ج 5/ص 174) وقال : " حديث حسن صحيح " وأخرجه أحمد ( 5 / 279 ) من حديث ثوبان وفيها زيادة : " والرئيس " .

9- ابن قدامه : المغني . ( 10 / 118 ) .



3- روزی عمر بن عبدالعزیزت هدیه را رد کرد به او گفتند چرا؟ درحالیکه رسول الله ۵ هدیه را میزیرفتند. عمر گفت: «كَانَتْ لَهُ هَدِيَّةٌ ، وَهِيَ لَنَا رِشْوَةٌ ؛ لِأَنَّهُ كَانَ يُتَقَرَّبُ إِلَيْهِ لِنُبُوَّتِهِ لَا لِوِلَايَتِهِ ، وَنَحْنُ يُتَقَرَّبُ بِهَا إِلَيْنَا لِوِلَايَتِنَا».<sup>1</sup>

«به ایشان هدیه بود، همین هدیه به ما رشوت است زیرا که اینگونه هدایا به رسول الله (صل الله علیه وسلم) به نسبت نبوتش داده میشد نه به غرض ولایت و مسؤولیتش و به ما به خاطر ولایت مان پرداخته میشود.

پرداخت رشوت به قاضی به هر نامیکه باشد به اجماع همه فقهاء حرام است.<sup>2</sup>

جصاص رحمه الله گفته است « وَلَا خِلَافَ فِي تَحْرِيمِ الرِّشَا عَلَى الْأَحْكَامِ ؛ لِأَنَّهُ مِنَ السُّخْتِ الَّذِي حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ، وَاتَّفَقَتِ الْأُمَّةُ عَلَيْهِ ، وَهِيَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي».<sup>3</sup>

ومنصور بن یونس در کتابش کشف القناع گفته است « وَيَحْرُمُ قَبُولُهُ هَدِيَّةً ، وَاسْتِعَارَتُهُ مِنْ غَيْرِهِ كَالْهَدِيَّةِ لِأَنَّ الْمَنَافِعَ كَالْأَعْيَانِ».<sup>4</sup>

وحتی پرداخت تحفه برای قاضی در مناسبت های مثل عروسی و ختنه پسر و امثال آن از طرف کسیکه قضیه ی را در محکمه مطرح نموده باشد نیز جواز ندارد زیرا در حین وجود دعوا این مناسبت ها وسیله ی برای پرداخت رشوت میباشد، اما صدقه دادن برای قاضی برخی از فقهاء آنرا مثل هدیه گفته اند و برخی ها اخذ صدقه را جایز گفته اند.<sup>5</sup>

#### مطلب هفتم - رعایت خصمین در توجه و معیت:

به این صورت که قاضی در حین تحقیق مدعی و مدعی علیه را در پیشروی خود نشانده و مساویانه به آنان توجه نماید و آنها را در دوجانب راست و چپ خود قرار ندهد به هر یک آنها مساویانه نظر کند و در نطق و اشاره تعادل را رعایت نماید با یکی از آنها در خلوت سرگوشی نکند و به سوی یکی آنها اشاره ننماید، دلایل را بیکی آنها تلقین نکند، بیکی با خنده و خوش طبعی صحبت ننماید زیرا همه ی این روشها شبهه را به بار آورده و آنها را نسبت به قاضی جرأت میدهد، با هیچ یکی آنها مزاح نکند زیرا این روش هیبت قضاء را از بین میبرد، هردو یایکی را مهمان نکند.

<sup>1</sup> - ابن فرهون: تبصرة الحكام على هامش فتح العلي المالك (30 / 1) .

<sup>2</sup> - فتاوی قاضی خان (2 / 363)، نهاییه المحتاج (8 / 242)، کشف القناع (6 / 316) .

<sup>3</sup> - الجصاص، أبو بكر بن علي الرازي، أحكام القرآن، دار الفكر، بيروت، (2 / 433) .

<sup>4</sup> - بهوتی، کشف القناع (6/316-317)

<sup>5</sup> - الخصاف: شرح أدب القاضي (2 / 33 ، 64)، ينظر مراجع للشافعية وغيرهم ككتاب أدب القضاء للماوردي وابن أبي الدم .

صدای خود را بالای یکی از آنها بلند نکند، و بایکی از آنها به زبانی صحبت نکند که دیگری آن زبان را نداند، هرگاه هر دوی آنها صحبت کنند یکی را خاموش سازد تا هریک جدا جدا صحبت نمایند و قاضی بتواند مطلب هر دو را درک نماید.<sup>1</sup>

«بیهقی وابن خزیمه . به روایت حسن ا از علی نقل نموده اند علی گفته است «إن النبی صلی الله علیه وسلم نهانا أن نضیف الخصم إلا ومعه خصمه».<sup>2</sup>

در روایتی آمده است رسول الله ه فرمودند «.. من ابتلي بالقضاء بين المسلمين، فليسوا بينهم في المجلس، والإشارة والنظر، ولا يرفع صوته على أحد الخصمين أكثر من الآخر»<sup>3</sup>

«شخصی به قضاء در میان مسلمانان مؤظف شد باید در میان خصمین (مدعی و مدعی علیه) درنشستن و در اشاره و دیدن به سوی شان برابری را رعایت کند و صدای خود را بالای یکی از خصمین نسبت به دیگرش بلند نکند».

و همچنان در مورد رعایت همین آداب در نامه عمرت به ابوموسی اشعری ت آمده است. «أس بين الناس في وجهك وعدلك ومجلسك، حتى لا يطمع شريف في حيفك، ولا ييأس ضعيف من عدلك»

4

«در میان مردم برابری در توجه و نشستن رعایت کن تا اینکه توانمندان از خیانت کردند طمع نمایند و اشخاص ضعیف از عدالت نا امید نشوند.

از حدیث و همچنان از دستور نامه عمر ا برمیآید که برابری در مجلس قضاء و رعایت توازن سوال جواب با متخاصمین از آداب قضاء بوده و عدم رعایت اینگونه آداب نقض در امر قضایی میباشد که باعث تهمت نسبت به قاضی میگردد.

از حسن بن علی ت نقل شده او گفته است «جاء رجل فنزل على علي رضي الله عنه، فأضافه، فلما قال: إني أريد أن أخاصم، قال له علي رضي الله عنه: تحول، فإن النبي صلی الله علیه وسلم نهانا أن نضیف الخصم إلا ومعه خصمه».<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - کاسانی، البدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع: ج 3 / ص 9، و سرخسی، المبسوط، ج 16 / ص 61، وابن همام، فتح القدير: ج 5 / ص 469

<sup>2</sup> - اخرجه البيهقي، في السنن الكبرى، جزء 10 / ص 137.

<sup>3</sup> - كتاب عمرا اخرجه البيهقي، في سنن الكبرى، ج 10 / ص 135. والدارقطني، ج 10 / ص 272 .

<sup>4</sup> - روى كتاب عمرا لابی موسى الدارقطني في سننهما عن أبي المليح الهذلي، وروى بعضه ابن أبي شيبة في مصنفه من طريق عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده، ونقله ابن الجوزي في سيرة عمر بن الخطاب واعتمده ابن القيم في أعلام الموقعين (نصب الراية: (4 / 63 81)، أعلام الموقعين ابن قيم) (1 / 85)

«شخصی نزد علی ت آمد برای او مهمانی آماده نمود وقتیکه او اظهار کرد که به نیت دعوا آمده است علی ت گفت برگرد زیرا نبی (صل الله علیه وسلم) ما را منع نموده است که یکی از دعوا کننده ها را مهمان کنیم مگر در صورتیکه جانب دیگر آنها باشد.

«به مقتضای این حدیث مهمان کردن قاضی یکی از مدعی و مدعی علیه را و همچنان قبول مهمانی از طرف آنها حرام است.<sup>۲</sup>

واز عبدالله بن زبیر نقل شده اومیگوید «قضى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الْخَصْمِينَ يَقْعَدَانِ بَيْنَ يَدَيِ الْحَاكِمِ»<sup>۳</sup>.

«سنت رسول الله (صل الله علیه وسلم) این بود که دعوا کننده ها پیشروی قاضی بنشینند. و در لفظ دیگری آمده است رسول الله حکم کردند که خصومت کننده ها پیشروی حاکم بنشینند».

در روایتی به نقل از علی ت آمده او گفته است رسول الله ه برایم گفتند: «إِذَا تَقَاضَى إِلَيْكَ رَجُلَانِ فَلَا تَقْضُ لِلأَوَّلِ حَتَّى تَسْمَعَ كَلَامَ الأَخْرِ فَسَوْفَ تَدْرِي كَيْفَ تَقْضِي قَالَ عَلِيٌّ فَمَا زِلْتُ قَاضِيًا»<sup>۴</sup>.  
«هرگاه دو مردی از تو مطالبه قضاوت کنند برای فرد اولی فیصله صادر نکن تا آنکه سخن دیگری را نشنوی درانصورت درک میکنی که چگونه حکم نمایی علی رض میگوید بعد از آن من همیشه قضاوت می کردم.

«از این دو حدیث بر می آید که قاضی باید در نشست، گفتگو، برخورد، توجه و گوش دادن به حرفها و گوش گرفتن به گفته ها عدالت را رعایت کند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>- الاتحاف الهیة، باب انصاف الخصمین فی المدخل علیه، ج 5/ص 148. وكذا فی (فتح القدير: 5/، 469 ونصب الراية: 4، 73).

<sup>۲</sup>- كاسانی: البدائع الصنائع في ترتيب الشرائع للكاساني (9/7)، وتبصرة الحكام لابن فرحون (47/1)، كتاب الأم للشافعي (214/6)، والمغني لابن قدامة (121/10).

<sup>۳</sup>- اخرجہ أبو داود سنن ابوداود، باب كيف يجلس الخصمان بين يديه القاضي ج 9/ص 481. وقال الشيخ الالباني ضعيف الاسناد، صحيح وضعيف سنن ابوداود، ج 8/ص 88.

<sup>۴</sup> أخرجہ الترمذی في جامعه باب ماجاء في القاضي لا يقضى بين الخصمين ج 5/ص 165. وقال "هذا حديث حسن"،

<sup>۵</sup>- ابن قدامة: المغني. (120/10)، وبداية المجتهد لابن رشد (472/2).

## مطلب هشتم - جواز حبس مقروض و صلح در منازعات مالی:

1-هرماس بن حبیب مردی اطرافى از پدر وجدش نقل کرده او گفته است: «أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِغَرِيمٍ لِي فَقَالَ لِي الزَّمُهُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَخَا بَنِي تَمِيمٍ مَا تُرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِأَسِيرِكَ»<sup>1</sup>.

« با قرضدارم نزد نبی (صل الله علیه وسلم) آمدم، برایم گفتند او را محکم بگیر و سپس گفتند ای برادر بنی تمیم میخواهی با اسیرت چه کنی.

«از این حدیث مشروعیت در حبس نگاه داشتن قرضدار به اثبات میرسد زیرا رسول الله (صل الله علیه وسلم) او را اسیر نامیدند.<sup>2</sup>»

2-در روایتی از ابو هریره آمده است رسول الله ه فرمودند « اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ فَوَجَدَ الرَّجُلَ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ وَلَمْ أَبْتَغِ مِنْكَ الذَّهَبَ وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ أَلَكُمَا وَلَدٌ قَالَ أَحَدُهُمَا لِي غُلَامٌ وَقَالَ الْآخَرُ لِي جَارِيَةٌ قَالَ أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا»<sup>3</sup>.

«مردی از مرد دیگری زمینی را خرید مردی که زمین را خریده بود در زمین کوزه ی را یافت که پر از طلا بود آن مردی که زمین خریده بود به صاحب زمین گفت طلای خود را بگیر من از تو زمین خریدم نه کوزه طلا، و مرد صاحب زمین گفت من زمین را با آنچه که در آن هست فروختم! هردو نزد مرد دیگری به فیصله رفتند، آن شخصی که هر دو نزدش به فیصله نمودن رفته بودند گفت آیا هردوی شما فرزند دارید؟ یکی گفت من یک پسری دارم و دیگری گفت من دختری دارم، او گفت پسر و دختر را باهم نکاح نمائید و این کوزه طلا را در عروسی آنها مصرف نمائید، هردو این قضاوت او را پذیرفتند. « از این حدیث بر میآید که قاضی میتواند در میان افراد نزاع کننده در قضایای مالی صلح نماید.<sup>4</sup>»

<sup>1</sup> أخرجه أبو داود ح(3629) وابن ماجه ح(2428)، وغيرهما من طرق عن النضر بن شميل عن هرماس بن حبیب. ابو حاتم رازی در کتابش العلل گفته است (474/1): " این حدیث را غیر از نضر بن شميل از هرما س کسی دیگری روایت نکرده است، و هرماس شیخ اعرابی است اما پدر وجد او شناخته نشده، الجرح والتعديل لابن أبي حاتم (118/9).

<sup>2</sup> جصاص: احكام القرآن، (648/1)، والطرق الحکمیة لابن القیم ص(89-90).

<sup>3</sup> أخرجه، البخاري باب حدیث الغار، ج 11/ص 291. ومسل باب استیباب اصلاح الحاكم بين الخصمين، ج 9/ص 125.

<sup>4</sup> - نووی: المنهاج في شرح صحيح مسلم . (19/12).

### فصل سوم

احادیث وارده در پیرامون دعاوی، بیانات، شهادتات و شهود

مبحث اول - احادیث وارده در مورد دعاوی وایمان؛

مبحث دوم - احادیث وارده در مورد بیانات وقراین؛

مبحث سوم - احادیث وارده در مورد شهادتات و شهود.

## مبحث اول

### احادیث وارده در مورد دعاوی وایمان

#### مطلب اول - تعریف دعوی و حکم آن:

دَعْوَى مفرد جمعش دعاوی است از ادعاء گرفته شده این کلمه معانی لغوی متعددی دارد از جمله دعوا به معنای .

1- طلب و تمنی (خواستن آرزو کردن) در این آیه قرآن کریم به همین معنا میباشد {لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ} <sup>1</sup> «برای آنان در بهشت ، میوه های لذت بخش و فراوانی است . و هر چه بخواهند در اختیار ایشان خواهد بود .

2- دعوی به معنای دعاء در این فرموده خداوند متعال : {دَعَوْاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ} <sup>2</sup>

«در بهشت دعای مؤمنان (این است که گویند) : پروردگارا ! تو منزهی ( از آنچه کافران در دنیا می گفتند ) و سلام آنان در آن ( خطاب به همدیگر ) درودتان باد ( ای فرمانبرداران یزدان سبحان ) ! و ختم دعا و گفتارشان : شکر و سپاس پروردگار جهانیان را سزا است ، می باشد .

3- دعوی به معنای زعم "گمان" و خیال کردن چیزی. <sup>3</sup>

#### تعریف اصطلاحی دعوا:

از نظر عموم فقهاء دعوی چنین تعریف شده است: «دعوی عبارت از سخنی است که به واسطه آن یک شخص اثبات حقیق را از قاضی در محکمه طلب نماید. البته کلمه دعوی بر سخن که ثبوت داشته باشد و با دلایل تأیید شده باشد به کاربرده نمیشود بلکه قول ثابت حق و صاحب آن محق گفته میشود از همین سبب محمد (صلی الله علیه وسلم) را مدعی نبوت گفته نمیتوانیم زیرا نبوت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به دلایل قاطعه و معجزات تأیید شده است و کسانیکه بعد از ایشان خود را پیغمبر بخوانند مدعی نبوت گفته میشود، از همین سبب به قضایای که در محکمه به جهت رسیده گی مطرح شود دعوی گفته شده است زیرا قبل از ثبوت آن توسط محکمه هیچ یک از مدعی و مدعی علیه را برحق گفته نمیشود. <sup>4</sup>

1 -سوره یس/57.

2 -سوره یونس/10

3 - لسان العرب، (4/234) المصباح المنیر، ص(333) تاج العروس (3/241)، التعریفات ص 72 ،

4 - سرخسی: المبسوط 17 / 29 مطبعة السعادة بمصر - الطبعة الأولى ، وتنوير الأبصار ( 1 / 370 ، 372 ) ط مصطفى الحلبي 1386 هـ ، والفروق ( 4 / 72 ) مطبعة عيسى الحلبي - الطبعة الأولى 1346 ، وتحفة المحتاج

## حکم تکلیفی دعوا:

از اینکه دعوا در حقیقت خبری است که به آن قصد طلب حق در نزد قضاء را کرده میشود که احتمال صدق و کذب را دارد بناء اگر مدعی حقیقتاً دروغ بودن دعوی خود را بداند و یا اغلباً گمان داشته باشد که او در این دعوا برحق نیست دعوا نمودن حرام میباشد از همین سبب: «رسول الله ه فرمودند: **«..إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَقْضِي عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»**<sup>1</sup>.

«شکی نیست که من بشرم و شما در نزد من نزاع و جنجال میکنید شاید بعضی شما به اعتبار بیان حجت توضیح دهنده تر از بعضی دیگران باشد پس من به همان دلیلی حکم میکنم که شنیده ام کسیکه من برای او چیزی از حق برادرش را فیصله نمایم باید آن را نگیرد زیرا اگر ناحق باشد من پارچه از آتش را به او فیصله نموده ام»

و اگر در واقع او در ادعایش برحق بوده و یا اغلب گمانش به این باشد که او برحق است در این صورت دعوا یک تصرف مباح و جایز میباشد و اگر در چنین حالتی هم مدعی قصدش ضرر رسانیدن به کسی دیگری بود دعوا حرام است و همچنان اگر مدعی بداند که مثلاً: غریمش از حق او انکار نمیکند و او میتواند حق خود را از او حاصل نماید و به خاطر اذیت نمودن او در محکمه دعوا باز کند دعوا در چنین حالت هم حرام میباشد.<sup>2</sup>

## مطلب دوم - تعریف ایمان و حکم آن:

## تعریف لغوی یمین:

«یمین» مفرد جمع آن «ایمان و ایمن» است در مذکر و مؤنث یکسان استعمال میشود در لغت و قتیکه این کلمه اطلاق شود از آن چهار معنا اراده میشود:

یمین: به معنای قوت، قسم، برکت، دست راست متضاداً چپ و جهت راست و چپ استعمال شده است.<sup>3</sup>  
معنای «ید» یا همان دست راست مقابل چپ میباشد چنانچه در این فرموده الله متعال آمده است { **فَرَاغَ إِلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ** }<sup>1</sup>.

10 / 285) المطبعة الميمنية بمصر - الطبعة الثالثة 1315 هـ ، والمغني لابن قدامة (9 / 271) مطبعة دار المنار الطبعة الثالثة 1367 هـ ، وكشاف القناع (4 / 227)

<sup>1</sup> - أخرجه البخاري باب من اقام البيعة بعد اليمين : ج9/ص 176 . 13 / 157

<sup>2</sup> - كاساني : البدائع الصنائع في ترتيب الشرايع: (6 / 222)

<sup>3</sup> - المعجم الوسيط: ( ج ٢ ، ص ١٠٨٠ ) ومصباح المنير : ( ج 4 ، ص 211 ) . (ماده یمین)

«با قدرت هر چه بیشتر ضربه های سخت و پیاپی بر آنها فرو کوفت. «رَاغَ عَلَيْهِمْ» : از بالا بر آنها فرو کوفت. «بِالْيَمِينِ» : با دست راست. با قدرت و قوت. و معنای قوت در آن نیز قابل رعایت میباشد و به همین خاطر است که دست راست انسان، یمین نام گذاشته شده زیرا دارای قوت بیشتر میباشد. طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: {وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ} .<sup>۳</sup>

«اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را بر ما می بست، ما با قدرت، جلوی او را می گرفتیم (یا از او انتقام می گرفتیم)». در آیه ی فوق، یمین به معنای قدرت است.<sup>۴</sup>

ابن اثیر.<sup>۵</sup> رحمه الله گفته است «به سوگند و قسم، یمین گفته می شود زیرا وقتی که عربها با همدیگر بر سر چیزی سوگند می خوردند، دست در دست هم می نهادند [یعنی بر سر سوگند، با هم مصافحه میکردند] تا تأکیدی باشد بر چیزی که برقرار نموده اند در نتیجه، سوگند بخاطر کاربرد یمین [یا همان دست راست]، یمین نام گذاری شد. دلیل دیگر اطلاق یمین به سوگند، این است که حالف به بوسیله ی سوگندش بر انجام یا ترک کاری که تصمیم گرفته است، توانا و نیرومند می شود.<sup>۶</sup>

از معانی لغوی "یمین" دانسته میشود که این کلمه از جمله الفاظ کثیر المعنا و مشترک در زبان عربی است البته استعمال آن در معنای "حلف" (قسم) بیشتر از استعمالش در معانی دیگر میباشد.

تعریف اصطلاحی یمین (سوگند)

<sup>1</sup> - سوره الصفات /93.

<sup>2</sup> - مصطفی خرم دل، تفسیر نور، ج 1/ص 22.

<sup>3</sup> - سوره الحاقه/44-45.

<sup>4</sup> - تفسیر زاد المسیر، ج 6/ص 70 و تفسیر رازی (ج 16، ص 11).

<sup>5</sup> - ابن اثیر، اسمش مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم مجدالدین الشیبانی الجزری مشهور به ابن اثیر در سال (544) هـ در جای به نام جزیره ابن عمر به دنیا آمده و در همان جا بزرگ شده است از علما مشهور عصرش بوده شخصیت فاضل و قابل قدر بوده به ولایات متعدد خلافت عباسی سفر نموده و مدتی در شهر موصل عراق عهده دار دیوان قضاء بوده است در همین جا برایش مریضی پیدا میشود که دست ها و پا هایش فلج شده و از نوشتن باز میماند و تمامی تصنیفاتش را در همین آوان بیماری با املای شاگردانش تحریر نموده و در سال (606) هـ رحلت کرده است از تصنیفات: «النهاية في غريب الحديث» ؛ و «جامع الأصول في أحاديث الرسول» ؛ و «الإنصاف في الجمع بين الكشف والكشاف» في التفسير. طبقات الشافعية 5 / 153 والأعلام للزركلي 6 / 152 .

<sup>6</sup> - ابن اثیر، البداية و النهاية: (ج 1، ص 425، و ج 2، ص 302)، و شرح العینی لصحیح البخاری: (ج 23، ص 163)، و شرح العسقلانی لصحیح البخاری: (ج 11، ص 516) و ج 9، ص 362،



ابن عربی<sup>۱</sup> در تفسیر احکام القرآن یمین را چنین تعریف نموده است: «یمین تثبیت، تأکید و تصدیق فعل و عملی است که با ذکر اسمی از اسماء خداوند متعال یا صفتی از صفات او مؤکد ساخته شود.<sup>۲</sup> و فقهاء یمین (سوگند) را به صورت مختصر چنین تعریف نموده اند «الیمین تَوَكُّيدٌ حُكْمٍ او فعلٍ بِذِكْرِ مُعْظَمٍ عَلَى وَجْهِ مَخْصُوصٍ».<sup>۳</sup>

یمین (سوگند) عبارت از مؤکد ساختن یک حکم و یا فعلی است به طریقه مخصوص و به یاد آوری آنچه که دارای عظمت بوده باشد.

### مفهوم یمین (سوگند):

در کتاب «دَرُّ الْمُخْتَارِ» از کتاب‌های فقه حنفی آمده است که: یمین از نظر لغت به معنای قوت و شرعاً عبارت از پیمانی است که عزم سوگند خورنده بر انجام عملی یا ترک آن را تقویت می نماید و تعلیق [جمله ای که به صورت شرط و جزای آن می باشد] نیز در تعریف یمین وارد میشود چون شرعاً، سوگند به حساب می آید زیرا که عزم و اراده ی حالف به وسیله ی آن بر کاری تقویت میشود، مثل اینکه کسی بگوید که «اگر وارد خانه نشود، زنش طلاق باشد» [در اینجا عزم بر رفتن به درون خانه است] یا بر انجام ندادن کاری مانند اینکه بگوید که «اگر وارد خانه شود زنش مطلقه باشد» [در این حالت، عزم بر وارد نشدن به خانه است].<sup>۴</sup>

ابن همام مؤلف فتح القدير: گفته است الفاظیکه در معنا تأکید و قسم به کار رفته است شش لفظ میباشد که عبارتند از: حلف، قسم، عهد، میثاق، ایلاء و یمین.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - ابن العربي ( 468 - 543 هـ )

ابن عربی ،محمد بن عبدالله بن محمد ،ابوبکر معروف به ابن العربی در سال (468) هـ به دنیا آمده و در سال (543) هـ وفات کرده است ،حافظ ،مفسر ،محدث ،فقیه و از پیشوایان مذهب مالکی میباشد که به درجه اجتهاد رسیده است به بلاد مشرقی سفر نموده و طرطوسی و امام غزالی از شاگردان او میباشد به مراکش برگشته و در این ایام قاضی عیاض و برخی از علماء دیگر از او علم آموخته اند از او در علم تفسیر ،شروحات حدیث و فقه تصانیف به جا مانده است مشهورترین تصنیفاتش عبارتند از : «عارضه الأحوذی شرح الترمذی ( ) ؛ و ( ) أحكام القرآن ( ) ؛ و ( ) المحصول في علم الأصول ( ) ؛ و ( ) مشکل الكتاب والسنة ( ) میباشد: الأعلام للزركلي 7 / 106 .

<sup>۲</sup> - ابن عربی ،احکام القرآن (462/2). و ابن حجر ،فتح الباری شرح صحیح البخاری.(629/11).

<sup>۳</sup> - ابن عابدین ( 45 / 3 ) ، و فتح القدير ( 3 / 4 ) ، وحاشية الدسوقي ( 2 / 126 ) ، و تحفة المحتاج ( 8 / 164 ) ، و الأم ( 62 / 7 ) ، و مطالب أولي النهی ( 6 / 357 ، 358 ) ، و المغني على الشرح الكبير ( 11 / 74 ) ، و مجموع الفتاوى لابن تيمية ( 243 / 35 ) .

<sup>۴</sup> - الدر المختار و رد المختار: ( ج ۳ ، ص ۷۰۲-۷۰۳ ) .

<sup>۵</sup> - ابن همام ، فتح القدير ( ج 4 / ص 3 ) .

مؤلف کتاب البدایع الصنایع گفته است «کلمه اشهد واعزم» نیز افاده قسم را مینماید بنا براین اگر شخصی بگوید "«شهدت او عزم بالله لافعلن کذا کان یمینا» زیرا عزم به معنای ایجاب استعمال شده وشهادت درقرآن کریم به معنای یمین(قسم) وارد شده است الله متعال فرموده: {إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} ۱.

از تعریف اصطلاحی و بیان مفهوم "یمین" از دید گاه مفسرین، محدثین وفقهاء بر میآید که هدف از قسم (سوگند) تأکید وعزم قاطع به انجام یا ترک فعل محلوف علیه میباشد البته این تأکید وعزم بر انجام وترک فعل مشروع میباشد بناء اسمای ذاتی وصفی خداوند متعال در آن به کار برده میشود وشکی نیست که بعد از انجام قسم شارع فعل وترک مقسم به را الزامی قرار داده وحالف را به وفا بر آن حکم میکند که انجام قسم وایفای آن هردو از امورات شرعی میباشد وشامل برخی از احکام میگردد که در مباحث ذیل به توضیح پرداخته خواهد شد.

حکم مشروعیت یمین (سوگند):

دلیل مشروعیت یمین ازقرآن کریم:

اساس مشروعیت سوگند، این فرموده‌ی الله متعال است: {لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ} ۲.

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده مؤاخذه نمی کند ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده اید مؤاخذه می کند»

و نیز این آیه که می فرماید: {واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها} ۳. «به پیمانیکه با خدا بسته اید وفا نمائید، و سوگندها را پس از تأکید و تثبیت نشکنید».

در این آیت خداوند متعال بنده ها را به وفا به عهد وپیمان هایشان در میان همدیگر امر میکند واز نقض پیمان بعد تثبیت آن منع مینماید ابن العربی گفته است "توکید" «قسم خوردن یک شخص بر انجام یک عمل به صورت تکراری را گفته میشود و"توکید" تثبیت مقسم به است نه تکرار قسم پس به "توکید" کفاره یک قسم واجب میگردد» ۴.

1- سوره منافقون/1-2.

2- سوره مائده/89.

3- سوره نحل/91.

4- ابن عربی، احکام القرآن (3/1174).

{ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ }<sup>۱</sup>.

کافران می پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید! بگو: چنین نیست که می پندارید، به پروردگارم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد، و سپس از آن چیزهایی که می کرده اید با خبرتان خواهند کرد. و این کار برای خدا ساده و آسان است.

{ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ }<sup>۲</sup>.

در این دو آیت خداوند متعال پیغمبرش را دستور داده است که بخاطر حقانیت دینی که آورده است به نام او قسم یاد کند و امر افاده وجوب و یا استحباب را مینماید به صورت واضح مشروعیت قسم را ثابت میکند.<sup>۳</sup>

#### دلیل مشروعیت یمین از سنت:

احادیث بسیاری در کتب معتبر حدیث است که به مشروعیت قسم صراحت دارد، از جمله، این حدیث پیامبر ۵ که میفرماید: «وَإِنِّي وَاللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَىٰ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا كَفَرْتُ عَنْ يَمِينِي، وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ. أَوْ أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَرْتُ عَنْ يَمِينِي».<sup>۴</sup>

«سوگند به خدا من -إن شاء الله- بر چیزی که غیر آن را از آن بهتر ببینم سوگند نمی خورم مگر اینکه (اگر هم خورده باشم حتماً) برای آن کفاره داده و عمل بهتر را انجام داده‌ام و یا (به روایتی دیگر) کار بهتر را انجام داده و برای سوگندم کفاره داده‌ام».

حدیث بیانگر آن است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) خود شان سوگند میخوردند، که دلیل صریحی بر مشروعیت سوگند میباشد، وهمچنان حدیث جواز قسم بر انجام یک عمل یا ترک آن را ثابت میکند، و اینکه قسم تنها به نام خداوند متعال خورده شود، و اگر شخص "حالف" حنث در قسم را بهتر از ادامه آن بداند برایش مستحب است که خود را "حانث" نموده و از قسمش کفاره بپردازد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - سوره تغابن/7.

<sup>۲</sup> - سوره سبأ/3.

<sup>۳</sup> - قرطبی، الجامع لاحکام القرآن (224/8).

<sup>۴</sup> - متفق علیه: أخرجه البخاری صحیح البخاری، باب قول الله عزوجل، لا یؤاخذکم الله .. (2444/6، رقم 6249) ، ومسلم (1270/3، رقم 1649)

<sup>۵</sup> - ابن حجر، فتح الباری (647/11).

در روایتی از ابن عمر م آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با کاروانی یکجا شدند که عمر ا در آن کاروان حضور داشت در آن کاروان افرادی بودند که به پدران شان قسم میخوردن رسول الله ه فرمودند «**الا ان الله ينهاكم ان تحلفوا بأبائكم ، من كان حالفا فليحلف بالله عزوجل او ليصمت**».<sup>1</sup>

«با خبر باشید خداوند متعال شما را منع میکند اینکه به پدران تان سوگند بخورید، اوسپس فرمودند اگر ضرور باشد کسی سوگند بخورد باید به خداوند جل جلاله سوگند بخورد، یا ساکت باشد».

ظاهر این حدیث جواز سوگند را ثابت میکند البته با تخصیص سوگند به خداوند متعال زیرا قسم خوردن به یک شیئی مستلزم تعظیم آن است وعظمت خاصه خداوند متعال میباشد.<sup>2</sup>

### دلیل مشروعیت یمین از اجماع:

فقهاء مذاهب و تمام امت اسلامی بر مشروعیت یمین (سوگند) و جایز بودن احکام آن اجماع دارند.<sup>3</sup>

بعضی ها گفته اند سوگند یاد کردن، کلاً مکروه است و با توجه به این آیه مطلقاً ناپسند است: که الله متعال فرموده است {**وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ**}.<sup>4</sup> «و خدا را آماج سوگندهای خویشان نکنید».

ولی این نظریه به خاطر اینکه در آیات متعدد قرآن کریم به قسم حکم شده و پیامبر ه سوگند یاد میکردند، مردود است. از صیغه ها و جمله های مخصوص قسم، آنهایی هستند که در قسمت قبل گفتیم و نیز این سوگند پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که فرمود: «**يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا ، وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا**».<sup>5</sup>

«ای امت محمد، قسم به خدا که اگر آنچه را که من میدانم، شما هم میدانستید، بسیار گریه میکردید و کم می خندیدید».

اگر سوگند خوردن مکروه بود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیشتر از هر کسی دیگری از آن دوری میکرد، بلکه سوگند به خدا تعظیم و بزرگداشت او است و در آن برای حالف، اجر و پاداش نیک میباشد. و اما معنای این آیه ی شریفه که میفرماید: {**وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ**}.

«و خدا را آماج سوگندهای خود نکنید».

1- متفق علیه، صحیح البخاری باب لا تحلفوا بأبائکم ج 20/ص 328.

2- نووی، المنهاج شرح صحیح مسلم (108/11).

3- ابن قدامه، المغنی: (ج 8، ص 679).

4- سوره بقره 224.

5- اخرج البخاری، باب کیف كان یمین النبی صلی الله علیه وسلم. (ج، 20/ص 313).

این است که سوگندهایتان به خدا وند متعال را، سدّ راهتان در نیکوکاری و تقوا و اصلاح بین مردم نگردانید، به این صورت که، کسی به خدا سوگند بخورد که فلان عمل خیر یا تقوا یا نیکی را انجام ندهد سپس به دلیل این سوگند از کار نیکی که بر انجام ندادن آن سوگند خورده امتناع ورزد تا آن را نشکند. پس آیهی فوق از این کار نهی کرده است.<sup>۱</sup>

پس خود سوگند خوردن با توجه به دلایلی که ذکر کرده شد مشروع و جایز است و مکروه نمی باشد بلکه امر مکروه، به دلیل این آیهی کریمه که میفرماید: {وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ}.<sup>۲</sup>

«از فرومایه ای که بسیار سوگند می خورد پیروی مکن.» پیروی یا پذیرفتن حرف های نامشروع کسانی است که میخواهند با قسم آن را مشروعیت ببخشند میباشد.

در آیت بیان افراط و زیاده روی در سوگند خوردن است، زیرا که در این آیه ذمّ و ملامتی برای کسی است که زیاد سوگند می خورد که کراهیت آن را میرساند و یا اینکه میخواهد فعل نامشروعی را ثابت کند.

یمین (سوگند) یکی از دلایل اثبات دعوا در محکمه هست اگر مدعی بر ثبوت دعوی خود شاهد و بینه نداشته باشد قاضی میتواند مدعی علیه را سوگند بدهد اگر مدعی علیه از سوگند انکار کند قضیه به نفع مدعی فیصله میشود و اگر مدعی علیه سوگند بخورد حق به جانب او است در این مورد احادیث زیادی وارد شده است که در مطالب ذیل بررسی میشوند.

### مطلب سوم - احادیث وارده در مورد دعوی:

مقصد از این بحث بررسی احادیثی است که در مورد دعواها و قضایایی وارد شده اند که عمل نمودن به آن احادیث در قضاء در قضایایی که به محکمه مطرح شود برای قاضی لازمی میباشد.

1- از صحابی به نام وائل بن حجر قضیه ی چنین بیان شده است او گفته است مردی از حضرموت و مردی از قبیله کنده نزد رسول (صل الله علیه وسلم) آمدند، حضرمی گفت ای رسول خدا این مرد بر زمین من که ملک پدرم بود تسلط نموده است مردی گفت آن زمین من و در تصرف من است که در آن زراعت میکنم او در آن زمین هیچ حقی ندارد رسول الله ه برای مرد حضرمی گفتند: «أَلَيْكَ بَيِّنَةٌ قَالَ لَا قَالَ فَأَنَّكَ يَمِينُهُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ فَاجِرٌ لَا يُبَالِي عَلَى

<sup>۱</sup> - ابن قدامه : المغنی: (ج ۸، ص ۶۷۹).

<sup>۲</sup> - سوره قلم / 10.

مَا حَلَفَ عَلَيْهِ وَلَيْسَ يَتَوَرَّعُ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَ لَيْسَ لَكَ مِنْهُ إِلَّا ذَلِكَ فَانْطَلَقَ لِيَحْلِفَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَدْبَرَ أَمَا لِنِ حَلَفَ عَلَى مَالِهِ لِيَأْكُلَهُ ظُلْمًا لِيَلْقَيْنَ اللَّهَ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ»<sup>1</sup>.

«آیا تو شاهی داری گفت نه خیر! فرمودند برای تو است سوگند او حزر می گفت: این مرد فاسدی هست درانصورت او پرواهی نمیکنند و قسم میخورد! واو از هیچ چیزی نمیپرهیزد! فرمودند برای تو غیر از این راه دیگری نیست (غیر از اینکه او قسم بخورد) او روان شد تا اینکه قسم بخورد، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند آگاه باشید اگر او به ناحق سوگند بخورد تا اینکه مال آن را به ظلم و ناحق بخورد خداوند متعال را در حال ملاقات میکند که خداوند از او روی گردانیده است.

### حکم قضایی حدیث:

- 1- کسیکه ملکیت عقاری را در اختیار داشته باشد او نسبت به مدعی که زمین در اختیارش نیست ذی حق میباشد.
  - 2- اگر مدعی علیه دعوی مدعی را نپذیرد لازم است که سوگند بخورد.
  - 3- البته شاهد و ثبوت بر تصرف مقدم میباشد (اگر مدعی شاهد و سندی برای ثبوت دعوا داشته باشد تصرف در اختیار داشتن شیئی مورد منازعه) دلیل ذی حق بودن شده نمیتواند
  - 4- سوگند مدعی علیه ولو ناحق هم باشد همچو سوگند برحق پذیرفته میشود.
  - 5- اگر یکی از خصومت کننده ها در جریان دعوا دیگری را فاجر، ظالم و غیره .. خطاب نماید ممکن است او چنین باشد قاضی نباید او را تهدید نماید.<sup>2</sup>
  - 6- برخی از فقهاء به استدلال از این فرموده رسول الله <sup>5</sup> (لیس لک منه الا ذالک) گفته اند قاضی در صورت نبودن بینه به علم خود حکم کرده نمیتواند زیرا رسول الله <sup>5</sup> حجت حکم قضایی را در بینه و قسم منحصر نموده اند.<sup>3</sup>
- 2- حدیثی را امام بخاری و نسایی از ابوهریره <sup>1</sup> روایت نموده اند او گفته است: « **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَضَ عَلَى قَوْمِ الْيَمِينِ فَأَسْرَعُوا فَأَمَرَ أَنْ يَسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ أَيُّهُمْ يَحْلِفُ**»<sup>4</sup>.
- «نبی کریم <sup>5</sup> بر مردمی سوگند خوردن را پیشکش نمودند آنها در قسم خوردن سرعت کردند حکم دادند که در میان آنها در قسم خوردن قرعه انداخته شود که کدام یکی سوگند بخورند.

1- اخرجہ مسلم باب وعید من اقتطع مال امرء مسلم بيمين فاجر، (ج 1/ص 337). و غیره بهذا اللفظ.

2- نووی: المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج. (2/159-160).

3- قرافی: أنوار البروق في أنواع الفروق. (44/4).

4- اخرجہ البخاری، باب اذا تسارع قوم في اليمين، (9/168) والنسائي في الكبرى، ج 3/ص 487).

3- در حدیثی به نقل از ابوهریره رضی الله عنه آمده است او گفته است دو مردی بر سر چیزی با هم خصومت نموده نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمدند و هیچ یکی ثبوتی نداشت رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: «اسْتَهْمَا عَلَى الْيَمِينِ مَا كَانَ أَحَبًّا ذَلِكَ أَوْ كَرِهًا»<sup>1</sup>.

«در میانشان رأی گیری نمائید که کدام یکی سوگند خوردن را میپسندند یا نمیپسندند.

4- در حدیثی از سعید بن مسیب رحمه الله بدون واسطه صحابی نقل شده است او گفته است دو مردی با هم در مورد چیزی خصومت داشتند هر دو نزد رسول الله ه آمدند هر یکی با خود شاهی عادل داشتند: «فَسَهَمَ بَيْنَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْضِي بَيْنَهُمَا»<sup>2</sup>.

«رسول الله (صل الله علیه وسلم) اجنس مورد نزاع را [در میان آن دو به دو حصه تقسیم نمودند و گفتند الهی خودت در میان آن دو حکم کرده ی.

### حکم قضایی این سه حدیث:

1- از این احادیث یک اصل قضایی برمیآید و آن اینکه اگر منازعه برسر اجناس و اعیان باشد متنازعین شاهد و بینه دارند یا ندارند، یا یکی شاهد دارد دیگری ندارد، و یا هر دو شاهد و بینه دارند، و مورد دیگر اینکه جنس مورد نزاع را در اختیار دارند یا ندارند و یا اینکه جنس مورد نزاع در قبضه و تصرف یکی می باشد نه هر دو به اساس این اصل در کتب معتمد ایمه مذاهب چهار صورت قضایی بیان شده است:

**صورت اول:** اگر متنازعین هر دو بینه و شاهد داشته باشند و جنس مورد نزاع در اختیار هر دو باشد در این صورت فقهاء حنفی و حنبلی به استدلال از حدیث ابو موسی اشعری گفته اند جنس مورد نزاع برابر در میان شان تقسیم میشود.<sup>3</sup>

**صورت دوم:** هر دو شاهد داشته باشند اما جنس مورد منازعه در اختیار آنها نباشد، برابر اینکه جنس مورد نزاع در اختیار یکی آنها بوده یا در اختیار شخص دیگری باشد اما او ادعای آن دو را انکار نکند، در

<sup>1</sup> أخرجه أبو داود باب الرجلين يدعيان شيئاً وليست لاحدهما بينة ج 16/10 والنسائي في الكبرى (487/3) این حدیث صحیح است زیرا در سند این حدیث شخصی به نام ابن عروبه است و یزید بن زریع و خالد بن حارث و عبدالاعلی از او حدیث شنیده اند و شیخین از طریق ابن عروبه توسط همین اشخاص حدیث روایت کرده اند. الكواكب النيرات ص(37)

<sup>2</sup> اگرچه این حدیث را أبو داود در جمع مراسیل آورده است اما برخی از محدثین مراسیل سعید بن مسیب صحیح قرار داده اند و طبرانی این حدیث را به طریق دیگری نقل نموده و به ابوهریره رض نسبت نموده است أخرجه الطبراني في الأوسط ح(3985).

<sup>3</sup> - ابن عابدین: رد المحتار على الدر المختار (577/5) وكشاف القناع عن متن الإقناع للبهوتي (391/6)- (392).

اینصورت فقهاء شافعی و برخی از حنابله به استدلال از حدیث سعید بن مسیب گفته اند در میان متنازعین قرعه انداخته میشود اگر قرعه به نام هریکی بر آمد به حق آن حکم کرده میشود.<sup>۱</sup>

وفقهاء حنفی و برخی از فقهاء مالکی گفته اند در اینصورتهم به استدلال از حدیث سعید بن مسیب جنس مورد نزاع در میان هردو برابر تقسیم میشود زیرا تسلط برعین مورد نزاع معتبر نبوده و هردو برای ثبوت ادعای شان بینه در اختیار دارند.<sup>۲</sup>

**صورت سوم :** جنس مورد نزاع در اختیار هردو باشد اما هیچ یکی برای ثبوت دعوا شاهد و ثبوتی نداشته باشند، در اینصورت بعضی از علماء به استدلال از لفظ حدیث ابو موسی رض گفته اند جنس مورد نزاع در میان هردو تقسیم میشود در صورتیکه قسم به هردو عرضه میشود اگر هردو قسم بخورند، زیرا در چنین حالتی قول صاحب ید (کسیکه جنس مورد نزاع در اختیارش) است قبول کرده میشود و قبضه هردو در جنس برابر است، و اگر هردو از قسم خوردن انکار کنند هر کدام آنچه را مستحق میشوند که در اختیار دیگرشان است.<sup>۳</sup>

**صورت چهارم :** جنس مورد نزاع در اختیار هردو نبوده و هیچ یکی به ادعای خود بینه و شاهدی نداشته باشند، در اینصورت به استدلال از حدیث ابو هریره رض در یک قولی از فقهاء شافعی آمده است در میان متنازعین در مورد سوگند خوردن قرعه انداخته میشود کسیکه قرعه به نامش برآید قسم داده میشود اگر قسم بخورد جنس مورد نزاع را مستحق میگردد.<sup>۴</sup>

واز نظر جمهور فقهاء (حنفی-مالکی و حنبلی) و در یک قولی از فقهاء شافعی به استدلال از حدیث سعید بن مسیب رحمه الله آمده است جنس مورد نزاع در میان هردو تقسیم کرده میشود و هیچ یکی قسم داده نمیشود.<sup>۵</sup>

در کل از نظریات فقهاء بر میآید که در صورت در اختیار داشتن جنس مورد نزاع به هیچ حالتی به خاطر سوگند قرعه انداخته نمیشود.

<sup>۱</sup> - بهوتی : شرح منتهی الإرادات (561/3) وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (326/10).

<sup>۲</sup> - زيلعى : تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق (316-315/4) منح الجليل شرح مختصر خليل لعليش (544/8) والمغني لابن قدامة (251/10) وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (326/10).

<sup>۳</sup> - ابن قدامة : المغني (247-246/10).

<sup>۴</sup> - هيتمي : تحفة المحتاج في شرح المنهاج. (326/10).

<sup>۵</sup> - زيلعى : تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق. (316-315/4) ومنح الجليل شرح مختصر خليل لعليش (544/8) وشرح منتهی الإرادات للبهوتي (556/3) وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (326/10).



-در صورتیکه برای ثبوت یک دعوا و مشخص نمودن جانب حکم در دعوا دلیلی وجود نداشته باشد قرعه راه حل در تعیین شخص یا تعیین حصه و نصیب از میان امثالش میباشد.<sup>1</sup>

-هرگاه مصلحتی برای تعیین شخص یا تعیین حق در یک جحت وجود داشته باشد از نظر جمهور فقهاء قرعه جایز نمیشود زیرا قرعه در چنین حالت سبب ضیاع حق و مصلحت میشود و اگر حقوق و مصالح با هم برابر باشند در صورت به میان آمدن نزاع قرعه راه حل بوده میتواند تا اینکه قناعت متنازعین فراهم شود و کدورت ها از بین برود و به خاطر حصول اتمننان در قضایای مبهم قرعه مشروع میباشد.<sup>2</sup>

در حدیثی به نقل از زید بن ارقم آمده است: « او گفته است روزی در نزد رسول الله ۵ نشسته بودم، مردی یمنی آمد گفت سه شخصی از باشنده های یمن نزد علی آمدند که در مورد یک طفل نزاع داشتند! و هر سه آنان در حالت طهر با کنیزی مجامعت کرده بودند علی رض برای دو تن آنان گفت: «طَبِيبًا بِالْوَالِدِ لِهَذَا فَعَلِيًّا<sup>3</sup> ثُمَّ قَالَ لِاتْنَيْنِ طَبِيبًا بِالْوَالِدِ لِهَذَا فَعَلِيًّا فَقَالَ أَنْتُمْ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ<sup>4</sup> إِنِّي مُقَرَّعٌ بَيْنَكُمْ فَمَنْ قَرِعَ فَلَهُ الْوَالِدُ وَعَلَيْهِ لِصَاحِبِيهِ ثُلَاثُ الدِّيَةِ<sup>5</sup> فَأَقْرَعُ بَيْنَهُمْ فَجَعَلَهُ لِمَنْ قَرِعَ فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَدَتْ أَصْرَاسُهُ أَوْ نَوَاجِدُهُ»<sup>6</sup>.

«این طفل برای این شخص مبارک باشد (باشنیدن این حکم دو تن دیگر) خشمگین شدند، و سپس برای یکی از دوتن گفت این طفل مبارکت باشد "بازهم" دو تن دیگر خشمگین شدند، و سپس به فرد سومی گفت این طفل مبارکت باشد "بازهم دوی دیگر" خشمگین شد، سپس علی گفت شما شرکائی هستید که در هر صورت اختلاف میکنید! [بناء من در میان] شما قرعه میاندازم گسیکه قرعه به نام او برآید طفل از اوست و بالای او لازم است دو ثلث قیمت "کنیز" را با دو دوستش بپردازد، علی رض قرعه انداخت و طفل را به کسی داد که قرعه به نام او برآمده بود، [اروی میگوید] رسول الله ۵ (باشنیدن این قضیه) خندیدند تا آنکه دندانهای نواجز شان آشکار شد.

1 - تفسیر القرطبي (87 / 4).

2 - ابن فرحون: تبصرة الحكام (2 / 106)، والقواعد لابن رجب ص 348.

3- فعليا : ای غضبا (وقتیکه علی رض طفل را به یکی حکم نمود دوی دیگر شان خشمگین شدند، خلیل بن احمد فی کتاب العین (275/6).

4- متشاکسون ، به معنای "مختلفون و متنازعون" (شما شرکاء هستید که در هر صورت نزاع و اختلاف میکنید! ابن الاثیر النهایة فی غریب الحدیث (2/494).

5- مراد از دیت قیمت کنیزی است که آنها با او مجامعت کرده بودند (علی رض گفت در میان شما قرعه میاندازم کسیکه قرعه به نام او برآید طفل از او میشود و دو ثلث قیمت کنیز را به دو شخص دیگر بپردازد، مسند الحمیدی (2/345).

6- أخرجه أحمد (374/4) وأبو داود، باب من قال بالقرعة اذا تنازعا" .. (6/ص 189). ح (2780) والنسائي (182/6، 183) وأخرجه الحاكم في المستدرک باب انتم شرکاء متشاکسون" .. (ج 6/ص 446). تابعه علی ذلك الحدیث ثلاثة من الثقات فهذا الحدیث إذا ، صحیح ولم یخرجاه.

**حکم قضایی حدیث :**

از این حدیث برمیآید که اگر در مورد نسب در میان دو یابیشتر از آن اختلاف پیدا شود واضح است که حقیقت حال در چنین حالت نه برای متنازعین معلوم است و نه به کسی دیگری که شهادت دهد قرعه راه حل منازعه میباید البته اگر خانمی که طفل مورد نزاع از او به دنیا آمده است کنیز باشد متنازعین چند تنی که باشند قیمت آن کنیز در میانشان تقسیم میشود و کسیکه به قرعه طفل به حکم شود کنیز ام الولد او بوده سهم افراد دیگر را از قیمت آن بپردازد.<sup>1</sup>

6- در حدیثی به نقل از عبدالله بن عمرو رسول الله فرمودند: «إِذَا ادَّعَتِ الْمَرْأَةُ طَلَقَ زَوْجِهَا فَجَاءَتْ عَلَى ذَلِكَ بِشَاهِدٍ عَدْلٍ اسْتُخْلِفَ زَوْجُهَا فَإِنْ حَلَفَ بَطَلَتْ شَهَادَةُ الشَّاهِدِ وَإِنْ نَكَلَ فَنُكُلُهُ بِمَنْزِلَةِ شَاهِدٍ آخَرَ وَجَازَ طَلَاقُهُ».<sup>2</sup>

«هرگاه زن ادعا نماید که شوهرش او را طلاق داده است و به این ادعای اش شاهد عادل بیآورد [شوهر منکر باشد] شوهرش سوگند داده میشود اگر شوهر سوگند خورد شهادت شاهد باطل میشود و اگر از سوگند خوردن انکار کرد انکارش به منزله شاهد دیگر (به نفع زن) قرار میگیرد و طلاقش جایز میشود (ادعای خانمش ثابت گردیده به طلاق حکم کرده میشود).

**حکم قضایی حدیث :**

1- ابن قیم رحمه الله قولی را به مقتضای ظاهر این حدیث از امام مالک رحمه الله نقل نموده است که او نکول از سوگند را از طرف شوهر به حیث یک شاهد معتبر دانسته است و گفته است که شاهد و نکول از سوگند دو سبب مختلف از دو جهت بوده که جانب مدعی را تقویت میبخشد لذا نکول به حیث یک شاهد قرار گرفته و به آن حکم کرده میشود.<sup>3</sup>

2- زیلعی<sup>4</sup> رحمه الله گفته است «به اتفاق ایمة مذاهب اربعه طلاق به یک شاهد ثابت نمیشود، و نیز زن همراه بایک شاهد به خاطر اثبات دعوا اش سوگند داده نمیشود اما بنا به قول جمهور فقهاء شوهر سوگند داده میشود اگر سوگند بخورد دعوی زن باطل میگردد و اگر شوهر از سوگند خوردن انکار کند

1 - ابن حزم : المحلی. (150-148/10).

2 - أخرجه ابن ماجه، باب الرجل یجهد الطلاق، ج6/ص 206. قال البوصیری (125/2) : هذا إسناد حسن رجاله ثقات . وأخرجه أيضًا : الدارقطنی (64/4) والدیلمی (331/1 ، رقم 1315).

3 - ابن قیم : الطرق الحکمیة ص (134)

4- زیلعی، عثمان بن علی بن محجن ، فخر الدین الزیلعی در سال (743) هـ در قریه به نام زیلع از مربوطات سومال به دنیا آمده است فقیه حنفی مذهب و شارح کنز الدقائق میباشد به قاهره رفته در آنجا مصروف تدریس و افتاء شده است یکی از علماء ماهر در علم فقه، نحو و علم فرائض بوده است و تصنیفاتی از او به جامانده است که مشهورترین آنها عبارتند از: ( ( نصب الرایة ) ) ( ( تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق ) ) و ( ( الشرح علی الجامع الكبير ) ) (الأعلام للزركلي 4 / 373 ؛

فقهاء حنفی و مالکی گفته اند بنا به نکول از سوگند حکم کرده میشود و شاهد در حکم کدام تأثیری ندارد، و فقهاء شافعی گفته اند در صورت انکار شوهر از سوگند قسم به زن که مدعی است بر میگردد اگر زن سوگند خورد طلاق واقع میشود اگر انکار کرد دعوایش باطل میگردد.<sup>1</sup>

7- در حدیثی قضیه قتل عبد الله بن سهل<sup>1</sup> در خیبر چنین نقل شده است: «سهل بن سعد ورافع بن خدیج گفته اند: عبد الله فرزند سهل بن زید و محیصه بن مسعود بن زید از مدینه بیرون شدند و به خیبر رفتند و در آنجا آن دو از هم جدا شدند محیصه همسفر خود را که عبدالله بن سهل بود در جایی یافت که کشته شده بود او را دفن کردند و سپس سهل<sup>1</sup>، و حویصه بن مسعود و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول الله<sup>5</sup> آمدند عبد الرحمن بن سهل رض که سنا خورد بود خواست که قبل از پدرش و حویصه<sup>1</sup> صحبت کند رسول الله<sup>5</sup> برایش گفتند که حق بزرگ سالان را رعایت کند او خاموش شد: «فَتَكَلَّمَ صَاحِبَاهُ وَتَكَلَّمَ مَعَهُمَا فَذَكَرُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقْتَلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُمْ أَتَخْلِفُونَ خَمْسِينَ يَمِينًا فَتَسْتَحِقُّونَ صَاحِبِكُمْ أَوْ قَاتِلِكُمْ قَالُوا وَكَيْفَ نَخْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ قَالَ فَنُبْرِنُكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ يَمِينًا قَالُوا وَكَيْفَ نَقْبَلُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْطَى عَقْلَهُ<sup>2</sup>»<sup>3</sup>.

«هردوی آنان در مورد صحبت کردند و قضیه کشته شدن عبد الله بن سهل را را به رسول الله (صل الله علیه وسلم) یاد آوری نمودند رسول الله (صل الله علیه وسلم) برای آنان گفتند آیا شما پنجاه بار سوگند میخورید! درانصورت قاتل تانرا مستحق خواهید شد، آنان گفتند چگونه سوگند بخوریم در حالیکه ما شاهد آن قتل نیستیم فرمودند درانصورت یهودی های [خیبر که شما قتل را بالای آنان ادعی دارید] با پنجاه بار سوگند خوردن خود را تبرئه میکنند! گفتند سوگند یک مردم کافر را چگونه میتوانیم بپذیریم و قتیکه رسول الله (صل الله علیه وسلم) وضعیت را مشاهده نمودند دیت [مقتول] را [از بیت المال] پرداختند.

### حکم قضایی حدیث:

1- حدیث دلیل مشروعیت قسامت در قضایای قتلی میباشد که قاتلش معلوم نباشد،

<sup>1</sup> - زیلعی: تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق للزیلعی (299/4) وأسنی المطالب شرح روضة الطالب لזکریا الأنصاری (274/3)، والمغنی لابن قدامة (387/7).

<sup>2</sup> - مراد از عقل دیت است زیرا معنای عقل ریسمانی است که به آن شتر هارا مینندند و اصل در دیت آن است که از شترها پرداخته شود و نسبت دیت به عقل به مناسبت آن است که شترهای که در دیت پرداخته میشوند با ریسمان ها بسته به اولیای مقتول تسلیم میگردد. النهایة فی غریب الحدیث لابن الأثیر (278/3).

<sup>3</sup> أخرجه مسلم، باب القسامة، ج 9/ص 2) وغیره من طرق یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار عن سهل بن أبی حثمة ورافع بن خدیج.

2-جمهور فقهاء از این حدیث به بطلان قسامت در صورت متعذر بودن آن استدلال کرده اند (در صورت تعذر قسامت باطل گردیده و به آن عمل نمیشود).<sup>1</sup>

مطلب چهارم- احادیث وارده در مورد ایمان:

1-در حدیثی به نقل از ابن عباس رضی الله عنه آمده است: «عن ابن أبي مليكة قال كتبت إلى ابن عباس فكتب إلي إن النبي صلى الله عليه وسلم قضى أن اليمين على المدعى عليه».<sup>2</sup>  
«از ابن ابی ملیکه نقل شده است او گفته است به ابن عباس نوشتم او در جوابم نوشت که نبی کریم ه حکم صادر نمودند که قسم بر مدعی علیه است.

و در یک لفظ دیگری که امام مسلم روایت کرده آمده است: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ لَادَّعَى نَاسٌ دِمَاءَ رِجَالٍ وَأَمْوَالَهُمْ وَلَكِنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ».<sup>3</sup>  
«اگر هر دعوی مردم برایشان داده شود البته که مردمانی خون مردمی ومالهایشان را ادعا میکردند لکن برمدعی علیه قسم است .

و در لفظ دیگری همین حدیث آمده است «كَانَتْ جَارِيَتَانِ تَخْرُزَانِ بِالطَّائِفِ فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَيَدُهَا تَدْمَى فَرَعَمَتْ أَنَّ صَاحِبَتَهَا أَصَابَتْهَا وَأَنْكَرَتْ الْأُخْرَى فَكَتَبَتْ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أُعْطُوا بِدَعْوَاهُمْ لَادَّعَى نَاسٌ أَمْوَالَ نَاسٍ وَدِمَاءَهُمْ فَادَّعَاهَا وَاتُّلُ عَلَيْهَا هَذِهِ الْآيَةُ. فَإِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلَيْكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ. 4 حَتَّى خَتَمَ الْآيَةَ فَدَعَوْتَهَا فَتَلَوْتُ عَلَيْهَا فَأَعْتَرَفَتْ بِذَلِكَ فَسَرَّهُ».<sup>5</sup>

ابن ابی ملیکه گفته است « دو دختری در طائف خیاطی چرم را میکردند یکی آنها از اطاقی که بودند] بیرون شد در حالیکه از دستش خون میریخت او فکر میکرد که همکارش این حالت را بالای او آورده است وآن انکار میکرد به ابن عباس در مورد نوشتم او در جواب نوشت که رسول الله ه حکم صادر نمودند که بر مدعی قسم است ،اگر مردم طبق دعوایشان داده شوند البته مردمانی میبودند که مالها و خون های مردم دیگر را ادعا میکردند [وسپس ابن عباس رض ا به آن دختر این آیت را تلاوت کن « کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی ( از

1 - نووی : المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (143/11).

2 - اخرجه البخاری: باب اذا اختلف الاراهن والمرتهن" ج 8/ص 434.

3 -اخرجه مسلم ،باب اليمين على مدعى عليه، ج 9/ص 97.

4 -سوره آل عمران/77.

5 -اخرجه النسائي في السنن،باب عظة الحاكم على اليمين، ج 16/ص 289.

مادیات و مقامات دنیوی هر اندازه هم در نظرشان بزرگ و سترگ جلوه گر شود ( بفروشد ، بهره ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با ایشان در آخرت ( با مرحمت ) سخن نمی گوید ، و به آنان در قیامت ( با محبت ) نمی نگرد ، و ایشان را ( از کثافات گناه ) پاک نمی سازد ، و عذاب دردناکی دارند .

### حکم قضایی حدیث:

- 1- از این حدیث برمیآید قول مدعی در آنچه که دعوا داشته باشد به مجرد دعوا قبول کرده نمیشود بلکه برای تصدیق دعوا اش به بینه ودر نبود آن به تصدیق مدعی علیه نیاز دارد.
  - 2- قسم در هر صورت متوجه مدعی علیه میشود طوری که نظر جمهور فقهاء است.<sup>1</sup>
  - 3- فقهاء حنفی وحنبلی به استدلال از این حدیث گفته اند از اینکه قسم به جانب مدعی علیه حصر شده است در صورت نکول مدعی علیه به مدعی رد نمیشود.<sup>2</sup>
- این حدیث در بیان قضیه فوق حدیث صحیح است که به این الفاظ آن را امام مسلم و برخی دیگری از محدثین روایت کرده اند اما شاهد دیگری برآن وجود دارد که به الفاظ متفاوت و ترتیب دیگری آن را امام بخاری رحمه الله به نقل از عبدالله ابن مسعود روایت کرده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «**من حلف علی یمین وهو فیها فاجر لیقتطع بها مال امرئ مسلم لقی الله وهو علیه غضبان قال فقال الأشعث فی والله کان ذلك کان بینی و بین رجل من الیهود أرض فجحدنی فقدمته إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ألك بینة قلت لا قال فقال للیهودی احلف قال قلت یا رسول الله إذا یحلف ویذهب بمالی فأنزل الله تعالی.<sup>3</sup> { إن الذین یشترون بعهد الله وأیمانهم ثمنا قلیلا }**
- «کسی سوگندی بخورد که او در آن سوگندش دروغ گو باشد تا اینکه به آن سوگند مال مسلمانی را بدست بیاورد خداوند را به حالتی ملاقات میکند که بر او خشمگین است، عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه میگوید [با شنیدن این حدیث] اشعث رضی الله عنه گفت به خدا قسم این

<sup>1</sup> - نووی: المنهاج فی شرح مسلم بن الحجاج. (2/12).

<sup>2</sup> - طحاوی: شرح معانی الآثار (149/4)، والمغنی لابن قدامة (217/10)، وجامع العلوم والحکم لابن رجب ص(315).

<sup>3</sup> - اخرجہ البخاری: باب کلام الخصوم بعضهم فی بعض، ج 8/ص 264.

ا فرموده رسول الله (صل الله عليه وسلم) [ در باره من بود! این قضیه در میان من و مرد یهودی بود رسول الله (صل الله عليه وسلم) به من گفتند: آیا تو شاهی داری؟ گفتم خیر! پس به یهودی گفتند سوگند بخور او گفت گفتم ای رسول خدا درانصورت او قسم میخورد و مال مرا میبرد پس خداوند این آیت را نازل نمود،

2- امام ترمذی حدیثی را از عبدالله بن عمرو نقل کرده است او گفته است رسول الله ه در خطبه حجة الوداع فرمودند: «**الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ**»<sup>1</sup>.

«ثبوت برمدعی و سوگند برمدعی علیه است.»

گرچه این حدیث طوریکه امام ترمذی گفته است ضعیف است اما مفهومی که در آن آمده عین مفهوم است که در روایت ابن عباس<sup>1</sup> و قضیه ابن ملیکه آمده است مرآوردی رحمه الله یکی از فقهاء حنبلی بعد از ذکر این روایت گفته است «این روایت متضمن این است که اسناد و بینه ی خارج از قضیه بر بینه داخل قضیه که سوگند مدعی علیه است مقدم میباشد»<sup>2</sup>.

این روایت به همین لفظ از جمله روایات مشهور در میان مردم است اما این حدیث را از جمع چهار کتب سنن غیر از امام ترمذی هیچ یکی روایت نکرده اند و روایات دیگری هم به همین معنا نقل شده اند که تمام شان ضعیف بوده غیر از دو حدیثی که از عبد الله ابن مسعود<sup>1</sup> و زید بن ثابت نقل شده است حدیث ابن عمر<sup>2</sup> را به لفظ «**أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ أَوْلَى بِالْيَمِينِ إِلَّا أَنْ تَقُومَ بَيْنَةٌ**»<sup>3</sup>.

«نبی کریم ه فرمودند مدعی علیه به سوگند خوردن ذی حق است اگر بینه ی قایم نشود (ثبوتی وجود نداشته باشد)

<sup>1</sup> - أخرجه الترمذی باب ماجاء ان البينة على المدعى ج 5/ص 183. ح (1341) این حدیث را امام ترمذی از طریق محمد بن عبید الله عززمی از عمرو بن شعیب به همین لفظ روایت نموده و گفته است "هذا حدیث فی إسنادة مقال و محمد بن عبید الله العززمی یضعف فی الحدیث من قبل حفظه ضعفه ابن المبارک و غیره".

<sup>2</sup> - المرآوردی، علاء الدین ابی الحسین بن سلیمان، [ت 985هـ] ط، (1400)، الإنصاف، هـ ق دار احیاء التراث العربی بیروت الطبعة الثانية. ج 11/ص 280.

<sup>3</sup> - أخرجه الدارقطني فی سننه (218/4-219) و ابن حبان فی صحیحه (340/13-341) من طریق محمد بن عمر بن هیاج عن یحیی بن عبد الرحمن الأرحبی عن عبیدة بن الأسود عن القاسم.

وحدیث زید بن ثابت به لفظ «من طَلَبَ طَلْبَةً<sup>1</sup> بِغَيْرِ شُهَدَاءَ فَالْمَطْلُوبُ هُوَ أَوْلَى بِالْيَمِينِ»<sup>2</sup>. «کسی حاجتی را بدون شاهد طلب نماید کسیکه از او طلب حاجت شده هست به سوگند خوردن لایق است (بهتر است که مطلوب علیه سوگند داده شود)

3- حدیثی را حاکم در در مستدرک از نافع از ابن عمر<sup>3</sup> نقل نموده است «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى طَالِبِ الْحَقِّ»<sup>3</sup>.

«او گفته است نبی کریم<sup>5</sup>: قسم را به مطالبه کننده حق برگردانیدند.

ابن عبدالبر رحمه الله در شرح این حدیث گفته است «این حدیث دلیل است بر اینکه در صورت نکول مدعی علیه قسم به مدعی بر گشتانده میشود طوریکه نظر فقهاء شافعی و مالکی میباشد»<sup>4</sup>.

4- در حدیثی به نقل از ابی امامه آمده است رسول الله<sup>5</sup> فرمودند: «مَنْ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَإِنْ قَضِيًّا مِنْ أَرَاكِ»<sup>5</sup>.

«کسیکه به سوگند خوردنش حق مسلمانی را قطع نموده بگیرد به تحقیق خداوند متعال آتش جهنم را به او واجب گردانیده و جنت را بر او حرام کرده است مردی گفت ای رسول خدا اگر چه یک چیز اندکی هم باشد فرمودند: اگر چه چوبی از درخت اراک هم باشد.

5- در حدیثی به نقل از ابن عباس رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای مردی که او را سوگند میدادند فرمودند: «اخْلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا لَهُ عِنْدَكَ شَيْءٌ يَعْني لِلْمُدْعَى»<sup>6</sup> وفي لفظ: "أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الطَّالِبَ الْبَيْتَةَ فَلَمْ تَكُنْ لَهُ بَيِّنَةٌ فَاسْتَحْلَفَ الْمَطْلُوبَ فَحَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلَى قَدْ فَعَلْتَ وَلَكِنْ قَدْ عُفِرَ لَكَ بِإِخْلَاصِ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»<sup>7</sup>.

«قسم بخور به نان خداوندی که هیچ اله و معبودی جز او نیست به اینکه از او (مدعی) نزد تو هیچ چیزی نیست. و در یک لفظ دیگری این حدیث آمده است دو مرد باهم نزاع نموده نزد رسول الله<sup>5</sup> آمدند رسول

<sup>1</sup>-طلبة: بكسر لام به معنای حاجت خواستن: النهاية في غريب الحديث لابن الأثير (131/3).

<sup>2</sup> أخرجه إسحاق بن راهويه في مسنده (417/2)، وابن أبي شيبة في المسند (111-112/1) والطبراني في الكبير (159/5)، الدارقطني (219/4)، والبيهقي في الكبرى (253/10) من طرق عن حجاج بن أبي عثمان الصواف عن حميد بن هلال عن زيد بن ثابت.

<sup>3</sup> -أخرجه الحاكم في المستدرک، باب رد اليمين على طالب الحق، ج16/ص379. وقال هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

<sup>4</sup> - ابن عبدالبر: التمهيد (222/23)، والمغني لابن قدامة (216/10).

<sup>5</sup> -أخرجه مسلم باب من اقتطع حق امرئ مسلم بيمينه.. ج1/ص334.

<sup>6</sup> - أخرجه أبو داود، باب كيف اليمين، (21/10). ح (3138)، والنسائي في الكبرى: (489/3)،

<sup>7</sup> - أخرجه أحمد (253/1) وأبو داود، باب فيمن يحلف كاذبا متعمدا، ج9/ص98 وقال الشيخ الالباني صحيح، صحيح وضعيف سنن ابوداود ج 7/ص275.

الله (صل الله علیه وسلم) از مطالبه کننده (مدعی) تقاضای بینه (شاهد) را نمودند او شاهدهی نداشت پس از مطلوب (مدعی علیه) درخواست سوگند نمودند، او به این عبارت (احلف بالله الذی لاله الا هو) سوگند خورد رسول الله<sup>ه</sup> گفتند بلی (سوگند خوردن اینچنین است) که تو انجام دادی اما تو به اخلاص در قول "لا اله الا الله" آمرزیده شدی.

### حکم قضایی حدیث :

1- حدیث دلیل است براستحاب تغلیظ در قسم زیرا که رسول الله<sup>ه</sup> فرمودند (احلف بالله الذی لاله الا هو).<sup>1</sup>

2- از حدیث برمیآید که حکم به علم آوری قاضی جواز دارد زیرا رسول الله<sup>ه</sup> برای مدعی علیه بعد از سوگند خوردن گفتند (قد فعلت) این کلمه بیانگر قضاء به نفع او علیه خصمش میباشد زیرا در حدیث صراحتی بر حکم وجود ندارد که رسول الله (صل الله علیه وسلم) بعد از سوگند حکم صادر نموده باشند. و در لفظ که حاکم در مستدرک نقل نموده آمده است بعد از سوگند فرمودند: «بَلْ هُوَ عِنْدَكَ، اذْفَعْ إِلَيْهِ حَقَّهُ»<sup>2</sup>.

6- در حدیثی به نقل از ابو هریره آمده است رسول الله<sup>ه</sup> فرمودند «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِطَرِيقٍ يَمْنَعُ مِنْهُ ابْنُ السَّبِيلِ وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِلدُّنْيَا فَإِنْ أَعْطَاهُ مَا يُرِيدُ وَفَى لَهُ وَإِلَّا لَمْ يَفِ لَهُ وَرَجُلٌ سَاوَمَ رَجُلًا بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَأَخَذَهَا»، وفي لفظ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَ وَهُوَ كَاذِبٌ وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطَعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ»<sup>3</sup>.

«سه طبقه مردمی هستند که خداوند به سوی آنها نمیبیند و آنان از گناه پاک نمیسازد و برای آنها عذاب درد آور است مردی که آب اضافی را به راه عام بگزارد که مانع راه گزرها شود و مردی که با مرد دیگری معامله خرید و فروش نماید که هدفش بدست آوردن دنیا باشد، اگر آنچه را که بخواهد برایش بدهد پوره بدهد و اگر او چیزی را برای کسی دیگری بدهد پوره ندهد، و مردی که با شخصی بعد عصر معامله ی را انجام دهد و به خداوند سوگند یاد کند که این جنس برایش به همین مبلغ تمام شده است و قیمت دلخواهش را بگیرد، و در یک لفظ دیگری این حدیث آمده است «سه طبقه مردمی هستند که خداوند به

1 - ابن قدامه: المغني (210/10). نيل الأوطار للشوكاني (200/9).

2 حاکم: المستدرک علی الصحیحین (107/4).

3 - أخرجه البخاري باب من رأى ان صاحب الحوض ... ج 8/ص 189.



سوی آنها نمیبیند و آنان از گناه پاک نمیسازد، مردیکه بریک جنس تجارتی سوگند یاد کند که آن جنس برای او بیشتر از قیمت که به او میدهد تمام شده است درحالیکه او دروغ گو باشد و مردی که بعد از عصر به دروغ سوگند یاد کند تا اینکه به این قسمش مال مسلمانی به دست بیاورد و مردی که آب اضافه از ضرورتش را منع نماید (نگرارد که مردم دیگری از آن استفاده نماید) خداوند متعال [درقیامت] برایش میگوید امروز من فضل من را منع میکنم همانگونه که تو آنچه را که "فاضل از ضرورت بود" و دست آورد تو نبود منع نمودی.

### حکم قضایی حدیث:

1- حدیث دلیل است بر اینکه سوگند به هدف بدست آوردن اموال ولو در هر موردی که باشد حرام است از همین خاطر سختترین وعید برای سوگند دروغ وارد شده است.

2- زمان سوگند را مغلظه میسازد.<sup>1</sup>

7- در حدیثی به نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «مَنْ حَلَفَ عَلَىٰ مِنْبَرِي أَيْمًا تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».<sup>2</sup>

حدیث دلیل است بر اینکه مکان سوگند را مغلظه میسازد. و همین مذهب مالکی شافعی و حنبلی میباشد.<sup>3</sup>

8- قضیه از براء بن عازب رضی الله عنه چنین نقل شده است: «براء بن عازب رضی الله عنه گفته است

یهودی که رویش سیاه کرده شده بود از نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گذشت رسول الله (صلی الله

علیه وسلم) آنان را خواستند و پرسیدند در کتاب تان حد زنا همین گونه میباشد؟ آنها گفتند بلی

سپس مردی را از علماء آنها بود خواستند و فرمودند: «أَشْهَدُكَ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَىٰ مُوسَىٰ

أَهْكَذَا تَجِدُونَ حَدَّ الزَّانِي فِي كِتَابِكُمْ قَالَ لَا وَلَوْلَا أَنَّكَ نَشَدْتَنِي بِهَذَا لَمْ أُخْبِرْكَ نَجْدَهُ الرَّجْمَ وَلَكِنَّهُ كَثُرَ

فِي أَشْرَافِنَا فَكُنَّا إِذَا أَخَدْنَا الشَّرِيفَ تَرَكْنَاهُ وَإِذَا أَخَدْنَا الضَّعِيفَ أَقْمْنَا عَلَيْهِ الْحَدَّ قُلْنَا تَعَالَوْا فَلَنُجْتَمِعَ

عَلَىٰ شَيْءٍ نَقِيمُهُ عَلَى الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ فَجَعَلْنَا التَّحْمِيمَ وَالْجَلْدَ مَكَانَ الرَّجْمِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَوْلُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَكَ إِذْ أَمَاتُوهُ فَأَمَرَ بِهِ فَرَجِمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جِيًّا أَيُّهَا

الرَّسُولُ لَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّ أَوْتَيْتُمْ هَذَا فَخُدُّوهُ يَقُولُ انْتُوا مُحَمَّدًا

<sup>1</sup> - مرآوردی: الإنصاف (120/12)،

<sup>2</sup> - مالك في الموطأ: باب ماجاء في الحنث على منبر النبي ص (295/4)، وأحمد (344/3)، والنسائي في الكبرى (491/3) وابن ماجه ح (2325)، وغيرهم من طريق هاشم بن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص عن عبد الله بن نسطاس عن جابر بن عبد الله وأحرجه الحاكم في المستدرک (176/18) وقال « هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه ».

<sup>3</sup> - عیش: منح الجلیل شرح مختصر خلیل (561-560/8) وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (312-311/10) والإنصاف للمرداوي (120/12).

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنْ أَمَرَكُمْ بِالتَّحْمِيمِ وَالْجُلْدِ فَخُذُوهُ وَإِنْ أَمَرَكُمْ بِالرَّجْمِ فَأَحْذَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۚ فِي الْكُفَّارِ كُلِّهَا»<sup>1</sup>.

«ترا به خدایی که تورات را بر موسی نازل کرده است سوگند میدهم آیا حد زانی را در کتابتان همچنین یافته اید؟ او گفت اگر تو مرا اینچنین سوگند نمیدادی واقعیت را برایت خبر نمیدادم [وسپس میگوید] حد زانی در تورات رجم است اما این [قضیه در میان] اشراف ما زیاد شد بنا برین اگر ما شریفی را به زنا بگیریم او را میگزاییم و اگر ضعیفی را گرفتیم حد زنا را بالای او تطبیق میکنیم! [راوی میگوید] آنان گفتند بیائید بر این توافق میکنیم که حد زنا را بر شریف و ضعیف تطبیق میکنیم به اینصورت که روسیاهی و جلد را به جای رجم قرار میدهیم! رسول الله<sup>ه</sup> فرمودند: الهی من اولین کسی باشم که امر تو را احیاء نمایم و قتیکه آنها امر تو را از بین بردند، سپس به رجم نمودن آن یهودی حکم کردند در این وقت خداوند متعال این آیت را نازل نمود " ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود ( کار کافرانی که ) در کفر بر یکدیگر سبقت می گیرند، [راوی میگوید آن یهودی] میگفت نزد محمد<sup>ه</sup> بروید اگر شمارا به روسیاه کردن و جلد امر کرد آن را بپذیرید! و اگر به رجم فتوا داد از آن بپرهیزید!" در این وقت "خداوند متعال این آیات را نازل کرد " ، هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است ( و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد ) او و امثال او بیگمان کافرند . " ، و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند ، او و امثال او متمرد ( از شریعت خدا ) هستند . و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند ( اعم از قصاص و غیره ) او و امثال او ستمگر بشمارند . تمامی این آیات در باره همین کافران بود.

امام شوکانی . رحمه الله گفته است «این حدیث دلیل است بر اینکه سوگند به الفاظ نسبت به اهل ذمه مغلظه میباشد»<sup>۲</sup>.

1 - أخرجه مسلم ،باب رجم اليهود واهل الذمة فى الزنا ،ج9/ص74 و غیره من طریق عبد الله بن مرة عن البراء بن عازب .

2 - شوکانی : نیل الأوطار ج9/ص225 .

## مبحث دوم

## احادیث وارده در مورد بینات وقراین

## مطلب اول - تعریف بینه ومشروعیت آن:

بینه از بیان به معنای وضاحت دادن آشکار ساختن چیزی وبه معنای دلیل وبرهان، جمعش بینات دلایل واضح وبراهین آشکار و بینونه به معنای جدایی ومفارقت و بین به یای مشدد به معنای واضح وهویدا.<sup>۱</sup>

و بین به سکون یا در میان دو چیز، در این فرموده خداوند متعال: {تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا}.<sup>۲</sup> «دوست دارد که میان او و آنها زمان دوری فاصله می بود.

وبیان، کشف و آشکار شدن چیزی است و معنی آن اعم از نطق است که ویژه انسان است، وسیله تبیین و روشن کردن چیزی را نیز- بیان نامیده اند، عده ای از علماء گفته اند بیان بر دو گونه است: اول- خبر دادن واضح و آشکار و روشن در پدیده ها و اشیائی که در حالی از حالات بآثار صنع خداوند دلالت دارند.

دوم- بیان در معنی خبر خواستن و کشف از چیزی با پرسش کردن، و خبر گرفتن از آن یا با سخن گفتن یا نوشتن یا اشاره کردن.<sup>۳</sup>

## معنای بینه در قرآنکریم:

1- بینه، به معنای شریعت ودین در این فرموده خداوند متعال: {قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ}.<sup>۴</sup>

« بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می کنید ( که در برگیرنده شریعت غرّاً و آشکارا است.

2- بینه، به معنای قرآن و کتابهای آسمانی در این فرموده خداوند متعال: {فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ}.<sup>۵</sup>

بیگمان از سوی پروردگارتان برایتان قرآنی آمده است ( که بیانگر حلال و حرام ) و راهنمای ( مردمان به سوی خیر و صلاح دو جهان ) و رحمت ( خدا برای بندگان ) است

1- مصباح المنیر، ص 177 و فرهنگ معین (441/1).

2- سوره آل عمران/30. ومفردات القرآن، (227/1).

3- اصفهانی: مفردات القرآن (394/1).

4- سوره انعام/57.

5- سوره انعام/157.

3-بینه، به معنای معجزه پیغمبران در این فرموده خداوند متعال: { قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ }<sup>۱</sup>.

هم اینک معجزه بزرگی ( بر صدق پیغمبری من ) از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و ( آن ) این شتر خدا است.

4-بینه به معنای حجت و دلیل در این فرموده خداوند متعال: { مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَن حَيٍّ عَن بَيِّنَةٍ }<sup>۲</sup>.

« و بدین وسیله آنان که گمراه می شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد .

#### تعریف اصطلاحی بینه:

بینه به معنای دلالت واضحه که عقلی باشد یا حسی<sup>۳</sup>. و یا بینه حجت و دلیل قوی<sup>۴</sup>. ابن قیم رحمه الله گفته است بینه در اصطلاح شرع به چیزی گفته میشود که حق و حقیقت را بیان و آشکار نماید. و آن گاهی به صورت شهادت شهود بوده و شاهد به صورت بینه در قضایای عدلی برای ثبوت دعوا یا چهار است مثل حد زنا، یا دو و یا یک مرد و دو زن در سایر قضایایی مالی و غیره.. و یا تنها یک زن مثل قضایای مخصوص زن ها، و گاهی بینه نکول از قسم را گفته میشود، و گاهی به صورت قسم بوده که به مدعی علیه برمیگردد و قسم در بعض قضایا یک بار اجرا میشود و در بعض قضایا چهار بار مثل لعان و در بعض قضایا پنجاه بار مثل قسامت قتل، و گاهی بینه شاهد حال را گفته میشود که عبارت از قرائن در صورتهای زیادی میباشد و گاهی هم بینه مربوط به شخص حاکم میباشد که به صورت علم آوری او عملی میگردد.<sup>۵</sup>

از این تعریف بر میآید که بینه در حقیقت همان شاهد و شهادت است که به غرض اثبات دعوا در مجکمه ارائه میشود اما شهادت خواص و بینه عام است که شامل، هر نوع ثبوت برای دعوا مثل اعتراف به جرم، قسم، نکول از قسم، قراین مثبت به انواع مختلف، اسناد کتبی و علم آوری قاضی میباشد.

#### مشروعیت بینه:

1 -سوره انفال /42.

2 -سوره انفال /42.

3 - اصفهانی: المفردات في غريب القرآن ( ص 68 ) .

4 - مجدوی البرکتی: قواعد الفقه ( 216 ) .

5 -ابن قیم: الطرق الحکمیة، ص 24

بینه از هر نوعیکه باشد برای اثبات دعوا در محکمه و تنفیذ حکم با دلایلی از قرآن کریم و سنت رسول الله  
 ۵ مشروع میباشد (مدعی میتواند برای اثبات ادعای خویش هر نوع ثبوتی داشته باشد)

1- آیه {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ} ۱- «آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت  
 و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد.

2- و آیه {لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ} ۲. «و بدین وسیله آنان که گمراه  
 می شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

3- و آیه: {جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ} ۳. «پیغمبرانشان با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند.

4- و آیه: {يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً} ۴. «ای قوم من! به من  
 بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش  
 پیغمبری است) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطاء فرموده باشد (که نبوت است)

در تمام این آیات کلمه بینه که به معنای (دلیل و حجت) است برای اثبات حق و حقانیت به کار رفته  
 است که مشروعیت ارائه بینه برای اثبات حق را میرساند.

#### دلیل مشروعیت بینه از سنت:

در سنت نبوی ضمن بیان قضایای و خصومات احادیثی زیادی وارد شده است که در آن از انواع بینات در  
 اثبات دعواها استفاده شده است که مشروعیت استفاده از بینات را در دعاوی میرسانند که در جریان  
 بررسی احادیث وارده در مورد بینات آمده است از جمله این فرموده رسول الله (صلی الله علیه وسلم):  
 «البَيِّنَةُ لِلْمُدْعَىٰ وَالْيَمِينُ عَلَىٰ مَنْ أَنْكَرَ» ۵ (آوردن دو شاهد بر عهده کسی است که اقامه دعوی می  
 کند و سوگند بر عهده انکار کننده دعوا است)

#### مطلب دوم - تعریف قراین و مشروعیت آن:

قراین جمع مفردش قرینه هست، قرینه از قرن به فتح قاف، گرفته شده به معنای یکجا کردن و به هم  
 پیوستن دو چیز مثلی و غیر مثلی را گویند مثل بستن دو حیوان در یک ریسمان "ومنه القرآن" (جمع  
 نمودن در میان حج و عمره) و جمع بین دو لقمه در وقت خوردن و قرینه به معنای "مرافقه و مصاحبه"

1-سوره هود/17.

2-سوره انفال/42.

3-سوره اعراف/101.

4-سوره هود/63.

5- أخرجه بهذا اللفظ البيهقي، ج 10 / ص 150 (من حديث ابن عباس وأشار إلى شذوذ هذا اللفظ، ورواه بإسناد صحيح بلفظ: "البينة على المدعي، واليمين على من أنكر".)

یکجا بودن دو دوست و صحبت نمودن دو شخص نیز آمده است و به معنای "قرین" همسفر نیز آمده است. و قرینه در لغت به معنای علامه، نشانه، و آنچه که مانند دلیل باشد، طریقه اطلاع یافتن به امری، و رسیدن به اهداف و مقاصد.<sup>۱</sup>

در اصطلاح فقهاء قرینه عبارت است از هر علایم و نشانه که مطلب و حادثه مخفی را واضح و روشن بسازد. یا آنچه که بر مراد و هدف دلالت کند بدون اینکه صراحتی داشته باشد.<sup>۲</sup>

توضیح تعریف: از تعریف فوق بر میآید که قرینه مشبه در امر قضایی مستلزم دو شرط اساسی میباشد: الف- قرینه باید امر ظاهر و واضح باشد تا بالای آن اعتماد کرده شود.

ب- در میان قرینه و امر مثبتة توسط آن اتصال و پیوند مباشر وجود داشته باشد به نحویکه حادثه ظاهری را با قضیه پنهانی مرتبط سازد.<sup>۳</sup>

قرینه عبارت از اماره و نشانه ظاهری است که قاضی از یک حادثه معلوم استنباط نماید تا آن امر مستنبطه را بر یک واقعه مجهول مطابقت دهد، البته قرینه با علایم قضایی فرق میکند زیرا قرینه مثبتة بسیط است اماره یا علایم قضایی از دو یا چند قرینه تشکیل میشود.

هرگاه قرینه مثبتة با قراین قضائیه مثل حالات اضطراب، وضع ظاهری مظنون، بندش زبان، سخنان پراکنده و نرمش زبان متهم که اینها قراین ظاهری قضائی هستند یکجا شود و یک حالت تیقن به یک جهت قضیه را به بار بیاورد. پس قرینه مثبتة علامه ظاهری حالی و اتفاقی است که بر یک امر مخفی دلالت میکند.

مثلاً: شخصی به حالت خائف و مدهش و با پریشانی و اضطراب که در دستش کارد خون آلود بود از یک خانه بر آمد و در همین موقع توسط پولیس بازداشت شد و بدون فاصله زمانی مؤظفین جنایی وارد خانه شدند که در آن مقتول ذبح شده با کارد را یافتند که همزمان در آن خانه کسی دیگری نبود.

این حالت یک قرینه مثبتة است و ظاهراً دلالت مینماید به اینکه قاتل همین شخص است که با کارد پر خون دستگیر شده است پس این قرینه امر ظاهر و آشکار است اما یک احتمال مخفی دیگر وجود دارد که شاید مقتول خود کشی کرده باشد.

در این مثال قتل یک جرم جنایی است که مخفیانه صورت گرفته است که ثبوت قاتل با شهادت امکان پذیر نیست با قراین میتوان جهت مخفی را واضح ساخت و آن قراین عبارتند از:

1 - ابن منظور: لسان العرب ، ج 13/ص 330.

2 - جرجانی: التعریفات. ص 345.

3 - وهبه الزحیلی: الفقه الاسلامی و ادلته، ج 2. ص 577.

الف- دستگیری یک شخص در حال بیرون شدن از خانه.

ب- داشتن کارد خون آلود.

ج- حالت اضطراری و خوف.

د- وجود علایم در جانب مقتول (ضربه کارد در جای مهلک و بریدن سر)

ه- نبودن کسی یا علایم دیگری که شبه ظاهری را به بار آورد.<sup>۱</sup>

### دلایل مشروعیت قرینه برای اثبات جرایم:

قرآنکریم قضیه پیراهن خون آلود یوسف علیه السلام توسط برادرانش و اتهام یوسف علیه السلام توسط

زن عزیز مصر را با به کار گیری از قرینه مثبتة چنین حکایت کرده است: {وَجَاؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ

كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ}.<sup>۲</sup>

«پیراهن او را آلوده به خون دروغین بیاوردند ( و به پدرشان نشان دادند . پدر ) گفت : ( چنین نیست .

یوسف را گرگ نخورده است و او زنده است ) بلکه نفس ( اماره ) کار زشتی را در نظرتان آراسته است و

( شما را دچار آن کرده است . این کار شما ، و اما کار من ، ) صبر جمیل است.

قرطبی رحمه الله در تفسیر این آیت گفته است «برادران یوسف ع پیراهن خون آلود را دلیل صدق

ادعای شان که به این علامت علامت دیگری نیز وجود داشت که سالم بودن پیراهن است زیرا خوردن

گرگ همراه با سالم بودن پیراهن ممکن نیست از همین سبب یعقوب ع از سالم بودن پیراهن به کذب

ادعای آنان استدلال نموده گفت {بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً}.<sup>۳</sup>

{وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ}.<sup>۴</sup>

« در این وقت ( حاضری از ( حاضران ) اهل ( خانه آن ) زن گفت : اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده

باشد ، زن راست می گوید و یوسف از زمره دروغگویان خواهد بود .

{فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ}.<sup>۵</sup>

« هنگامی که ( عزیز مصر ) دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است ، گفت : این کار از نیرنگ شما

زنان سرچشمه می گیرد . واقعاً نیرنگ شما بزرگ است .

1 - ابن قیم: الطرق الحکمیة ص 194 .

2 - سوره یوسف/18.

3 - تفسیر القرطبی 9 / 173 .

4 - سوره یوسف/26.

5 - سوره یوسف/28.

قرطبی<sup>۱</sup>. رحمه الله گفته است «این آیات متبرکه داستان قضاوت بر برأت یوسف علیه السلام را حکایت میکند دلیل واضحی بر مشروعیت اثبات جرایم از راه قراین مثبته میباشد زیرا در قضیه تهمت به یوسف علیه السلام شاهدی وجود نداشت بخاطر نجات یوسف علیه السلام طفلی به سخن آمد و به عزیز مصر این روش داوری را پیشنهاد نمود عزیز مصر به اساس اینکه تا هنوز خیانتی از یوسف علیه السلام ندیده بود این روش داوری را پذیرفت و به خانمش متوجه شد و گفت این از مکر و فریب توست.<sup>۲</sup>

### دلیل مشروعیت قرینه از سنت:

در احادیث نبوی در موارد متعددی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قضایایی را به قراین مثبته مثل قضیه زید بن حارثه و قضیه هلال بن امیه فیصله نمودند. که در بررسی احادیث وارده در مورد قراین خواهد آمد.

### مشروعیت قرینه از اجماع و قیاس:

اجماع و قیاس هم قرینه را منحصراً دلیل اثبات جرایم و شرط اصدار حکم میپذیرند بناءً همه فقهاء به این توافق دارند که حکم قاضی اصلاً به اساس بینه و شهود است و قرینه میتواند تقویت کننده حکم به بینه باشد.

اگر غیر از قرینه دلیل دیگری به ثبوت جرم وجود نداشت فقهاء به مصدر حکم بودن قرینه اتفاق نظر دارند و وجوهات قیاسی در قراین هم ایجاب میکند که قرینه منحصراً دلیل مثبته پذیرفته شود.

مثلاً: یک زن مدتی با شوهرش در یک خانه زنده گی کرده و بعداً به محکمه حاضر شده ادعای نفقه کند بود باش با شوهرش قرینه مردود بودن این ادعا است.<sup>۳</sup>

هرگاه قضیه جرمی مطرح شده در محکمه با تحقق یکی از شروط چهارگانه ثبوت جرایم به اثبات رسید اصدار حکم بالای قاضی واجب میگردد و باید جزای پیش بینی شده به آن جرم بالای مجرم تطبیق شود.

<sup>۱</sup>- قرطبی، محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرح اندلسی در شهر قرطبه به دنیا آمده از بزرگان مفسرین بوده و به صلاح و عبادت گزار شهرت داشته است از قرطبه به مصر رفته و در قریه در شمال مصر به نام منیه ابن الخطیب مسکن گزین شده و در همان جا در سال (671) هـ وفات کرده است از او تصنیفات در علم تفسیر و تصوف به جا مانده است "الجامع لأحكام القرآن"؛ و "التذكرة بأمر الآخرة"؛ و "الأسنى فی شرح الأسماء الحسنی". [الأعلام للزركلي 6 / 218].

<sup>۲</sup>- قرطبی، الجامع لأحكام القرآن ج 9 / ص 173 - 174.

<sup>۳</sup>- وهبه الزحیلی: الفقه الاسلامی وادلته، (ج 7 ص 5803).



**مطلب سوم - احادیث وارده در مورد بینات:**

هدف از این بحث بررسی احادیثی است که در مورد "بینه" (طرق اثبات جرایم در امور قضایی هست) که به علاوه از "شهادت" وارد شده است که میتوان در امر قضایی از آن استفاده نموده مثل قضاء به یک

شاهد همراه با قسم، و علم آوری قاضی و اقرار متهم به جرم و غیره.. در این موارد احادیثی وارد شده اند که مشروعیت و جواز حکم به بینات را ثابت میکنند که ذیلاً بررسی میگردند:

1- در حدیثی به نقل از ابن عباس رضی الله عنه آمده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى بِبَيْمِينٍ وَشَاهِدٍ»<sup>1</sup>.

«ابن عباس گفته است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) به قسم و یک شاهد فیصله نموده اند. از این حدیث برمیآید در صورتیکه مدعی برای اثبات ادعای خود فقط یک شاهد داشته باشد و در عوض شاهد دیگر سوگند بخورد قاضی میتواند قضیه را به نفع او فیصله نماید.

2- در حدیثی به نقل از ابو هریره رضی الله عنه آمده است او گفته است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى بِالْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ»<sup>2</sup>.

«نبی کریم (صل الله علیه وسلم) به سوگند همراه با شاهد حکم نمودند اند.

3- در حدیثی به نقل از قیس بن سعد بن عباده از عباده رضی الله عنه آمده است: «أَنَّهُمْ وَجَدُوا فِي كِتَابِ أَوْ فِي كِتَابِ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى بِالْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ»<sup>3</sup>.

«آنها گفته اند که در کتاب سعد بن عباده در یافتند که رسول الله (صل الله علیه وسلم) به قسم همراه با شاهد حکم نموده اند.

**حکم قضایی این روایات:**

این احادیث که در باب قضاء به قسم همراه با شاهد روایات صحیح در این مورد است باید گفت که علماء در مورد قضاء با شاهد همراه با قسم اختلاف نظری داشتند، عموم صحابه، تابعین و جمهور فقهاء (حنبلی - شافعی و مالکی) و علماء بعدی در شهر های مختلف در قضایای مالی به یک شاهد و سوگند

1- أخرجه مسلم، صحيح مسلم، باب القضاء باليمين والشاهد، ج 9/ص 100.

2- أخرجه أبو داود في سننه باب القضاء باليمين والشاهد. (12/10) ح (3132)، والترمذي باب ماجاء في اليمين مع الشاهد، (186/5) ح (1263) وقال: "حديث حسن غريب"،

3- أخرجه أحمد، مسند عماره بن حزم الانصاري، (416/44)، وأخرجه الترمذي، عن ابي هريرة رض باب ماجاء في اليمين مع الشاهد ج 5/ص 185. وقال هذا حديث حسن غريب.

مدعی حکم نموده اند و فقهاء حنفی، اهل کوفه، شعبی، حکم، اوزاعی، ابو اللیث و علماء اندلس از فقهاء مالکی در هیچ قضیه مالی و غیر مالی قضاء به یک شاهد همراه با سوگند مدعی را جایز نمیدانند.<sup>1</sup>

4- در حدیثی از عایشه صدیقه ل آمده او گفته است نبی کریم (صل الله علیه وسلم) ابا جهم بن حذیفه را به جمع آوری زکات توظیف نمود مردی با او در مورد پرداخت زکاتش گفتگو کرد ابو جهم ضربه ی به او وارد نمود و او را زخمی ساخت آنان نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: «الْفَوْدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَكُمْ كَذَا وَكَذَا فَلَمْ يَرْضُوا فَقَالَ لَكُمْ كَذَا وَكَذَا فَلَمْ يَرْضُوا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّي خَاطَبُ الْعَشِيَّةِ عَلَى النَّاسِ وَمُخْبِرُهُمْ بِرِضَاكُمْ فَقَالُوا نَعَمْ فَخَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ هَؤُلَاءِ اللَّيْثِيَّيْنَ أَتَوْنِي يُرِيدُونَ الْفَوْدَ فَعَرَضْتُ عَلَيْهِمْ كَذَا وَكَذَا فَرَضُوا أَرْضِيئُمْ قَالُوا لَا فَهَمَّ الْمُهَاجِرُونَ بِهِمْ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَكْفُوا عَنْهُمْ فَكَفُوا ثُمَّ دَعَاهُمْ فَرَادَهُمْ فَقَالَ أَرْضِيئُمْ فَقَالُوا نَعَمْ قَالَ إِنِّي خَاطَبُ عَلَى النَّاسِ وَمُخْبِرُهُمْ بِرِضَاكُمْ قَالُوا نَعَمْ فَخَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَرْضِيئُمْ قَالُوا نَعَمْ»<sup>2</sup>.

«ای رسول خدا مایان قصاص میخواهیم نبی کریم (صل الله علیه وسلم) فرمودند: برای شما این قدر و آن قدر کافی است آنها راضی نشدند سپس فرمودند: این قدر و آن قدر، (در مقدار تعیین شده افزودند) پس آنان راضی شدند رسول الله ه فرمودند من گروهی را مخاطب قرار دادم و آنها را به رضایت شما خبر میدهم (آیا شما میتوانید آنها را قناعت دهید) آنها گفتند بلی پس رسول الله (صل الله علیه وسلم) آنان را خطاب نموده فرمودند: این گروه لیثی نزد من آمدند و قصاص میخواستند من به آنها اینقدر و آن قدر عرضه نمودم آنها راضی شدند، آیا شما هم راضی شدید؟ آنها گفتند مایان مهاجرین را فهمانیده میتوانیم سپس رسول الله (صل الله علیه وسلم) دستور دارند که از طرف آنان ضمانت دهند و آنان ضمانت کردند و سپس آنها را خواستند و چیزی دیگری بر جنس قبلی افزودند و فرمودند: راضی شدید؟ گفتند بلی! فرمودند من مردمی را خطاب میکنم و به رضایت شما خبر میدهم گفتند آیا شما هم راضی شدید گفتند بلی راضی شدیم.

حکم قضایی حدیث:

<sup>1</sup> - ابن رشد، بداية المجتهد، 2 / 507 ط مكتبة الكليات الأزهرية ، وتبصرة الحکام 1 / 268 ط الحلبي ، ونهاية المحتاج 8 / 330 ط المكتبة الإسلامية ، والمغني والشرح الكبير 12 / 10 ، 13 وهبه الزحيلي ، الفقه الاسلامي وادلتة ، باب مجال القضاء بشاهد ويمين ج 8/ص 218-219.

<sup>2</sup> أخرجه أبو داود، باب العامل يصاب على يديه خطأ ج 12/ص 124) وقال الشيخ الالباني صحيح ، صحيح وضعيف سنن ابوداود ، ج 34/10.

این حدیث دلیل است بر اینکه قاضی به علم آوری اش حکم کرده نمیتواند. زیرا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به علم آوری خود شان حکم نه کردند تا اینکه از قناعت کسانیکه حاضر نبودند مطمئن نشوند.<sup>1</sup>

5- در حدیثی به نقل از ابوهریره رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ فَقَالَ لَهُ أَسْرَقْتَ قَالَ كَلَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَقَالَ عِيسَى آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَذَّبْتُ عَيْنِي».<sup>2</sup>

«عیسی پسر مریم مردی را دید که دزدی میکند برایش گفت دزدیدی؟ او گفت نخیر قسم به ذات که جز او معبودی نیست (من دزدی نکردم) عیسی علیه السلام گفت به خداوند ایمان دارم! چشمان من دروغ گفته است.

### حکم قضایی حدیث:

1- حدیث دلیل است بر منع قضاء به علم آوری قاضی، فقهاء مالکی و حنبلی حکم به علم آوری قاضی را در خارج از مجلس قضاء مطلقاً نا جایز گفته اند و مالکی ها جرح و تعدیل را از آن استثناء نموده اند و فقهاء شافعی قضاء به علم آوری را تنها در حدود منع نموده اند و در دیگر قضایا جایز گفته اند.

2- همچنان از این حدیث برمیآید که حدود به شبهه دفع میشود.<sup>3</sup>

6- در حدیثی به نقل از ابوهریره وزید بن خالد جهنی رض آمده است آن دو گفته اند: «مردی نزد رسول الله ه آمد و گفت شما را به خداوند سوگند میدهم به اینکه در میان ما به کتاب خداوند حکم کنید! در این وقت جانب خصم او از جای خود برخاست و او از فرد اولی داناتر بود گفت راست میگوید در میان ما به کتاب خداوند حکم کنید و سپس گفت ای رسول خدا برای من اجازه دهید؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند هرچه میخواهی بگو! او گفت پسر من نزد این مرد مزدور بود که در خانه اش کار میکرد با زن آن زنا کرده است من به او یکصد گوسفند و یک خادم را دادم و بعد از مردمانی که اهل علم بودند پرسیدم آنها خبر دادند که بر پسر من یکصد دره و یک سال تبعید است و بر خانم او رجم است رسول الله ه

<sup>1</sup> - برکتی: أنوار البروق في أنواع الفروق (44/4-45).

<sup>2</sup> - متفق عليه: أخرجه البخاري، باب قول الله واذكر في الكتاب مريم" .. ج(11/261)، ومسلم باب فضائل عيسى" .. (64/12) ح(4366) من طريق عبد الرزاق عن معمر عن همام بن منبه عن أبي هريرة رض.

<sup>3</sup> - عيش: منح الجليل شرح مختصر الخليل (8/359-360) ومرآوردی، الإنصاف (11/250-251) وتحفة المحتاج شرح المنهاج للهيتمي (10/149)، طرح التثريب في شرح التثريب لأبي زرعة العراقي (7/2107-2108)، وفتح الباري لابن حجر (6/490).

فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ الْمِائَةَ وَالْخَادِمُ رَدُّ عَلَيْكَ وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيْبُ عَامٍ وَيَا أَيُّسُ اءْدُ عَلَى امْرَأَةٍ هَذَا فَسَلَهَا فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَأَرْجُمَهَا فَأَعْتَرَفَتْ فَارْجُمَهَا»<sup>1</sup>.

«قسم به ذاتی که نفسم به اختیار او است البته که در میان شما طبق کتاب خداوند متعال فیصله میکنم یکصد گوسفند و خادم بر تو مسترد شود و بر پسر تو یکصد دره و یکسال تبعید است "و دستور دادند " ای انیس فردا نزد خانم این مرد برو از او سوال کن اگر اعتراف نمود رجمش کن !!!! او اعتراف کرد و انیس<sup>۱</sup> او را رجم نمود.

### حکم قضایی حدیث :

- 1- این حدیث صحیح ترین دلیل در قضاء به اعتراف است .
- 2- ظاهر حدیث به این صراحت دارد که رسول الله (صل الله علیه وسلم) انیس<sup>۱</sup> به خاطر تطبیق حد زنا فرستادند اما هدف اصلی تنفیذ این حکم نیست زیرا حد زنا به مجرد ادعای فعل زنا از طرف کسی بدون ثبوت تطبیق نمیشود و دلیل ثبوت زنا یا شهادت چهار شاهد و یا اقرار زانی به فعل زنا میباشد و اگر فعل زنا بالای کسی از طرف دو تاسه شخص ادعا شود به قذف حکم کرده میشود نه به زنا و اگر زانی به فعل زنا اعتراف نماید مستحب آن است که او را به رجوع تلقین کرده شود.
- 3- از حدیث برمیآید که آن مرد مزدور را با خانمش متهم به فعل زنا کرده است پس او مستحق حد قذف میباشد که تطبیق و عدم تطبیق آن به مطالبه و یا عفو فرد متهم مربوط میشود مگر در صورتیکه فرد متهم به زنا اعتراف کند در آن صورت حد قذف از تهمت کننده بر طرف شده حد زنا بالای متهم ثابت میشود...<sup>۲</sup>.
- 4- فقهاء مالکی و شافعی به استدلال از این حدیث گفته اند که حد زنا به یک بار اقرار ثابت میشود.<sup>۳</sup>.
- 7- قضیه ی در حدیثی به نقل از جابر بن عبدالله<sup>۱</sup> چنین بیان شده است او گفته است مردی از قبیله بنی اسلم نزد رسول الله<sup>۵</sup> آمد در این وقت رسول الله (صل الله علیه وسلم) در مسجد بودند و گفت که مرتکب فعل زنا شده ام: «فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَتَنَحَّى لِشِقِّهِ الَّذِي أَعْرَضَ فَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ

<sup>1</sup> - متفق علیه: أخرجه البخاري باب اذا اصطلحوا على صلح جور فالصلح مردود، (200/9) (2498)، ومسلم، باب من اعترف على الزنى". (71/9) ح (3210).

<sup>2</sup> - نووی : المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (207/11).

<sup>3</sup> - نووی : المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (208/11).

فَدَعَاهُ فَقَالَ هَلْ بِكَ جُنُونٌ هَلْ أَحْصَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُرْجَمَ بِالْمُصَلَّى فَلَمَّا أَدْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ جَمَرَ حَتَّى أُدْرِكَ بِالْحَرَّةِ فَقَتِلَ»<sup>1</sup>.

«رسول الله<sup>ه</sup> روی شان را برتافتند و از جایشان به طرف دیگر دور گشتند او به نفس خود چهار بار شهادت داد (چهار بار گفت که مرتکب فعل زنا شده است) رسول الله<sup>ه</sup> گفتند: آیا دیوانه شده ی او گفت نخیر سپس گفتند [آیا تو مرد محصنی (ازدواج شده هستی) آن مرد گفت بلی سپس حکم دادند اینکه در میدان عید گاه رجم کرده شود] او را طبق حکم رسول الله (صل الله علیه وسلم) سنگ سار نمودند [و قتیکه سنگها به او اثابت کرد سریعاً فرار نمود] او را تعقیب نمودند [تا اینکه در بیانی دریافتند و کشته شد.

### حکم قضایی حدیث:

- 1- از حدیث برمیآید که اقرار دلیل ثبوت جرم و تنفیذ حکم بوده میتواند .
- 2- از حدیث بر میآید که عقل یکی از دلایل شروط اعتراف و صحت اعتراف در اثبات حد زنا میباشد زیرا رسول الله (صل الله علیه وسلم) برای کسیکه به زنا اعتراف کرد گفتند «أبک جنون»<sup>۲</sup>.
- 3- به استدلال از این حدیث فقهاء حنفی و مالکی گفته اند حد زنا به یک بار اقرار ثابت نمیشود تا اینکه اقرار کننده چهار بار اقرارش را تکرار نکند.<sup>۳</sup>

### مطلب چهارم - احادیث وارده در مورد قرائن:

1- در حدیثی آمده است: «أَنَّ قَوْمًا اخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي خُصٍّ<sup>4</sup> كَانَ بَيْنَهُمْ فَبَعَثَ حُدَيْفَةَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ فَقَضَى لِلَّذِينَ يَلِيهِمُ الْقَمْطُ<sup>5</sup> فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَهُ فَقَالَ أَصَبْتَ وَأَحْسَنْتَ»<sup>6</sup>.

«مردمی در مورد خانه چوبی که در میانشان مشترک بود جنجال نموده نزد رسول الله (صل الله علیه وسلم) آمدند رسول الله (صل الله علیه وسلم) حذیفه رضی الله عنه را فرستادند که در میانشان فیصله نماید، حذیفه رضی الله عنه برای آنها حکم نمود که ریسمانی که [آن خانه چوبی را بسته بودند

<sup>1</sup> أخرجه البخاري، باب الطلاق في الاغلاق "ج16/ص317.

<sup>2</sup> - ابن قدامة: المغني (61/9).

<sup>3</sup> - سرخسی: المبسوط (91/9) والإنصاف للمرداوي (188/10).

<sup>4</sup> - الخص: خانه ی که از چوب درخت ها و یا چوب "قصب" بانس ساخته شود، ابن منظور لسان العرب (26/7).

<sup>5</sup> - قمط، ابن اثیر گفته است به ضم قاف و میم تلفظ میشود جمعش قیماط میباشد ریسمانی است که از لیف خرما یا از خس یا تار ها ساخته میشود که به آن خانه چوبی بسته میشود: ابن الأثیر في النهاية (108/4).

<sup>6</sup> أخرجه ابن ماجه، باب الرجلان يختصمان في خص، ج7/ص147. شيخ البانی گفته است ضعیف جدا، صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه، ج5/ص345.

آیه سمت شان پیوسته بود! وقتیکه به نزد رسول الله ﷺ برگشت از حکمش اطلاع داد رسول (صلی الله علیه وسلم) گفتند: به حق رسیدی و کار خوبی کردی.

### حکم قضایی حدیث:

در حدیث دلیل است بر اینکه اگر شیئی مورد منازعه در دعوا یک قسمتش پیوست به ملکیت یکی از متخاصمین باشد همان جانب ترجیح داده میشود.<sup>1</sup>

2- در حدیثی عبدالرحمن بن عوف<sup>1</sup> قضیه قتل ابوجهل را چنین بیان کرده است: «او گفته است در روز جنگ بدر من در یک صف استاده بودم به طرف راست و چپم دیدم که دو نوجونی از انصار بودند یکی از آنها مرا بادرستش فشار داد گفت آیا ابوجهل را میشناسید گفتم بلی از او چه میخواستی گفت برایم گفتند که او رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دشنام میزده است اگر او را بشناسم نمیگذارم تا اینکه عجله کننده ی ما بمیرد، درین وقت دیگرش که در طرف دیگرم بود فشارم داد او هم انیچنین پرسید، درینوقت دیدم که ابو جهل در میان مردم به پائین میآید گفتم میبینید آن همان کسی است که میخواستید! آن دو به طرف او شتافتند و با شمشیر شان او را کوبیدند تا اینکه کشتند، و سپس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگشتند و از قتل ابو جهل خبر دادند: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «أَيُّكُمْ قَتَلَهُ فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنَا قَتَلْتُ فَقَالَ هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا قَالَا لَا فَنَطَرَ فِي السَّيْفَيْنِ فَقَالَ كِلَاكُمَا قَتَلَهُ وَقَضَى بِسَلْبِهِ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو وَبِالْجُمُوحِ وَالرَّجُلَانِ مُعَاذُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ وَمُعَاذُ بْنُ عَفْرَاءِ»<sup>2</sup>.

«کدام یکی شما او را کشته است هر کدامشان گفتند من کشتم! فرمودند: شمشیر هایتان را پاک کردید؟ گفتند نخیر! پس شمشیر هایشان را دیدند و فرمودند: هر دویتان او را کشته اید و اسباب، وسایل او را برای عمرو بن جموح حکم کردند، و آن دو مرد معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفرآء بودند.

### حکم قضایی حدیث:

1- این حدیث دلیل قضاء به قراین میباشد.<sup>3</sup> زیرا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وقتیکه شمشیر ها را دیدند به مستحق بودن اسباب وسایل به یکی از آنها حکم کردند و به قرینه اکتفاء نمودند.

1 - ابن قدامه: المغني (328/4).

2 متفق علیه، البخاري باب من لم يخمس الاسلاب... (393/10)، (ح) (2908)، ومسلم باب استحقاق القتب سلب المقتول (196/9) ح (3296) وغيرهم من طريق إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه.

3 - ابن جوزي: الطرق الحكمية. ص (11).

2- فقهاء حنفی و مالکی گفته اند قاتل مستحق "سلب" (اسباب و وسایل) مقتول نمیشود مگر در صورتیکه ولی امر از قبل به او شرط گذاشته باشد زیرا رسول الله اسباب و وسایل ابو جهل را به یکی از آنها دادند در حالیکه گفتند "کلاکما قتله"!

3- در حدیثی به نقل از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيَّ مَسْرُورًا تَبْرُقُ أَسَارِيرُ وَجْهِهِ فَقَالَ أَلَمْ تَرِي أَنَّ مُجَزَّرًا نَظَرَ أَنْفًا إِلَى زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»<sup>2</sup>.

«او گفته است (روزی) رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به (خانه من) نزد من داخل شدند چنان خوش حال بودند که رخسار هایشان (از خوشی) میدرخشید فرمودند آیا خبر نشدی که ساعات پیش قیافه شناسی به [پا های] زید بن حارثه و اسامه بن زید دیده و گفته است این پاها بعضی شان از بعضی دیگر است (بهم شباهت دارند طوریکه از پدر و پسر باشند)

4- از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل شده او گفته است: «اِخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غَلَامٍ فَقَالَ سَعْدٌ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أُخِي عَثْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ انْظُرْ إِلَيَّ شَبَّهَهُ وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ هَذَا أُخِي يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ عَلَيَّ فِرَاشِ أَبِي مِنْ وَلِيدَتِهِ فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ شَبَّهَهُ فَرَأَى شَبَّهًا بَيْنَنَا بَعْتَبَةَ فَقَالَ هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجْرُ وَاحْتَجَبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ فَلَمْ تَرَهُ سَوْدَةَ قَطُّ»<sup>3</sup>.

«سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعه م در مورد غلامی نزاع نموده نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند سعد گفت ای رسول خدا این پسر برادرم عتبه بن ابی وقاص است او به من گفته بود که این پسر او است و میبینم که مشابه او است، و عبد بن زمعه گفت ای رسول خدا این برادر من است از کنیزش در بستر پدرم به دنیا آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مشابهت آن دیدند که ظاهرا با عتبه مشابهت داشت فرمودند ای عبد بن زمعه این پسر از تو است (برادر تو است) [و سپس فرمودند] پسر از صاحب فراش میباشد و کسیکه مرتکب زنا شده باشد [جزاش سنگسار است] [و برای ام المؤمنین سوده ل گفتند] از آن روی بپوش [عایشه ل گفته است] سوده ل گاهی آن غلام را ندید.

حکم قضایی حدیث:

<sup>1</sup> - طحاوی : شرح معانی الآثار. (227/3)، والمغنی لابن قدامة (192/9)، والمنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج للنووی (63/12).

<sup>2</sup> - متفق علیه، أخرجه، البخاري، باب القایف (10/21) و مسلم باب العمل بالحق القایف الولد، (270/7). و غیرهم من طرق عن الزهري عن عروة بن الزبير عن عائشة رض.

<sup>3</sup> - متفق علیه، أخرجه البخاري، باب من ادعى اخا أو ابن أخ، (10/21) ح (2066-6268) و مسلم، باب الولد للفراش و توفى الشبهات، (267/7) و غیرهم من طرق عن الزهري عن عروة عن عائشة رض.

طوره از این دوحديث بر میآید قیافه شناسی مانعی شرعی ندارد و در امر قضایی چون الحاق نسب یکی از بینات قضایی شمرده میشود البته در صورتیکه دلیل قویتر از آن معارضش نباشد. و این نظر جمهور فقهاء میباشد.<sup>1</sup>

5- در حدیثی قضیه اعتراف ماعزاً به نقل از ابو هریره<sup>1</sup> چنین آمده است: ابو هریره گفته است ماعز اسلمی نزد رسول الله<sup>ﷺ</sup> آمد گفت که او فعل زنا را مرتکب شده است رسول الله<sup>ﷺ</sup> از او روی گردانیدند سپس از طرف دیگرشان آمد گفت ای رسول خدا حقیقتاً مرتکب فعل زنا شده است رسول الله<sup>ﷺ</sup> به جانب دیگر رو گردانیدند سپس از آن طرف آمد و گفت ای رسول خدا حقیقتاً مرتکب فعل زنا شده است و رسول الله<sup>ﷺ</sup> به جانب دیگر رو گشتانند سپس از آن طرف آمد و گفت ای رسول خدا حقیقتاً مرتکب فعل زنا شده است: «فَأَمَرَ بِهِ فِي الرَّابِعَةِ فَأُخْرِجَ إِلَى الْحَرَّةِ فَرُجِمَ بِالْحِجَارَةِ فَلَمَّا وَجَدَ مَسَّ الْحِجَارَةِ فَرَّ يَشْتَدُّ حَتَّى مَرَّ بِرَجُلٍ مَعَهُ لَحْيٌ جَمَلٍ فَضْرَبَهُ بِهِ وَضْرَبَهُ النَّاسُ حَتَّى مَاتَ فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ فَرَّ حِينَ وَجَدَ مَسَّ الْحِجَارَةِ وَمَسَّ الْمَوْتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلَّا تَرَكَتُمُوهُ»<sup>2</sup>.

«در بار چهارم [به رجم] امر نمودند او را به میدان "حره" بردند با سنگها رجم کرده شد وقتیکه [شدت تکلیف] اصابت سنگها را در یافت به سرعت فرار نمود تا اینکه از نزد مردی گزشت که نزدش [استخوان] الاشه شتر بود با او زد و مردمان دیگر هم زدند تا اینکه فوتید و قضیه را به رسول الله<sup>ﷺ</sup> یاد آوری نمودند اینکه او در وقت اصابت سنگها فرار نمود و همچنان فوتیدن او را گفتند رسول الله<sup>ﷺ</sup> فرمود چرا [بعد از اینکه فرار کرد] نگزاشتید (که برود).

### حکم قضایی حدیث :

«از حدیث برمیآید که رجوع از اقرار در حدود، تنفیذ حد را از مقر ساقط میکند و فرار در حین اقامه حد هم رجوع شمرده میشود و همین نظر اکثریت فقهاء مذاهب اربعه میباشد، البته کسانی که ماعز رض را بعد از فرار کشتند به ضامن بودن خون او حکم نشدند زیرا که فرار او در رجوعش صراحت نداشت.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - ابن قدامه: المغني (46-45/6)، والمنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج للنووي (42-41/10).  
<sup>2</sup> - أخرجه أحمد (450/2)، والترمذي باب ماجاء في درء الحد عن المعترف اذا رجع، (229/5) ح (1348)، وقال هذا حديث حسن، والنسائي في الكبرى (290/4) وابن ماجه ح (2554)، وغيرهم من طرق عن محمد بن عمرو عن أبي سلمة عن أبي هريرة رض.  
<sup>3</sup> - ابن قدامه: المغني (64-63/9).



## مبحث سوم

## احادیث وارده در مورد شهادتات و شهود

## مطلب اول - تعریف شهادتات و حکم آن:

شهادتات جمع، مفردش شهادت است از شَهَدَ به فتح ها به معنای خبر قاطع حاضر شدن و حضور یافتن و به کسر ها به معنای گواهی دادن و جان دادن در راه خداوند متعال، گواهی نامه مشاهده و معاینه استعمال شده است. شاهد به کسی گفته میشود که از اطلاع و آگاهی خود در یک موضوع خبر دهد.<sup>۱</sup> شهادت در قرآن کریم به معنای متعددی استعمال شده است از جمله:

1- شهادت به معنای حضور یافتن در این فرموده خداوند متعال : {فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ} ۲.

قرطبی در تفسیر این آیت گفته است: «شهد بمعنی حضر».<sup>۳</sup>

2- شهادت به معنای معاینه و دیدن یک چیز به چشم در این فرموده خداوند متعال: {وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا أَنشَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ} ۴.

اصفهانى گفته است «معنای شهادت دیدن به چشم است (آنها در حین خلقت ملائکه ها حضور داشتند و به چشم خود دیدند که ملائکه مؤنث اند».<sup>۵</sup>

3- شهادت به معنای قسم (سوگند خوردن) در این فرموده خداوند متعال : {فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ} ۶.

مردیکه خانم خود را قذف نماید باید چهار بار به خداوند سوگند بخورد.

4- شهادت به معنای اطلاع از خبر واقع و قاطع در این فرموده خداوند متعال: {وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا} ۷.

5- شهادت به معنای اقرار در این فرموده خداوند متعال: {شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ} ۸.

1 - ابن منظور لسان العرب، ج 3/ص 238. مادة (شهد)، ومادة (هشد) في العين ج 3/ص 397 - 398، وتهذيب اللغة: ج 6/ص 72 - 77، ومادة (دشه) في جمهرة اللغة ج 2/ص 270، .

2 -سوره بقره/185.

3 -قرطبی: الجامع لاحكام القرآن (299/2).

4 -سوره زخرف/19.

5 -اصفهانى، مفردات الفاظ القرآن، 2/ص 321.

6 -سوره نور /6.

7 -سوره يوسف/81.

8 -سوره توبه/17.

زیرا شهادت بر نفس همان اقرار و اعتراف است.

در اصطلاح فقهاء شهادت عبارت است از اخبار و اطلاع صادقانه و بیان واقعیت از طرف شخصیکه به آن شاهد گفته میشود برای اثبات حق به لفظ (اشهد، یا گواهی میدهم) در مجلس قضایی و یا عرفی انجام شود.<sup>1</sup>

### مشروعیت شهادت :

شهادت به دلیل از کتاب الله و سنت رسول الله (صل الله علیه وسلم) ، اجماع و قیاس مشروعیت دارد.

### دلیل مشروعیت شهادت از قرآن کریم:

این فرموده الله متعال است: {ذُوا عَدْلٍ مِّنْكُمْ} <sup>2</sup> «دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید و در آیه دیگری آمده است: {وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِّنْ رِّجَالِكُمْ} <sup>3</sup> «و دو نفر از مردان خود را به گواهی گیرید.

در آیه اولی اوصاف شاهد و در آیه دومی مرد بودن شهود تصریح شده است و در مورد شهادت در منازعات مالی تعهدات و عقود در داد و ستد هایکه بین افراد جامعه صورت میگیرد امر به اقامه شهادت میکند تا در تعهدات و عقود از منازعات جلوگیری شود و از ضیاع حقوق عامه جلوگیری به عمل آید که به مشروعیت اثبات حقوق به شهادت دلیل واضح است.

### دلیل مشروعیت شهادت از سنت نبوی:

در موارد مختلفی از منازعات و قضایای حقوقی و جنایی در احادیث نبوی به اقامه شهادت یا ثبوت آن از طریق شهادت تأکید شده است طوریکه در روایتی از اشعث بن قیس رضی الله عنه چنین آمده است: «كان بيني وبين رجل خصومة شئى فاختصمنا الى رسول الله ه فقال شاهدك او يمينه» <sup>4</sup>.

«در مورد کیفیت ادای شهادت از رسول الله (صل الله علیه وسلم) پرسیده شد در جواب فرمودند: «هل ترى الشمس؟ قال: نعم. قال: على مثلها فاشهد او دع» <sup>5</sup>

رسول الله (صل الله علیه وسلم) برای سائل (سوال کننده) گفتند آیا آفتاب را میبینی [سوال کننده] گفت بلی میبینم فرمود: به مثل [روشنی و وضاحت آن] شهادت بده یا بگذار. (از شهادت منصرف شو)

1- ابن همام ، فتح القدير . (٢ / ٤٠٠) والمغنى لابن قدامة (6/12).

2-سوره الطلاق: ٢

3-سوره البقرة: ٢٨٢

4-اخرجه البخارى،باب اليمين على المدعى عليه (160/9) ومسلم باب وعيد من اقتطع حق مسلم بيمين فاجر،(335/1).

5-اخرجه البيهقي،شعب الايمان باب فى ما يقول العاطس (22/ ص.363 . قَالَ الْحَاكِمُ : حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ. كما فى نصب الراية ، ج9/ص 460.

از احادیث فوق بر میآید که شهادت شرعا یک امر مشروع بوده و یکی از شرایط اثبات قضایای مطرح شده در محکمه میباشد و در احادیث از شهادت بنام بینه نیز یاد شده است.

### دلیل مشروعیت شهادت از اجماع:

تمام امت اسلامی از بدو آغاز شریعت اسلامی تا به حال به مشروعیت شهادت و اثبات قضایای شان از این طریق اتفاق نظر دارند و تمام عرصه ها به حیث حجت شرعی پذیرفته اند این قدامه / در مورد توافق مسلمین بعد از تذکر شهادت گفته است «ان اهل العلم اجمعوا علی هذا» تمام اهل علم بر [حجیت] شهادت توافق نموده اند.<sup>1</sup>

### مشروعیت شهادت به دلیل عقلی: ه

ضرورت‌های اجتماعی بدون شهادت رفع نمیشود زیرا تمام نیازهای اجتماعی در بخش‌های مختلف زنده گی مدنی تعاملات و تصرفات حقوقی نیازمند گواهی بوده در غیر آن بسیاری از حقوق‌های اجتماعی ضایع میشود و به عزت و عفت انسانی تعرض صورت میگیرد و یکی از راه‌های مهم رسیده گی به قضایا و تحقق عدالت در اجتماع به حساب میرود.

### مطلب دوم- تعریف شهود و حکم آن:

شاهد، به معنای حاضر بودن و گواه بودن یا دیدن چیزی با مشاهده چشم و یا با اندیشه و بصیرت. واژه- شهادة- در معنای حضور بصورت مفرد بکار می رود، مثل آیه: {عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ} .<sup>2</sup> دیدن، گواهی دادن در دعوا، جمعش شهود و اشهاد هر دو استعمال شده است مثل این فرموده خداوند متعال {وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ} .<sup>3</sup> و این فرموده خداوند متعال: {وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ} .<sup>4</sup> مراد از شاهد آنست که به بیند و در موقعی ادای شهادت کند. این کلمه به اشخاص و مشاهده چشم اختصاص داشته و اغلبا در دعواها استفاده میشود.

<sup>1</sup> ابن قدامه، المغنی. ج. 13 ص. 43

<sup>2</sup> - اصفهانی، مفردات القرآن 1210/1 سوره انعام/73.

<sup>3</sup> -سوره یونس/61.

<sup>4</sup> -سوره هود /18. و قاموس القرآن (1189/1).

## حکم شهادت و شروط آن:

الف : شاهد دعوا دارای شروط خاص میباشد، کسیکه واجد شرایط حمل شهادت باشد و قضیه و واقعه را به چشم دیده و به آن علم داشته باشد ادای شهادت به او واجب است و حکم تکلیفی تحمل شهادت وادای آن بر عموم مسلمانان به دلیل آیات قرآن کریم فرض کفایی میباشد .

1-آیه {وَلَا يَأْتِ الشُّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ} <sup>۱</sup>

«و چون گواهان را به گواهی خوانند باید که از این کار خودداری نورزند . و از نوشتن وام - خواه کم باشد یا زیاد - تا سررسید آن دلگیر نشوید . این در پیشگاه ( شریعت ) خدا دادگرانه تر و برای گواهی ( و صحت شهادت ) استوارتر ، و برای آن که دچار شک و تردید نشوید ، بهتر می باشد .

2-وآیه {وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ} <sup>۲</sup> . « و گواهی دادن را برای خدا اداء کنید ( و انگیزه شهادت محض رضای خدا باشد ، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید ) .

3-وآیه {وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ} <sup>۳</sup> . «و گواهی را پنهان نکنید و هرکس آن را پنهان دارد قلبش بزهکار است ، و خدا بدانچه انجام می دهید آگاه است . اگر تعدادی تحمل وادای شهادت را بدوش گیرند گناه آن از عموم مسلمانان ساقط میشود و اگر هیچ یکی به ادای شهادت آماده نباشند همگی گناه کار میشوند. <sup>۴</sup>

ب- ادای شهادت در حق الله بدون مطالبه واجب است و در حق العبد با مطالبه واجب میباشد.

ج- ادای شهادت در حق قضاء بعد از اینکه شهادت صادقانه صورت گرفت به قاضی واجب است که بر مبنای آن حکم کند. <sup>۵</sup>

طوریکه قبلاً تذکر گردید شهادت دارای پنج رکن اساسی میباشد و هر یک از ارکان شهادت تابع شرایطی میباشد که به موجودیت آن شهادت تحقق میآید.

## شرایط شاهد:

1- اسلام (شاهد باید مسلمان باشد) شهادت کافر بر مسلمان قابل قبول نیست.

<sup>1</sup> -سوره بقره/282.

<sup>2</sup> -سوره طلاق/2.

<sup>3</sup> -سوره بقره/283.

<sup>4</sup> - دردیر: الشرح الكبير مع المغني ( 12 / 3 ، 4 ) ، القوانين الفقهية لابن جزی ( 205 ) ، والدر المختار لابن عابدین ( 4 / 369 ) ، ومغني المحتاج للشربینی ( 4 / 450 ) .

<sup>5</sup> - ابن قدامة: المغني 3 / 12

- 2- عدالت (شاهد باید از اهل عدالت بوده و از گناهان کبیره اجتناب نماید و به صغایر اصرار نکند و از اهل صلاح و مروّت و معروف به صداقت و امانت داری بوده باشد و از محرّمات اجتناب کند.
- 3- اهلیت قضایی و مکلفیت شرعی (شاهد طفل، مجنون، معتوه و مکره نباشد) زیرا اینها اهلیت شرعی و حقوقی ندارند.
- 4- قدرت سخن گفتن (شاهد توان سخن گفتن را داشته باشد گنگ شاهد بوده نمیتواند) مالکی ها شهادت گنگ را با خط و کتابت جایز گفته اند.
- 5- ضبط و حافظه: (کسانیکه به سوء حفظ و فراموشی شهرت داشته باشند شهادت شان قابل قبول نیست)
- 6- عدم محکومیت به جرم قذف (اگر کسی به جرم قذف [تهمت زنا بستن] به کسی محکوم به حد قذف شده باشد به دلیل این آیه کریمه {وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ} <sup>1</sup> « و هرگز گواهی دادن آنان را (در طول عمر بر هیچ کاری) نپذیرید، و چنین کسانی فاسق (و متمرّد از فرمان خدا) هستند. از اهل شهادت بوده نمیتواند. <sup>2</sup>

#### اسباب و عوامل منع شهادت:

- 1- محرمیت و قرابت نزدیک: مثل ابوت، بنوت، زوجیت و شهادت تمام اصول و فروع به نفع همدیگر جواز شرعی و قضایی ندارد.
- 2- خیانت اتهام به زنا، فسق و کینه توزی: به دلیل این حدیث شریف این موارد از جمله عوامل منع شهادت
- میباشند « لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ خَائِنٍ وَلَا خَائِنَةٍ وَلَا زَانٍ وَلَا زَانِيَةٍ وَلَا ذِي غِمْرٍ عَلَى أَخِيهِ » <sup>3</sup>
- گواهی مردوزن خیانت کار جایز نمیباشد [و همچنان] شهادت مردوزن زنا کاروشهادت کسیکه قصد حقتلفی برادرش را داشته باشد جواز ندارد.
- 3- سوء ظن (بدگمان بودن)
- 4- وکیل بودن (شهادت وکیل بر مؤکّلتش قابل قبول نیست).
- 5- شراکت (دو شریک تجاری به نفع همدیگر شهادت داده نمیتوانند)

<sup>1</sup>سوره نور /4.

<sup>2</sup> کسانی، البدائع / 9 / 4023، ابن همام، فتح القدير 6 / 27، الفتاوى الهندية 3 / 464 - 465. وهبه - الفقه الاسلامی و ادلته، ج 7 ص. 573.

<sup>3</sup> - اخرجه ابو داوود، السنن، باب من ترد شهادته، ج 9 ص 500 والترمذی، باب ماجاء فيمن لا تجوز شهادته، ج 7 ص 264، وقال هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من حديث يزيد بن زياد الدمشقي ويزيد يضعف في الحديث.

6- آواز خوانی؛<sup>1</sup> زیرا در حدیثی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: از شنیدن سخن از دو طبقه بپرهیزید «النَّائِحَةُ وَالْمَغْنِيَةُ»<sup>2</sup>

مطلب سوم- احادیث وارده در مورد شهادت:

1- در حدیثی به نقل از انس رضی الله عنه آمده او گفته است: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْكَبَائِرِ قَالَ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَغُفُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ»<sup>3</sup>.

«نبی کریم (صلی الله علیه وسلم) از گناهان کبیره سوال کرده شدند، [در جواب] فرمودند: [گناهان کبیره عبارتند از] شریک مقرر نمودن با خداوند - نافرمانی پدر، مادر - کشتن یک نفس و شهادت دروغ.

حکم قضایی حدیث:

شهادت دروغ که از گناهان کبیره است زیرا به سبب آن حق به باطل، عدل به ظلم و حلال به حرام تبدیل میشود.

2- قضیه ی در حدیثی به نقل از ابن عباس رضی الله عنه چنین نقل شده است: او گفته است مردی از

قبیله بنی سهم همراه با تمیم داری و عدی بن بدهاء<sup>4</sup> به بیرون از مدینه برآمدند مرد سهمی در سرزمینی که در آنجا هیچ مسلمانی نبود وفات نمود آن دو اموال متروکه او را با خود آوردند جام نقره ی را که با طلا پوش شده بود گم کردند «فَأَخْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ وَجَدَ الْجَامَ<sup>4</sup> بِمَكَّةَ فَقَالُوا ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيٍّ فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَانِهِ فَخَلَفَا لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ قَالَ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»<sup>5</sup>.

«رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن دو را سوگند دادند و بعدا آن جام در مکه پیدا شد آنان (اشخاصی که جام در نزدشان یافته شد) گفتند ما آن را از تمیم و عدی خریدیم دو مردی از ایای امرد سهمی [برخواستند سوگند یاد کردند] وگفتند "شهادت ما نسبت به شهادت آن دو حق است و آن جام از خویشاوند آنها است، ابن عباس ن گفت در مورد آنها این آیت نازل گردید {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ}».

حکم قضایی حدیث:

<sup>1</sup> - سرخسی، المبسوط، ج 6/ص 221.

<sup>2</sup> - بدرالدین العینی، ط (2006م). عمدة القاری شرح صحیح البخاری. السعودیه ملتقى اهل حدیث. ج. 3. ص.

272

<sup>3</sup> أخرجه البخاري، باب ما قيل في شهادة الزور، (9/135) ح (2459)، ومسلم باب بيان الكباير واكبرها (1/241).

<sup>4</sup> الجام إناء من فضة، القاموس المحيط مادة (الجوم).

<sup>5</sup> أخرجه البخاري، باب قول الله قول الله تعالى "... (9/339) .

1- فقهاء حنبلی به استدلال از این حدیث گفته اند شهادت اهل کتاب در وصیت و منازعات که در جریان سفر به میان آید و غیر از اهل کتاب کسی دیگری نباشد جایز میباشد.<sup>1</sup>

2- اهل کتاب هم قسم داده میشود زیرا این حدیث سبب نزول آیتی است در متعلق دو شاهد اهل کتاب نازل شده است و همچنان سوگند اهل کتاب هم به نسبت زمان مغظه شده میتواند چون در آیت آمده است {تحبسونهما من بعد الصلاة}.<sup>2</sup>

3- در حدیثی به نقل از عقبه بن حارث رضی الله عنه آمده است او میگوید من با زنی ازدواج نمودم یک زن سیاه پوستی آمد و گفت من هردوی شما را شیر داده ام، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدم و گفتم: «تَرَوُجْتُ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانٍ فَجَاءَتْنَا امْرَأَةٌ سَوْدَاءٌ فَقَالَتْ لِي إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا وَهِيَ كَادِبَةٌ فَأَعْرَضَ عَنِّي فَأَتَيْتُهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ قُلْتُ إِنَّهَا كَادِبَةٌ قَالَ كَيْفَ بِهَا وَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّهَا قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا دَعَهَا عَنْكَ»<sup>3</sup>.

«من با فلانه بنت فلان ازدواج نمودم زن سیاهی نزد ما آمد برایم گفت من هردوی شما را شیر داده ام او زن زن دروغ گوهست (این را گفت) از من روی گردان شد من از پیش روی او آمدم گفتم که او دروغ گوهست، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: چگونه میتواند دروغ بگوید در حالیکه او فکر میکند که هردوی شما را شیر داده است [وبعدا گفتند] آن زن را از خود دور کن.

### حکم قضایی حدیث :

1- فقهاء حنبلی به استدلال از این حدیث گفته اند شهادت یک زن در رضاعت در صورتیکه به رضا و رغبت خود شهادت داده باشد قابل قبول بوده و به آن حکم کرده میشود.<sup>4</sup>

2- جمهور فقهاء (حنفی، حنبلی و شافعی) شهادت یک زن را در هیچ قضیه ی به شمول رضاعت قابل قبول نمیدانند و امر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به حارث رضی الله عنه را به "ورع و تقوا" حمل نموده اند.<sup>5</sup>

4- در حدیثی به نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه چنین آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

<sup>1</sup> - مرآوردی: الإنصاف (40-39/12) والمغنی لابن قدامة (180/10).

<sup>2</sup> - ابن قدامة: المغنی لابن (212/10، 213)

<sup>3</sup> أخرجه البخاري، باب شهادة المرضعة، ج 55/16.

<sup>4</sup> - مرآوردی: الإنصاف (85/12-) والمغنی لابن قدامة (153-152/8).

<sup>5</sup> - ابن حجر: فتح الباري (269-268/5).

فرمودند: «الْمُسْلِمُونَ عَدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا مَخْدُوداً فِي فِرْيَةٍ»<sup>1</sup>.

«مسلمانان بعضی شان نسبت همدیگر عادلند مگر کسانی که حد قذف بالایش تطبیق شده باشد.

### حکم قضایی حدیث:

1- از ظاهر حدیث بر میآید که هر مسلمانان عادل بوده و شهادتشان نسبت همدیگر قابل قبول است تا زمانی که عمل خلاف اسلام از او سرزد نشود و همین دیدگاه فقهاء حنفی میباشد.<sup>2</sup>

2- جمهور فقهاء (مالکی، شافعی و حنبلی) گفته اند مسلمان بودن در عدالت شهود کافی نیست لذا برای قاضی لازم است که تعدیل شهود را طلب نماید در صورتیکه عدالتشان معلوم نباشد.<sup>3</sup>

5- در حدیثی به نقل از ابن عمر رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ خَائِنٍ وَلَا خَائِنَةٍ وَلَا ذِي عَمْرٍ. 4 عَلَى أَخِيهِ وَلَا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْفَانِعِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ وَتَجُوزُ شَهَادَتُهُ لِبَعْضِهِمْ وَالْفَانِعِ الَّذِي يُنْفِقُ عَلَيْهِ أَهْلُ الْبَيْتِ»<sup>5</sup>.

«شهادت مرد خیانت کار و زن خیانت کار جایز نیست و نه هم شهادت کسی که نسبت به برادرش کینه و دشمنی داشته باشد او کسی که در یک خانه زنده گی کرده و نفقه اش بدوش اهل آن خانه باشد شهادتشان برای تمام افراد آن خانواده جایز نیست و به غیر آنها (به غیر اهل آن خانواده) جایز میباشد [و سپس فرمودند] قانع کسی است اهل خانه مصارف آن را میپردازند.

13- در حدیثی به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ ذِي الظَّنَّةِ 6 وَلَا ذِي الحِنَّةِ»<sup>7</sup>.

<sup>1</sup> أخرجه ابن أبي شيبة في مصنفه ج 5/ص 67. قال الشيخ الالباني، صحيح، مختصر ارواء الغليل، ج 1/525.

<sup>2</sup> - زيلعي: تبين الحقائق شرح كنز الدقائق (210/4).

<sup>3</sup> - عيش: منح الجليل شرح مختصر خليل لعليش (387/8)، وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (156/10)، والمغني لابن قدامة (108/10).

<sup>4</sup> - عمر، حقد و عداوة.

<sup>5</sup> - أخرجه أحمد (181/2، 204)، وأبو داود، باب من ترد شهادته (500/9) ح (2221) والترمذي باب ماجاء فيمن لا تجوز شهادته (246/8) وقال هذا حديث غريب.

<sup>6</sup> - ومن غريب الحديث: ((ذی الظنّة)) : المتهم في دينه لعدم الثقة به. ((الحنة)) : العداوة. الجامع الكبير للسيوطي، ج 1/ص 17830.

<sup>7</sup> أخرجه الحاكم في المستدرک (111/4) وصححه على شرط مسلم والبيهقي في الكبرى (201/10) من طرق عن مسلم بن خالد الزنجي عن العلاء بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبي هريرة.



«شهادت متهم وشهادت کسیکه [با مدعی] عداوت داشته باشد [به نفع او] جایز نیست.

### حکم قضایی حدیث:

این دو حدیث دلیل است شرط بودن عدالت وانتفای تهمت در شهادت، برابر اینکه سبب تهمت عداوت باشد یا محبت همه ی علماء به این شرط به استثنای بعض جزئیات اتفاق نظر دارند.<sup>1</sup>

6- در حدیثی به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «أَنَّه سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ بَدَوِيٍّ عَلَى صَاحِبِ قَرْيَةٍ"»<sup>2</sup>.

«ابو هریره رض شنیده است که رسول الله (صل الله علیه وسلم) می‌گفتند: شهادت "بدوی" (اطرافی و کسیکه از آن قریه نباشد) بر باشنده های قریه جایز نمیباشد.

### حکم قضایی حدیث :

جمهور فقهاء به استدلال از این حدیث گفته اند شهادت بدوی به نفع وضرر باشنده های اصیل یک قریه یا یک شهر در احکام قضایی قابل قبول نیست البته در صورتیکه او یک فرد نا شناس بوده و تعارفی از باشنده های قریه و شهر نداشته باشد و یا اینکه عدالتش معلوم نباشد.<sup>3</sup>

7- حسن بصری رحمه الله حدیثی را به صورت مرسل (به حذف واسطه صحابی) نقل کرده گفته است: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "شَهَادَةُ الصَّبِيِّ عَلَى الصَّبِيِّ، وَشَهَادَةُ الْعَبْدِ عَلَى الْعَبْدِ جَائِزَةٌ"»<sup>4</sup>. «رسول الله (صل الله علیه وسلم) فرمودند: شهادت طفل بر طفل وشهادت غلام بر غلام جایز است.

### حکم قضایی حدیث:

از این حدیث بر میآید که شهادت طفل بر طفل وهمچنان شهادت غلام بر غلام در امر قضایی قابل قبول است اما فقهاء مالکی ودر یک روایتی از فقهاء حنبلی آمده است که شهادت طفل فقط در

<sup>1</sup> - قرافی : أنوار البروق في أنواع الفروق (72/4) والمغني لابن قدامة (184/10).

<sup>2</sup> أخرجه أبو داود، باب شهادة البدوي على أهل الأمصار (2/10) ح (3126)، وابن ماجه باب من لا تجوز شهادته (183/7) ح (2385).

<sup>3</sup> - ابن قدامة: المغني (169/10)، ونيل الأوطار للشوكاني (204/9).

<sup>4</sup> أخرجه مسدد في مسنده الاتحاف الحيرة " .باب من رد شهادة العبيد والصبيان (145/5) و المطالب العالیه لابن حجر (420/2) عن إسماعيل هو ابن عليّة عن سعيد بن أبي عروبة عن قتادة عن الحسن .

جراحات که در میان خود شان صورت گرفته باشد و غیر از آنها کسی دیگری حضور نداشته باشد قابل قبول میباشد نه در قضایی دیگر.<sup>1</sup>

اما در مورد شهادت غلامها عده ی بر جواز مطلق وعده ی هم به عدم جواز مطلق قول نموده اند.<sup>2</sup>

8- در روایتی از ابوهریره رضی الله عنه آمده او گفته است که سعد بن عباده رضی الله عنه گفت ای رسول خدا: «إِنْ وَجَدْتُ مَعَ امْرَأَتِي رَجُلًا أَوْ مَهْلَةً حَتَّى آتِي بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ قَالَ نَعَمْ»<sup>3</sup>.

«اگر به همراه خانمم مردی را موجود یافتم آیا او را مهلت دهم تا اینکه چهار شاهد بیاورم؟ فرمودند: بلی .

از این حدیث بر میآید که شهود اثبات زنا در هر حالت چهار شاهد میباشد و این یک امر اجماعی بوده که هیچ اختلاف نظری در آن وجود ندارد.<sup>4</sup>

9- در حدیثی به نقل از قبیصه بن مخارق هلالی رضی الله عنه آمده او گفته است: «من پرداخت دیت مقتولی را بدوش داشتم نزد رسول الله ه آدمم ودر مورد از ایشان تقاضای کمک نمودم فرمودند: «أَقِمَّ حَتَّى تَأْتِيَنَا الصَّدَقَةُ فَنَأْمُرَ لَكَ بِهَا قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا قَبِيصَةَ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةَ رَجُلٍ تَحْمَلُ حَمَالَةً فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَهَا ثُمَّ يُمَسِّكُ وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ جَانِحَةٌ اجْتَا حَتَّ مَالَهُ فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قَوْمًا، مِنْ عَيْشٍ أَوْ قَالَ سِدَادًا، مِنْ عَيْشٍ وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ حَتَّى يَقُومَ ثَلَاثَةً مِنْ دَوِي الْحَجَا، مِنْ قَوْمِهِ لَقَدْ أَصَابَتْ فُلَانًا فَاقَةٌ فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قَوْمًا مِنْ عَيْشٍ أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ فَمَا سِوَاهُنَّ مِنَ الْمَسْأَلَةِ يَا قَبِيصَةَ سَخْنَا يَأْكُلُهَا صَاحِبُهَا سَخْنَا»<sup>5</sup>.

«منتظر باش تا اینکه اموال صدقه بیاید چیزی برایت از آن حکم میکنم، و سپس فرمودند: ای قبیصه سؤال کردن جواز ندارد مگر در یکی از سه حالت،

- مردیکه پرداخت خون بها بدوشش باشد سوال کردن برایش جایز است تا اینکه از آن خلاص شود و بعد از ادا دیت از سوال خود داری نماید.

- مردیکه حادثه ی به او بیاید و تمام مالش از بین برود، و هیچ چیزی برای پیشبرد زنده گی باقی نماند

<sup>1</sup> - الفواکه الدوانی لأحمد بن غنیم النفراوی (227/2) والمغنی لابن قدامة (166/10-167).

<sup>2</sup> - ابن قدامة: المغنی (189/10).

<sup>3</sup> أخرجه، مسلم، صحیح مسلم باب، ج7/ص 496. ح (2753).

<sup>4</sup> - ابن قدامة: المغنی (64/9).

<sup>5</sup> أخرجه، مسلم باب من حل له المسألة، ج5/ص 253 ح (1730) و غیرهم من طرق عن هارون بن ریاب حدثني كنانة بن نعيم العدوي عن قبيصة بن مخارق الهلالي.

سوال کردن برایش حلال است.

-ومردیکه فقر وتنگدستی عاید حالش شود وسه تن از صاحبان عقل ودرایت از قومش "به غربت او "شهادت دهند به اینکه او دچار فقر است ،سوال کردن برای او حلال است آنهم تا زمانیکه چیزی بدست بیاورد که حوایج زنده گی اش را کفایت کند. [اوسپس فرمودند] ای قبیصه علاوه از این سه حالت سوال کردن وچیزی که از سوال بدست بیاید "سحت" (حرام است) وکسی که آن را میخورد حرام خور میباشد.

### حکم قضایی حدیث:

فقهاء حنبلی به استدلال از این حدیث گفته اند بینه ودلیلی که کسی به اساس آن ادعای فقر نماید در حالیکه غنا اش ثابت باشد به همین سه حالت بوده میتواند که در حدیث بیان شده است ودر احکام قضایی هم به همین سه دلیل به عسر وافلاس حکم کرده میشود.<sup>1</sup> وجمهور فقهاء غیر از فقهاء حنبلی فقط دو حالت را (حالت فقر وفاقه وحالت حوادث طبعی) را آنهم با شهادت شهود عادل دلیل حکم به افلاس در امر قضایی گفته اند.<sup>2</sup>

10-در حدیثی به نقل از عایشه صدیقه ل آمده است رسول الله <sup>ه</sup> فرمودند: « لا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيٍّ وَشَاهِدِي عَدْلٍ، وَمَا كَانَ مِنْ نِكَاحٍ عَلَيَّ غَيْرِ ذَلِكَ فَهُوَ بَاطِلٌ، فَإِنَّ تَشَاجُرُوا فَالْسُّلْطَانُ وَوَلِيٌّ مَنْ لَا وَوَلِيٌّ لَهُ»<sup>3</sup>.

«بدون ولی ودو شاهد عادل نکاحی نیست ،وآن نکاحی که بغیر (اجازه ولی ودو شاهد عادل) صورت بگیرد باطل است واگر در نبودن ولی جنجالی به بار بیاید پاد شاه ولی کسی است که ولی نداشته باشد.

### حکم قضایی حدیث :

<sup>1</sup> - بهوتی : کشاف القناع عن متن الإقناع (285/2-286).

<sup>2</sup> - نووی: المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (134/7).

<sup>3</sup> أخرجه ابن حبان في صحيحه (386/9) من طريق حفص بن غياث،

وأخرجه أحمد (47/6، 165) وأبو داود ح(2083) والترمذي ح(1102) وابن ماجه ح(1879) وغيرهم من طرق عن ستة عشر نفساً عن ابن جريج بإسناده دون زيادة (وشاهدي عدل).

در صورت صحت این حدیث دلیل است بر اینکه وجود دو شاهد با شرط عدالت در نکاح واجب است و نظر اکثریت فقهاء هم همین است.<sup>1</sup>

11- در روایتی از عمر بن خطاب آمده است: «أَجَازَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهَادَةَ رَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ فِي النِّكَاحِ».<sup>2</sup>

«عمر رض گفته است رسول الله ۵ شهادت یک مرد و دو زن را در [عقد] نکاح اجازه داده اند.

#### حکم قضایی حدیث :

فقهاء حنفی که شهادت را در نکاح شرط میدانند از این حدیث به لزوم شهادت در نکاح استدلال کرده اند.<sup>3</sup>

12- در حدیثی به نقل از ابن عباس رضی الله عنه آمده است «او میگوید اعرابی نزد رسول الله ۵ آمد گفت: «إِنِّي رَأَيْتُ الْهَلَالَ قَالَ أَتَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ يَا بِلَالُ أَذْنُ فِي النَّاسِ أَنْ يَصُومُوا عَدًّا».<sup>4</sup>

«من مهتاب را دیدم برایش گفتند شهادت میدهی که هیچ معبودی جز خداوند نیست و محمد فرستاده خداوند است اعرابی گفت بلی (شهادت میدهم) گفتند ای بلال به مردم اعلان کن که فردا روزه بگیرند.

#### حکم قضایی حدیث:

از این حدیث بر میآید که به شهادت یک مرد به ثبوت رمضان حکم کرده میشود و این دیدگاه فقهاء حنبلی و شافعی میباشد.<sup>5</sup>

13- از شخصی به نام حسین بن حارث جدلی قضیه ی چنین نقل شده است او گفته است امیر مکه خطبه داد و گفت: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به ما حکم نمودند که با دیدن مهتاب قربانی نمایم اگر خود ما دیده نتوانستیم دو مرد عادل شهادت داد به شهادت آنها قربانی میکنیم راوی میگوید من از حسین بن حارث پرسیدم که امیر مکه کی بود؟ گفت نمیدانم و بعد از مدتی با من ملاقات کرد گفت امیر مکه حارث بن حاطب برادر محمد بن حاطب بود و سپس گفت امیر مکه گفت در میان شما کسی هست

<sup>1</sup> - جامع الترمذی (411/3)، والمغنی لابن قدامة (7/7).

<sup>2</sup> أخرجه الدارقطني في سننه باب المرأة تقتل إذا ارتدت، (358/10) والبيهقي في الكبرى (126/7) من طريق حجاج بن أرطاة عن عطاء عن عمر ابن الخطاب رضي الله عنه .

<sup>3</sup> - سرخسی: المبسوط (32/5).

<sup>4</sup> أخرجه أبو داود باب في شهادة الواحد على روية الهلال رمضان (283/6) ح (1993)، والترمذی باب ماجاء في الصوم بالشهادة (118/3) ح (627)، وغيرهم من طرق عن سماك بن حرب عن عكرمة عن ابن عباس رض. صححه الحاكم في المستدرک (437/1، 586): "هذا حديث صحيح.

<sup>5</sup> - مرآوردی: الإنصاف. (273/3)، وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (374-375/3).

که نسبت به من به کتاب خداوند وسنت پیغمبرش عالم است سخنی را برایتان گفتم او از رسول الله ه بیان کرده است وبا دستش اشاره نمود من به شیخی که در پهلویم بود گفتم آن مردی که به طرفش اشاره کرد کسیت؟ گفت عبدالله بن عمر رضی الله عنه واو راست گفته است که او به الله ورسولش عالمتر است واو از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقل نموده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «صُومُوا لِرُؤُوتِهِ وَأَفْطَرُوا لِرُؤُوتِهِ وَأَنْسَكُوا لَهَا فَإِنَّ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمَلُوا ثَلَاثِينَ فَإِنَّ شَهْدَ شَاهِدَانِ فَصُومُوا وَأَفْطَرُوا»<sup>1</sup>.

«با دیدن مهتاب روزه بگیرید وبا دیدن مهتاب افطار کنید، وبا دیدن مهتاب قربانی تانرا ذبح کنید! واگر مهتاب از شما پوشیده بود، سی روز را پوره نمائید واگر دو شاهد [به رویت مهتاب]شهادی دادند روزه بگیرید وافطار کنید.

#### حکم قضایی حدیث:

از این حدیث بر میآید که در رویت مهتاب شوال شهادت دو مرد از اهل عدالت معتبر میباشد وهمچنان رویت مهتاب ذی الحجة واین نظر فقهاء مالکی شافعی ودر یک قول از فقهاء حنبلی میباشد.<sup>2</sup>

#### مطلب چهارم-احادیث وارده در مورد شهود:

1-در حدیث به نقل از زید بن خالد جهنی رضی الله عنه آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الشُّهَدَاءِ الَّذِي يَأْتِي بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَهَا»<sup>3</sup>.

«نبی کریم ه فرمودند آیا شما را به بهترین شهادت دهنده ها خبر ندهم!! آن کسی هست (درمورد قضیه ی بداند)وقبل از آنکه پرسیده شود گواهی دهد.

#### حکم قضایی حدیث :

1-از حدیث برمیآید که شخصی در مورد قضیه ی به واقع علم داشته باشد باید شهادت دهد اگرچه جانب قضیه از او مطالبه شهادت نکند.

2-عدم بیان واقعیت در امر قضایی کتمان شهادت شمرده میشود.<sup>4</sup>

<sup>1</sup> - أخرجه النسائي، باب قبول الشهادة لرؤية الهلال، (267/7) أبو داود ح(2338) وغيره من طرق عن سعيد بن سليمان عن عباد بن العوام عن أبي مالك الأشجعي عن حسين بن الحارث الجدلي به. وقال فيه الشيخ الألباني، صحيح: صحيح وضعيف سنن النسائي، 5/260.

وأخرجه مسلم، باب بيان خير الشهود، ج9/ص121.

<sup>2</sup> - ابن قدامة: المغني (48/3). المنتقى شرح الموطأ للباقي (36/2) والمجموع شرح المهذب للنووي (290/6) والفتاوي الكبرى لابن تيمية (463/2).

<sup>3</sup> أخرجه، مسلم باب بيان خير الشهود، ج9/121 ح(3244)،

<sup>4</sup> - نووي، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج للنووي (17/12).

2- در حدیثی به روایت عمران بن حصین آمده است رسول الله ﷺ فرمودند: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ قَالَ عِمْرَانُ فَمَا أُدْرِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ قَوْلِهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ وَيَنْذُرُونَ وَلَا يَفُونَ وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ»<sup>1</sup>.

«بهترین شما کسانی اند که در قرمن بودند و سپس آنانی که به اینها پیوست اند و سپس آنانی که به اینان پیوست اند و عمران بن حصین گفته است درست نمیدانم که رسول الله ﷺ این قول شان را دو باب تکرار نمودند یا سه بار! [وبعدا فرمودند] سپس بعد از آنها مردمانی میباشند که شهادت میدهند در حالیکه از آنها طلب شهادت نشده است و خیانت میکنند و امانت دار نمیباشند و نذر مینمایند و به نذر شان وفا نمیکنند و در میانشان چاقی رونما میشود.

3- ابن عمر م گفته است: عمر رضی الله عنه در مقام به نام جابیه برای ما توصیه میکردند گفتند ای مردمان من در میان شما در جایگاهی قرار دارم که رسول الله ﷺ در میان مایان در همین جایگاه قرار داشتند و سپس گفتند، رسول الله ﷺ فرموده اند: «أَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْتَنُوا الْكُذِبَ حَتَّى يَخْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَخْلَفُ وَيَشْهَدُ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ إِلَّا لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِأَمْرَةٍ إِلَّا كَانَ تَالِيَهُمَا الشَّيْطَانُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ مَنْ أَرَادَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيُلْزِمِ الْجَمَاعَةَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَذَلِكُمْ الْمُؤْمِنُ»<sup>2</sup>.

«شما را در مورد اصحابم توصیه میکنم سپس در مورد آنانیکه به آنها نزدیک اند و سپس در مورد آنانیکه به آنها نزدیک اند بعدا دروغ شایع میشود تا آنکه مردی بدون اینکه سوگند داده شود سوگند میخورد و شهادت میدهد بدون اینکه به شهادت خواسته شود با خبر باشید مردی بازنی در خلوت نمیباشد مگر اینکه سوم شان شیطان است، باجماعت بودن را بر خود لازم گردانید واز تفرقه وپراگندگی خود را نگه دارید زیرا شیطان همراه با یک نفر است و او از دو شخص دور میباشد، کسی میخواهد وارد بهشت شود باید جماعت را لازم بگیرد، کسیکه حسناتش او را خوش حال و بدی هایش او غمگین سازد آنان مؤمنان واقعی اند.

<sup>1</sup> - أخرجه البخاري، باب لا يشهد على شهادة جور اذا شهد، (9/132) ح (2457)، ومسلم، باب فضل الصحابة رض (12/360) ح (4603)،

<sup>2</sup> - أخرجه أحمد (1/18)، والترمذي باب ماجاء فى لزوم الجماعة (8/69) ح (2091) وقال هذا حديث حسن صحيح، والنسائي فى الكبرى (5/388)، وصححه الحاكم على شرط الشيخين فى المستدرک (1/197، 198) من طرق عن محمد بن سوفة عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر عن عمر.

به ظاهر در میان این حدیث و دو حدیث قبلی در لفظ « وَيَشْهَدُ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ » ولفظیکه در حدیث عمران بن حصین رض آمده است (يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ) و حدیث زید بن خالد جهنی رض (أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الشُّهَدَاءِ الَّذِي يَأْتِي بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَهَا) تعارض دیده میشود اما هر سه این احادیث به اعتبار سند صحیح است اما نووی در تحفة الاحوذی شرح ترمذی بعد از نقل حدیث ابن عمر رض گفته است: « قَالَ التِّرْمِذِيُّ فِي أَوَاخِرِ الشَّهَادَاتِ : الْمُرَادُ بِهِ شَهَادَةُ الزُّورِ »<sup>۱</sup> و مناوی در فیض القدير شرح صحیح بخاری گفته است: « يشهد ولا يستشهد أي يبديها من قبل نفسه زورا »<sup>۲</sup>. از این قول امام ترمذی و قول مناوی دانسته میشود که مراد از لفظیکه در حدیث ابن عمر رض و عمران بن حصین رض آمده است شهادت زور (شهادت دروغین) میباشد و اگر کسی به واقعیت یک امر خبر داشته باشد باید کتمان حق نکند اگر از او درخواست هم نشود باید واقعیت را بگوید .

### حکم قضایی حدیث:

امام نووی در مورد شهادت که در این دو حدیث آمده گفته است: در توجیه این دو حدیث و امثال آن اقوال زیادی نقل شده است از نظر من مراد از آن شهادت دروغ است. و یا کسیکه به حیث شاهد انتخاب شود در حالیکه او از اهل شهادت نباشد.<sup>۳</sup> و این قول را ترتیب حدیث دوم تأیید میکند زیرا در حدیث عمر رض شهادت بدون طلب شهادت بعد از جمله "ثم يفشو الكذب" ذکر شده است.

4- در حدیثی از ابوهریره ت آمده است رسول الله ه فرمودند: « لَا تَرِثُ مِلَّةَ مَلَّةً، وَلَا تَجُوزُ شَهَادَةُ مِلَّةٍ عَلَى مِلَّةٍ إِلَّا أُمَّتِي تَجُوزُ شَهَادَتُهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ ».<sup>۴</sup>

«پیرو یک دین از پیرو دین دیگری میراث نمیرد، و شهادت پیرو یک دین بر پیرو دین دیگری جایز نمیباشد، مگر امت من که شهادت آنها بر پیروان همه ی ادیان جایز میباشد.

### حکم قضایی حدیث :

به جمهور فقهاء (مالکی، شافعی و حنبلی) به استدلال از ظاهر این حدیث گفته اند شهادت کفار به صورت مطلق بدون استثنای اهل کتاب در احکام قضایی قابل قبول نمیباشد.<sup>۵</sup> البته فقهاء حنبلی

<sup>1</sup> - نووی، تحفة الاحوذی بشرح الترمذی، ج 5/ص 456.

<sup>2</sup> - مناوی، فیض القدير، ج 3/ص 101.

<sup>3</sup> - نووی: المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (17/12).

<sup>4</sup> أخرجه الطبراني في الأوسط ح(5434) والدارقطني في سننه (69/4) والبيهقي في الكبرى (163/10) من طرق عن عمر بن راشد اليمامي عن يحيى بن أبي كثير عن أبي سلمة عن أبي هريرة بهذا اللفظ، لكن في أحد تلك الطرق أنه قال عن أبي هريرة أحسبه.

<sup>5</sup> - عليش: منح الجليل شرح مختصر (389/8) وتحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (212-211/10) والمغني لابن قدامة (181/10).

طوریکه در حدیث قبلی بیان شده وصیت در سفر را استثنا نموده اند(شهادت اهل کتاب برای اثبات وصیت در سفر را جایز گفته اند).

5- در حدیثی از حذیفه بن یمان آمده است «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَازَ شَهَادَةَ الْقَابِلَةِ»<sup>1</sup>.  
«نبی کریم(صلی الله علیه وسلم) شهادت قابله را [درمورد نزاع مربوط به طفل] جایز قرار داده اند.

### حکم قضایی حدیث:

اگرچه این حدیث را امام دارقطنی به نسبت ابو عبدالرحمن مدائنی ضعیف گفته است اما عبدالرزاق عمل قاضی شریح را به همین حدیث نقل نموده و در یک قول از فقهاء حنفی و حنبلی نیز به استدلال از همین حدیث گفته اند که شهادت یک زن در قضایایی که مردها از آن اطلاع حاصل کرده نمیتوانند جایز میباشد.<sup>2</sup>

وفقهاء مالکی گفته اند در قضایایی مخصوص زن ها شهادت دو زن قابل قبول میباشد. و فقهاء شافعی شهادت چهار زن را شرط قرار داده اند.<sup>3</sup>

6- در حدیثی به نقل از ابو سعید خدری ت آمده است: «و گفته است رسول الله(صلی الله علیه وسلم) در یکی از روز های عید رمضان یا عید قربان به طرف عیدگاه میرفتند در مسیر راه به جمع از زنان گزشتند فرمودند:»

فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرِيكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ وَبِمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِبَبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ قُلْنَ وَمَا نُفْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكَ مِنْ نُفْصَانِ عَقْلِهَا أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكَ مِنْ نُفْصَانِ دِينِهَا»<sup>4</sup>.

«ای جماعه زنان صدقه کنید زیرا که من نشان داده شدم (در شب معراج) که بسیاری از اهل آتش جهنم

<sup>1</sup> - أخرجه الدارقطني في سننه باب في المرأة تقتل إذا ارتدت، (10/353-) والبيهقي في الكبرى (10/151) من طريق محمد بن عبد الملك عن أبي عبد الرحمن المدائني عن الأعمش عن أبي وائل عن حذيفة.

<sup>2</sup> - عبدالرزاق: المصنف (8/334) العناية شرح الهداية للبابرتي (7/372) وكشاف القناع عن متن الإقناع للبهوتي (6/436).

<sup>3</sup> - خروشي: شرح مختصر الخليل (7/202). تحفة المحتاج في شرح المنهاج للهيتمي (10/249-250).

<sup>4</sup> - متفق عليه: أخرجه البخاري، باب ترك الحيض الصوم، (1/68) ح (293) ومسلم ح (80) وغيرهما من طريق سعيد بن أبي مريم عن محمد بن جعفر عن زيد بن أسلم عن عياض بن عبد الله عن أبي سعيد الخدري رض.



از شما ها بود زنان گفتند به خاطر ای رسول خدا فرمودند شما زیاد لعنت میفرستید و از شوهر هایتان ناسپاسی میکنید، و من میبینم که شما ناقص عقل و ناقص دین میباشید "وهمچنان" بسا افراد شما مردان عقلمند را میفریبید زنان پرسیدند ای رسول خدا نقصان دین و نقصان عقل ما در چیست؟ فرمودند آیا شهادت یک زن نصف شهادت مرد نیست؟ گفتند بلی! فرمودند: این است نقصان عقل یک زن، و فرمودند: آیا اینچنین نیست که زن وقتی حیض ببیند نه نماز میخواند و نه روزه میگیرد؟ گفتند بلی! فرمودند این است نقصان دین او.

### حکم قضایی حدیث:

از ظاهر این حدیث برمیآید که شهادت دو زن علی الاطلاق در تمام قضایا معادل شهادت دو مرد میباشد اما جمهور فقهاء (شافعی، حنبلی و مالکی).<sup>۱</sup> شهادت زن را در قضایای حدود و قصاص جایز نمیدانند و در قضایای مالی شهادت زن ها را جایز گفته اند و در قبول شهادت زن در نکاح، طلاق و نسب هم در میان فقهاء اختلاف دیدگاه وجود دارد البته در قضایایی که مخصوص زن ها بوده و مردها از مطلع شده نمیتوانند شهادت زن ها را با وصف اختلاف شان در عدد طوریکه قبلا بیان شد جایز گفته اند.<sup>۲</sup>

7- در حدیثی به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است «او گفته است وقتیکه آیه { وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءٍ ... } . سعد بن عبادہ سردار انصار بود گفت ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خدا آیا این آیت همچنین نازل شده است! رسول الله (صلی الله علیه وسلم) انصار را مخاطب قرار داده فرمودند: ای جماعه انصار آیا میشنوید که سردار شما چه میگوید گفتند ای رسول الله ص او را ملامت نکنید زیرا که او مرد غیور است او با دختران باکره زیادی ازدواج کرده است وزنی را او طلاق داده است کسی جرئت نکرده با آن زن نکاح کند! سعد گفت ای رسول الله

<sup>1</sup> - در دیر، الشرح الكبير 12 / 84، تبصرة الحکام 1 / 265، روضة الطالبین للنووي 11 / 253، والمغني 12 /

6.

<sup>2</sup> - ابن حجر: فتح الباري (266/5) والمغني لابن قدامة (161/10).

(صل الله علیه وسلم) من میدانم که این آیات حق واز جانب خداوند متعال است، اما من به این متعجب شدم که اگر مردی را "مثلا: در میان رانهای خانم خود ببینم و او را چیزی نگویم و بگزارم که او کار خود را انجام دهد تا اینکه بروم چهار شاهد را بیاورم و تا آنکه من آنها بیاورم البته که او کار خود را تمام خواهد کرد ابن عباس رض گفته است دیری نگزشته بود که هلال بن امیه رض آمد گفت ای رسول الله (صل الله علیه وسلم) من در سر زمین خود کار میکردم خفتن شب به خانه آمدم مردی را با خانم به چشمان خود دیدم و حرف های او را به گوشهای خود شنیدم: «فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا جَاءَ بِهِ وَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَاجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا قَدْ ابْتَلَيْنَا بِمَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ الْآنَ يَضْرِبُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ وَيُبْطِلُ شَهَادَتَهُ فِي الْمُسْلِمِينَ...»<sup>1</sup>.

«رسول الله (صل الله علیه وسلم) (این اظهارات) او را نه پسندیدند و برایشان سخت تمام شد انصار همگی جمع شدند گفتند ما هم اکنون از گفته های سعد بن عباده ت آرموده شدیم حالا رسول الله (صل الله علیه وسلم) هلال بن امیه را حد میزنند و شهادتش را در میان مسلمانان باطل میکنند.

### حکم قضایی حدیث :

از این قسمت حدیث (الآن يضرب... و يبطل شهادته في المسلمين) برمیآید که شخص محدود به قذف مردود شهادت بوده شهادتش در امور قضایی مسلمانان شنیده نمیشود این دیدگاه جمهور فقهاء غیر از فقهاء حنفی است و فقهاء حنفی عدم قبول شهادت محدود در قذف را به توبه مربوط میدانند (اگر توبه کند مردود شهادت باقی نمیماند) و اصل این اختلاف از استثناء در آیت { وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ }<sup>۲</sup>.

« کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند ، سپس چهار گواه ( بر ادعای خود ، حاضر ) نمی آورند ، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید ، و هرگز گواهی دادن آنان را ( در طول عمر بر هیچ کاری ) نپذیرید ، و چنین کسانی فاسق ( و متمرّد از فرمان خدا ) هستند . مگر کسانی که ( قبل از حدّ ) توبه کنند ، ( و پشیمانی خود را اظهار نمایند و دیگر تهمت نزنند ، که خداوند از ایشان صرف نظر می فرماید ) ، چرا که خداوند آمرزگار و مهربان است .

<sup>1</sup> - أخرجه أحمد في المسند ، بداية مسند عبدالله بن عباس ج 5/ص 56 وقال الهيثمي ومداره على عباد بن منصور وهو ضعيف. مجمع الزوائد ج 5/ص 12.

<sup>2</sup> -سوره نور/4.

از نظر جمهور فقهاء استثناء در آیت قذف تنها به فسق مربوط میشود و از نظر فقهاء حنفی استثناء به هردو (فسق وعدم قبول شهادت مربوط میشود).<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - ابن قدامه: المغني ج 10/ص 190-191) وبدائع الصنائع في ترتيب الشرائع للكاساني ج 6/ص 271).

### خاتمه و نتایج

الحمد لله اولاً و آخراً وله الشکر والامتنان علی ما تفضل به من النعم والعرفان والصلوة والسلام  
اولاً و آخراً علی النبی الخاتم و علی آله و صحبه وسلم.

وبعد : به فضل و توفیق خداوند متعال تحقیق روی موضوع " جمع و بررسی احادیث وارده در قضاء " را تا  
آنجا که توان داشتم به اتمام رسانیدم ، امید است احاطه پسندیده ی روی موضوع کرده باشم.

از خلال بحث به مجموعه ی از نتایج دست یافتم که مهمترین آنها قرار ذیل اند:

- 1- قضاء مرجع رسیده گی به خواست های حقوقی انسان ها و تحقق عدالت در جامعه میباشد.
- 2- مقصد بعثت و اهداف دعوی پیغمبران الهی تحقق عدالت و رعایت مصالح بشری بوده است.
- 3- دین اسلام و دو منبع اصلی آن (قرآن و سنت) بیشتر از همه ی امور به رعایت عدالت در جامعه بشری تأکید نموده است و راه تحقق عدالت و رسیده گی به خواست های حقوقی انسانها قضاء و تشکیل محاکم میباشد. بناء قضاء از نظر منابع شرعی مشروع بوده و حکم تکلیفی آن فرضیت است.
- 4- قضاء عبارت است از فیصله نمودن دعوا ها و قطع منازعات در میان دو شخص متخاصم به طریقه خاصی که در آن مصالحه در میان خصمین نباشد (بنا برین صلح را قضاء گفته نمیشود) و قاضی اجرا کننده عمل قضاء و صادر کننده حکم در قضایای مورد منازعه را گفته میشود.
- 5- تشکیل محاکم و انتخاب قضات یک ضرورت اجتماعی در تشکیل نظام اسلامی است البته در تعیین قضات اهلیت و صلاحیت امر اساسی میباشد.
- 6- پذیرفتن منصب قضاء بالای کسیکه اهلیت آنرا داشته باشد واجب است اما او به این منصب جبرا گماشته نمیشود مگر در صورتیکه فرد صالحی غیر از آن موجود نباشد. و اگر غیر از آن شخص واجد شرایط دیگری نبود پذیرفتن این مسؤولیت بالای او فرض است .  
در چنین حالتی اگر از قبول آن امتناع ورزد مثل سایر فرایض اعیان گنه کار میگردد و به قبولانیدن آن اجبار هم جواز دارد.
- 7- و به ولی امر مسلمانان لازم است که قضات را در شهر های قلمرو حکومتش توظیف نماید زیرا او خود این مسؤولیت را دارد و مصالح مردم در تمام نقاط به او بر میگردد و تعیین قضات میتواند یک بخش از مسؤولیت های او باشد . ولی امر باید قضات را قبل از توظیف به منصب قضاء امتحان بگیرد و شخص دارای اهلیت اجتهاد را به قضاء توظیف نماید.
- 8- سپردن منصب قضاء برای شخصی که جاهل بوده و اهلیت نداشته باشد حرام است و همچنان شخصی که عالم بوده اما توانایی پیشبرد منصب قضاء را نداشته باشد قبول آن برایش حرام است.

- 9- کسیکه فسق آن آشکار باشد و با قصدش از رسیدن به قضاء انتقام جویی از دشمنانش و یا بدست آوردن رشوت و امثال آن بود سپردن منصب قضاء به آن حرام می‌باشد.
- 10- مطالبه منصب قضاء و تلاش برای به دست آوردن آن از طرف یک شخص ولو واجد شرایط هم باشد به دلیل احادیثی که در آن مورد آمده است مکروه می‌باشد .
- 11- از اینکه قضاء یکی از ضرورت های اجتماعی و وسیله تحقق عدالت است رسول الله ه خود در قضایا و منازعات قضاوت میکردند و برای انجام وظیفه قضاء اشخاصی را چون علی و معاذ م به خاطر حل منازعات مردم توظیف کردند ، و در روایات متعددی به عهده دار بودن قضاء و قضاوت ترغیب و تشویق نموده اند.
- 12- با وجود اینکه قضاء یک امر مهم دینی و دارای فضیلت های می‌باشد نظر به مهم بودن رعایت عدالت و خطرات دیگری بسیاری از علماء سلف صالح پذیرفتن مسؤولیت قضاء را خیلیها بزرگ می‌شمردند و حتی از قبول آن امتناع می‌ورزیدند ولو بخاطر قبول آن اذیت جسمی میشدند طوریکه در روایات بسیاری وعید و تخویف شدیدی در رابطه به خطرات قضاء در مورد شخصیکه منصب قضاء را به عهده بگیرد و حق آنرا اداء نکند آمده است .
- 13- در مورد قضاء احادیث تشویق کننده و احادیث بر حذر دارنده از آن وارد شده است اما با ملاحظه ی احادیث ترغیب و ترهیب به این نتیجه می‌رسیم که ترهیب و تحذیرات وارده در مورد قضاء مربوط به حالت ظلم و بیعدالتی و اختیار منصب قضاء به اهداف دنیوی میشود نه تحذیر از اختیار منصب قضاء.
- 14- نظر به احادیثی که در مورد اهمیت قضاء بارعایت عدل وارد شده است و با آنکه قضاء یک مسؤولیت خطیر است اگر عدالت رعایت شود یک عمل خیر و سبب نجات آخروی بوده میتواند.
- 15- عدل و انصاف از با ارزشترین عمل نیکو در نزد خداوند متعال است و هر شخص نسبت به زیر دستانش حاکم بوده و مکلف به عدل و انصاف می‌باشد.
- 16- اجتهاد بعد از کتاب الله و سنت رسول الله ه حجت شرعی بوده میتواند، و بدون تلاش دلیل حکم در کتاب الله و سنت رسول الله ه نباید به امور اجتهادی و قیاس مراجعه شود.
- 17- حدود در امر قضایی نظر به احادیث وارده در مورد آن از سایر قضایا فرق میکند بنا براین حدود به شبهات دفع میشود.
- 18- احکام قضایی قابل نقض می‌باشد، بنا بر این احکام که اشتباه بودن آن ثابت شود به هر صورت قابل نقض است. البته از نظر جمهور علماء یک حکم اجتهادی با حکم اجتهادی دیگر نقض شده نمیتواند.

19- جزاهای شرعی در احکام قضایی نظر به احادیث وارده دو نوع میباشد "اصلی" که از جانب شارع مقدار و کیفیت آن تعیین شده است "تعزیری" که از جانب شارع اندازه و مقدار مشخص نداشته و محول به رأی قاضی میباشد.

20- حبس یکی از جزاهای شرعی هست البته میعاد آن مفوض به حاکم شرعی و نوعیت جرم میباشد.

21- مرض و حمل سبب تأخیر تطبیق حکم میباشد.

22- رعایت آداب در امر قضاء موردی است که در فرموده های رسول الله (صل الله علیه وسلم) به آن تأکید شده است در کل آداب مسؤولیت های قضایی به دو نوع (عامه و خاصه) خلاصه میشود آداب عامه مثل: مشاورت با فقهاء و علماء، رعایت مساوات در میان متخامین در نشست و توجه، عدم قبول هدایا، امتناع از قبول دعوت های عامه و خاصه در صورتیکه دعوت دهنده از اهل دعوا بوده باشد.

آداب خاصه مثل: رعایت امور اخلاقی برای شخص قاضی، فراخ بودن مکان قضاء، بودن امکانات

• درک قاضی از موضوعهای دعاوی.

• پاکي جسمی، اختیار هیئت و لباس مناسب سلامتی جسمی و طبعی، عدم اضطراب و پریشانی

غضب، غمگینی، شدت سرور، گرسنگی، تشنگی، قاضی در وقت قضاء اهتمام و اعتماد به

تذکیر شهود، مراجعه به مصالحه در میان خصمین قبل از صدور حکم.

24- اقامه دعوا در محکمه و عدالت خواهی یکی از حقوق اجتماعی انسانها است و هر شخص حق دارد در صورتیکه مورد ستم و تجاوز های حقوقی قرار میگیرد از محکمه داد خواهی نماید.

25- حکم بدون ثبوت صورت گرفته نمیتواند قاضی مکلف است دعواها را تحقیق و بررسی نماید و بعد از ثبوت حکم صادر کند و دلایل اثبات دعوا "بینه، شاهد، سوگند، اقرار و قرائن مثبت" بوده میتواند.

26- در فرموده ها و صورتهای عملی رسول الله (صل الله علیه وسلم) طریقه های اثبات دعوا با دلایل فوق قول و عملاً بیان شده است.

27- شهادت از مهمترین دلایل اثبات به شمار میرود البته در فرموده های رسول الله (صل الله علیه وسلم) در مورد چگونه گی شهادت و شهود راه نمایی های شده است بر قاضی لازم است که آن راهنمایی ها را در شهادت و در جانب شهود رعایت نماید.

28- سوگند یکی از راهای اثبات دعوا میباشد که در صورت نبود شهود و بینه به آن مراجعه میشود. و همچنان نکول از سوگند هم دلیل اثبات دعوی در جانب مقابل قرار میگیرد.

29- شهادت وشهود در حد زنا نسبت به سایر قضایا فرق میکند به اینصورت که شهود در اثبات زنا چهار ودر سایر قضایای جرمی و حقوقی دو میباشد وشهادت زن در اثبات زنا قابل قبول نمیباشد، ونوعیت ارأه شهادت هم متفاوت میباشد،

30- اعتراف به جرم دلیل اثبات جرم ودعوا های حقوقی میباشد نوعیت اعتراف وبرخورد قاضی با شخص اعتراف کننده در اعتراف به جرم زنا نسبت به سایر قضایا متفاوت میباشد.

31- قرینه دلیل اثبات جرم به خصوص در قتل وسرقت میباشد به اینصورت که شخص مظنون به حالتی دیده شود که بر ارتکاب جرم از طرف او دلالت کند مثل بیرون شدن شخص از محل قتل با وسایل دال بر قتل ویا بودن مال مسروقه همراه با فرد مظنون.

### پیشنهادات:

1- از بررسی موضوع تحقیق برمیآید که صلاح ورستگاری یک جامعه اسلامی در اقامه حدود و مجازات های شرعی است و همین معنای عدالت است اگر ما عدالت می‌خواهیم یا در مسند تطبیق عدالت قرار گرفتیم آماده شویم که معنای عدالت را تحقق ببخشیم در آن صورت به صلح، امنیت، مصونیت و فلاح اجتماعی دست رسی خواهیم یافت.؟؟؟

2- جامعه ی که در آن محاکم و قضاء وجود داشته باشد و قوانین شرعی تطبیق شود متضمن امنیت آسایش و مصونیت است ما در یک کشوری زنده گی میکنیم نه امنیت داریم نه در زنده احساس آسایش و آرامش! و نه هم در لحظات زنده گی خود را مصون میدانیم مشکل در کجا است؟ و راه بیرون رفت چه خواهد بود؟

راه حل این همه نابه سامانی ها جز برگشت به مصادر دینی (قرآن و سنت) که تضمین کننده عدل و مصونیت ما هست چیزی دیگری بوده نمیتواند.

چنانچه خداوند متعال در مورد اعراض از حکم مطابق آنچه خداوند نازل کرده است در آیه 44-45 سوره مائده اهل تورات را ظالم و اهل انجیل را فاسق و اهل قرآن را کافر حکم نموده است.

و در مورد اعراض از حکم به مقتضای سنت رسول الله فرموده است: { فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا }<sup>۱</sup>

« اما ، نه ! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم ( قضاوت تو ) باشند .

<sup>1</sup> - سوره نساء/65.



## فهرست اعلام

شماره	اسم	شماره صفحه
1	ابن منظور ،محمد بن مکرم بن علی ابوالفضل الرویفعی الافریقی	9
2	الشوکاتی ،محمد بن علی بن محمد	9
3	فخرالدین الرازی ،محمد بن عمر بن الحسین بن الحسن	11
4	ابن عابدین ،محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز.	11
5	خطیب الشریبینی ،عبدالرحمن بن محمد بن احمد .	12
6	ماوردی ،علی بن محمد بن محمد بن حبیب البصری والبغدادی.	14
7	دکتور وهبه مصطفی الزحیلی.	15
8	کاسانی ،علاء الدین ابوبکر بن مسعود بن احمد .	17
9	ابن فرحون ،ابراهیم بن علی بن محمد ابن فرحون برهان الدین یعمری.	18
10	ابن قدامه ،عبدالرحمن بن محمد بن احمد بن قدامه شمس الدین المقدسی.	21
11	ابویوسف ،یعقوب بن ابراهیم بن حبیب الانصاری.	24
12	امام بخاری ،محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره ابو عبد الله البخاری.	25
13	امام النووی ،حی بن شرف بن مری بن حسن ابو ذکریا محی الدین النووی.	27
14	امام الترمذی ،محمد بن عیسی بن سوره ابو عیسی ، سلمی ،البوغی الترمذی.	27
15	ابن حجر ، احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی شهاب الدین ابوالفضل الکنانی العسقلانی	37
16	بیهقی ،احمد بن حسین بن علی بن عبدالله ابوبکر البیهقی	43

47	ابن رشد، محمد بن احمد بن محمد بن رشد ابوالولید	17
49	ابن حزم ، علی بن احمد بن سعید بن حزم ابو محمد اندلسی الظاهری	18
51	ابن قیم ، محمد بن اَبی بکر بن آیوب بن سعد الزُّرعی ، شمس الدین ، أبو عبد الله ، الدمشقی	19
58	ابن همام ، محمد عبدالواحد بن عبدالحمید ، کمال الدین مشهور به ابن همام	20
59	مسلم بن حجاج بن مسلم القشیری.	21
68	القیومی أحمد بن محمد بن علی ، أبو العباس ، القیومی الحموی.	22
77	ابن اثیر ، اسمش مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم مجدالدین الشیبانی.	23
78	ابن عربی ، محمد بن عبدالله بن محمد ، ابوبکر معروف به ابن العربی.	24
87	زیلعی ، عثمان بن علی بن محجن ، فخر الدین الزیلعی.	25
91	المرآوردی ، علاء الدین ابی الحسین بن سلیمان.	26
101	قرطبی ، محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرح الاندلسی	27

## فهرست منابع

القرآنکریم.

- 1- ابن الأثیر، مبارك بن محمد الجزري (ت606): النهاية في غريب الحديث، تحقيق طاهر أحمد الزاوي، ومحمود محمد الطناحي، المكتبة العلمية، بيروت.
- 2- ابن أبي حاتم، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازي (ت327): كتاب الجرح والتعديل، ط. الأولى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، 1371هـ.
- 3- ابن أبي حاتم علل الحديث، تحقيق محب الدين الخطيب، دار المعرفة، بيروت، 1405هـ.
- 4- ابن الجارود، عبد الله بن علي بن الجارود النيسابوري (ت307): المنتقى، تحقيق عبد الله البارودي، ط. الأولى، مؤسسة الكتاب الثقافية، بيروت، 1408هـ.
- 5- ابن الجوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي (ت579) كتاب العلل المتناهية، تحقيق خليل الميس، ط. الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1403هـ.
- 6- ابن حبان، محمد بن حبان البستي (ت354): الصحیح، تحقيق شعيب الأرنؤوط، ط. الثانية، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1414هـ.
- 7- ابن حجر، ابوالفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت852): فتح الباري بشرح صحيح البخاري، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي ومحب الدين الخطيب، دار المعرفة، بيروت، 1379هـ.
- 8- ابن حجر، ابوالفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني، (ت 852هـ. 1448م ط.1، 12م، تهذيب التهذيب.(تحقيق مصطفى عطا)، دارالكتب العلمية، بيروت، 1415هـ. 1994م
- 9- ابن حجر، ابوالفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني، التلخيص الحبير، تحقيق السيد عبد الله هاشم اليماني، المدينة المنورة، 1384هـ.
- 10- ابن حجر، شهاب الدين احمد بن علي بن حجر العسقلاني، ط (1412)هـ الاصابة في تميز الصحابة تحقيق على محمد البجاوي دارالجيل بيروت.
- 11- ابن حيان، محمد بن خلف ط(1422)هـ. أخبار القضاة مراجعة: سعيد محمد اللحام . عالم الكتب،بيروت. ط.1.
- 12- ابن حزم، علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي (ت456): المحلى، تحقيق لجنة إحياء التراث العربي، دار الآفاق الجديدة، بيروت.
- 13- ابن حزم علي بن احمد بن سعيد بن حزم الاندلسي، الإحكام في أصول الأحكام، ط.أولى، دار الحديث، القاهرة، 1404هـ.
- 14- ابن دقيق العيد، محمد بن علي تقي الدين: إحكام الأحكام شرح عمدة الأحكام، مطبعة السنة المحمدية.
- 15- ابن رجب، عبد الرحمن بن أحمد بن رجب الحنبلي (ت750): جامع العلوم والحكم، ط. الأولى، دار المعرفة، بيروت، 1408هـ.

- 16- ابن رشد، ابو الوليد محمد بن احمد بن رشد القرطبي، (ت 595هـ . 1199م). بداية المجتهد و نهاية المقتصد. ط.10، 2م، دارالكتب العلمية، بيروت، 1408هـ . 1988م.
- 17- ابن عابدين، محمد امين بن عمر بن عبدالعزيز المعروف بابن عابدين الدمشقي فقيه ديار الشام وامام الحنفية، (ت 1252هـ . 836م). رد المحتار على در المختار شرح تنوير الابصار. ط.1 12م، (تحقيق الشيخ عادل عبدالموجود و الشيخ على معوض)، دارالكتب العلمية، بيروت، 1414هـ . 2003م.
- 18- ابن أبي شيبة، أبو بكر عبد الله بن محمد الكوفي (ت235): المصنف، تحقيق كمال يوسف الحوت، ط.الأولى، مكتبة الرشد، الرياض، 1409هـ.
- 19- ابن ابي يعلى، (ت 451-526و)محمد بن محمد ابى الحسين بن محمد ابن الفراء المعروف بابن يعلى من فقهاء الحنابلة، الإحكام السلطانية، المكتب الكترونيكي الشاملة.
- 20- ابن تيميه ابوالعباس تقي الدين احمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام الحراني [ت 828] هـ ش مجموعة الفتاوى، طباعة والنشر القايره، بتحقيق عامر الجزائر.
- 21- ابن عبدالملك (1315) هـ ش شرح المنار، طبع مطبعة العثمانية تركيا.
- 22- ابن فرحون، برهان الدين أبي الوفاء إبراهيم بن فرحون اليعمري المالكي. تبصرة الحكام، في أصول الأقضية ومناهج الأحكام. تخريج: الشيخ جمال المرعشلي. دار الكتب العلمية، بيروت - 1422هـ - 2001م.
- 23- ابن فرحون، ابراهيم بن على بن ابى القاسم بن محمد بن فرحون (ت 719-799و) ، معين الحكام، المكتب الكترونيكي الشاملة.
- 24- ابن قدامة، عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسي (ت620): كتاب المغني، ط.الأولى، دار الفكر، بيروت، 1405هـ.
- 25- ابن القيم، محمد بن أبي بكر الزرعي: إعلام الموقعين عن رب العالمين، دار الكتب العلمية.
- 26- ابن قيم الجوزية، شمس الدين أبي عبد الله محمد بن أبي بكر الطرق الحكمية، في السياسة الشرعية تخريج : الشيخ زكريا عميرات . دار الكتب العلمية، بيروت. ط.1-1995م/1415هـ
- 27- ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني (ت273): سنن ابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت.
- 28- ابن منظور، محمد بن مكرم بن منظور الإفريقي: لسان العرب، ط.الأولى، دار صادر، بيروت، 1410هـ.
- 29- ابن نجيم، زيد الدين بن إبراهيم: البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دار الكتاب الإسلامي.

- 30- ابن الهمام، كمال الدين بن عبد الواحد بن الهمام السيواسي الاسكندري (ت 681): فتح القدير، دار الفكر.
- 31- أبو داود، سليمان بن الأشعث السجستاني (ت275): سنن أبي داود، تحقيق محيي الدين عبد الحميد، دار الفكر.
- 32- ابو عبدالله، محمد بن اسماعيل، بن ابراهيم البخارى (ت. 256هـ. 869م) صحيح البخارى. رقم الطبعه: بلا، 6م، (ضبطه و رقمه و وضع فهارسه الدكتور مصطفى اديب البغا) مؤسسه الخدمات الطباعه، بيروت، 1400 هـ. 1980م.
- 33- ابو عبدالله احمد بن حنبل، (ت. 241هـ. 855م) المسند. ط. 1، 20م، (شرحه و وضع فهارسه احمد محمد شاكر)، دار الحديث، القاهرة، 1416هـ. 1995م.
- 34- أبو يعلى، أحمد بن علي بن المثنى الموصلي (ت307): المسند، تحقيق حسين سليم أسد، ط. الأولى، دار المأمون للتراث، دمشق، 1404هـ.
- 35- ابى الحسين، على بن محمد بن محمد بن حبيب الماوردى. (ب ت) الادب القاضى پشاور: مكتبه الفاروقيه.
- 36- ابى الحسين، ابى زكريا احمد بن فاس ط، (1390) هـ ق معجم مقاييس اللغة، مع تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مطبعة مصطفى البابى مصر الطبعة الثانية.
- 37- اتاسى، محمد طاهر. (1354) هـ. ش. شرح مجله الاحكام العدليه. افغانستان: مطبعه دولتى كابل.
- 38- أحمد بن أبي أحمد (؟ - 335) هـ ق الطبرى الشافعى المعروف بابن القاص، ادب القاضى، المكتب الكترونيكى الشاملة.
- 39- الأنصاري، زكريا بن محمد بن زكريا: أسنى المطالب شرح روض الطالب، دار الكتاب الإسلامى.
- 40- البابرى، محمد بن محمد بن محمود البابرى: العناية شرح الهداية، دار الفكر.
- 41- الباجى، سليمان بن خلف الباجى: المنتقى شرح الموطأ، دار الكتاب الإسلامى.
- 42- بدالدين العينى الحنفى عمدة القارى شرح صحيح البخارى: طبع ملتنقى اهل حديث.
- 43- برهان الدين ابراهيم بن على بن فرحون (1355) هـ تبصرة الحكام فى اصول الاقضية مطبعة محمد المصطفى مصر.
- 44- البزار، أحمد بن عمرو بن عبد الخالق (ت292): مسند البزار المسمى بالبحر الزخار، تحقيق د. محفوظ الرحمن زين الله، ط. الأولى، مؤسسة علوم القرآن، بيروت، 1409هـ.
- 45- البهوتى، منصور بن يونس البهوتى: كشاف القناع عن متن الإقناع، دار الكتب العربية.
- 46- بهوتى منصور بن يونس بن صلاح الدين بن حسن بن ادريس البهوتى الحنبلى، مطالب أولى النهى لشرح المنتهى المعروف بشرح منتهى الإرادات (المتوفى: 1051هـ) الناشر: عالم الكتب الطبعة: الأولى، 1414 هـ - 1993م.

- 47- بیهقی، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى البیهقی (ت384-458)هـ: سنن البیهقی الكبرى، تحقیق محمد عبد القادر عطا، مكتبة دار الباز، مكة المكرمة، 1414هـ.
- 48- بیهقی، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى البیهقی النیشابوری (ت384-458)هـ: شعب الإيمان، تحقیق محمد السعيد بسيوني زغلول، ط.الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1410هـ.
- 49- الترمذی، محمد بن عيسى بن سورة (ت279) جامع الترمذی، تحقیق أحمد شاکر وآخرین، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- 50- الجاحظ، أبو عثمان عمرو بحر البيان والتبيين، تحقیق: عبد السلام محمد بيروت - دار الجيل، بدون رقم طبعة أو تاريخ نشر.
- 51- الجصاص، أبو بكر بن علي الرازي، أحكام القرآن، دار الفكر، بيروت.
- 52- جمال الدين ابوالفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد الجوزی زادالمسير في علم التفسير: تحقیق عبد الرحمن المهدي (1422)هـ دارالكتاب العربي بيروت الطبعة الالى.
- 53- جوهری، اسماعيل بن حماد، (تاريخ الوفيات: بلا). الصاحح تاج اللغة و صحاح العربية. ط.2، 6م، (تحقیق احمد عبدالغفور عطا)، دارالعلم للملایین، بيروت، 1399هـ. 1979
- 54- الحاكم، محمد بن عبد الله بن البيهق النيسابوري (ت405): المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفى عبد القادر عطا، ط.الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1411هـ.
- 55- الحصکفي، علاء الدين محمد بن علي حاشية ابن عابدين . تحقیق: عبد المجيد طعمة حلبی . دار المعرفة، بيروت . ط 1- 2000م/ 1420هـ
- 56- الحميدي، عبد الله بن الزبير (ت219): المسند، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 57- الخرشي، محمد بن عبد الله الخرشي: شرح مختصر خليل للخرشي، دار الفكر.
- 58- خصاف، برهان الايمه حسام الدين عمر بن عبدالعزيز ابن مازه البخارى الحنفی، المعروف بالصدر الشهيد، شرح أدب القاضي، بغداد نشر وزارة الاوقاف.
- 59- الدارمي، عبد الله بن عبد الرحمن (ت255): سنن الدارمي، تحقیق فواز أحمد وخالد السبع، ط.الأولى، دار الكتاب العربي، بيروت، 1407هـ.
- 60- الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر البغدادي (ت385): سنن الدارقطني، تحقیق السيد عبد الله هاشم يمانی، دار المعرفة، بيروت، 1386هـ.
- 61- دردير، احمد بن محمد بن احمد. (ب ت). الشرح الصغير علی اقرب امساک. مصر: مكتبة دارالمعارف القايره.
- 62- دسوقي محمد عرفه، (1420) هـ ق حاشيه دسوقي علی شرح الكبير طبع بيروت دارالفکر.

- 63- الذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (ت748): تذكرة الحفاظ، تحقيق حمدي السلفي، ط. الأولى، دار العصيمي، الرياض، 1415هـ.
- 64- الراغب الأصفهاني (ت425): مفردات ألفاظ القرآن، تحقيق صفوان عدنان داوودي، دار القلم، دمشق، 1412هـ.
- 65- الرملي، محمد بن شهاب الدين الرملي: نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، دار الفكر.
- 66- الزركلي، خيرالدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس الزركلي الدمشقي [ت1396هـ]، ط(2002)م الاعلام، ط15، دارالكتب العربية بيروت.
- 67- الزيلعي، عبد الله بن يوسف (ت762): نصب الرأية، تحقيق محمد يوسف البنوري، دار الحديث، مصر، 1357هـ.
- 68- الزيلعي، عبدالله بن يوسف، تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق، دار الكتاب الإسلامي.
- 69- السرخسي، محمد بن أحمد بن أبي سهل السرخسي: المبسوط، دار المعرفة.
- 70- سليمان بن محمد بن عمر البجيرمي ولود في قرية بجيرم من قراء المصر (ت1131ف 1221)هـ حاشية بجيرمي على منهاج الطلاب ط(1316) هـ ش مكتبة الاسلامية ديار بكر تركيا.
- 71- سمناني ( ت - 499 هـ ) علي بن محمد بن أحمد ، أبو القاسم ، الحلبي الحنفي السمناني: روضة القضات وطريق النجات، المكتب الكترونيكي الشاملة.
- 72- الشافعي، محمد بن إدريس (ت204): كتاب الأم، ط. الثانية، دار المعرفة، بيروت، 1393هـ.
- 73- شربيني، محمد بن احمد الخطيب، (ت 977هـ: 1570م). مغنى المحتاج إلى معرفة الفاظ المنهاج. ط.1، 6م، (تحقيق الشيخ علي معوض و الشيخ عادل الموجود)، دارالكتب العلمية، بيروت، 1415هـ . 1994م.
- 74- الشوكاني، محمد بن علي بن محمد (ت1255): نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار، دار الجيل، بيروت، 1973م.
- 75- الشوكاني، محمد بن علي بن محمد المعروف بالشوكاني، [ت1250هـ] ط،(1407)هـ ق ، تفسير فتح القدير ، . ط1، 10م، (علق عليه و خرج آياته و احاديثه الشيخ عبدالرزاق المهدي)، دار الكتب العلمية، بيروت، 1415م. الطبعة الثانية دارالكتب العلمية بيروت.
- 76- الصنعاني، محمد بن اسماعيل. ( 1429 ) هـ . ش. سبل السلام شرح بلوغ المرام. المملكة العربية السعودية: دار ابن جوزي.
- 77- الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب (ت360): المعجم الكبير، تحقيق حمدي السلفي، ط. الثانية، مكتبة العلوم والحكم، الموصل، 1404هـ.

- 78- الطبرانی، المعجم الأوسط، تحقيق طارق عوض الله وعبد المحسن الحسيني، دار الحرمين، القاهرة، 1415هـ.
- 79- الطبري، محمد بن جرير تفسير الطبري . تحقيق: د. عبد الله عبد المحسن التركي . دار هجر، القاهرة. ط 1- 2001م/ 1422هـ.
- 80- الطحاوي، أحمد بن محمد بن سلامة (ت321): شرح معاني الآثار، تحقيق محمد زهري النجار، ط. الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1399هـ.
- 81- عبد الرزاق، عبد الرزاق بن همام الصنعاني (ت211): المصنف، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ط. الثانية، المكتب الإسلامي، بيروت، 1403هـ.
- 82- على بن خلف المنوفى (1989) م كفاية الطالب الرباني. شرح رسالة ابن أبي زيد القيرواني، طبع مطبعة المدنى بيروت.
- 83- العقيلي، أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى (ت322): الضعفاء، عبد المعطي قلجعي، ط. الأولى، دار المكتبة العلمية، بيروت، 1404هـ.
- 84- عليش، محمد بن أحمد بن محمد: منح الجليل شرح مختصر خليل، دار الفكر.
- 85- فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين الرازي [ت 604هـ]، التفسير الكبير المشهور بمفاتيح الغيب: دار الكتب العممية بيروت - لبنان ط(1438)هـ.
- 86- ، فتاوى البزازية بهامش الفتاوى الهندية ، طبع بولاق سنة 1310 هـ ، وحاشية القليوبي ، طبع مصطفى البابي الحلبي .
- 87- فيروز آبادى، مجدالدين ابو طاهر محمد بن يعقوب، (1426)هـ قاموس المحيط: مؤسسه الرسالة بيروت .
- فيومى ، احمد بن محمد بن على، (1425)هـ ق، (2004)م المصباح المنير، المكتبة العصرية بيروت .
- 88- القرطبي، محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح (ت671): الجامع لأحكام القرآن والمبين لما تضمنه من السنة وآي الفرقان، تحقيق أحمد عبد العليم البردوني، ط. الثانية، دار الشعب، القاهرة، 1372هـ.
- 89- قرافى الضهاجى، ابو العباس احمد بن ادريس. (1418) هـ .ش. الفروق و انوار البروق فى انواع الفروق. لبنان: بيروت.
- 90- قيلوبى، (1355) هـ حاشية قيلوبى على منهاج الطالبين "طبع مصطفى البابى ، حلب سوريه.
- 91- كاسانى، علاء الدين ابو بكر بن مسعود، (ت587هـ . 1191م). بدائع الصنائع فى ترتيب الشرايع. ط2، 7م، دار الكتاب العربى، بيروت، 1402هـ . 1982م.
- 92- كلبى الغزناطى، ابو القاسم محمد بن احمد بن جزى المعروف بابن جزى مالكى. القوانين الفقيهيه. الاستفادة من مكتبه الشامله.
- 93- مرتضى الزبيدى،، محمد بن محمد بن عبدالرزاق الحسينى [ت 1145-1205هـ] ، إتحاف السادة المتقين بشرح إحياء علوم الدين، دار الفكر بيروت . (1438)هـ ق.



- 94- مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري (ت261): الصحيح، مسلم تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- 95- الماوردي، علي بن محمد بن حبيب: الأحكام السلطانية، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 96- مالك بن أنس أبو عبد الله الأصبحي (ت179): الموطأ، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، مصر.
- 97- محمد بن علي الجرجاني، التعريفات بدون رقم طبعة تاريخ الطبع ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م. دار الكتاب العربي - بيروت.
- 98- محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب، الأملی، ابوجعفر الطبري، (ت310 هـ) تفسير الطبري: (جامع البيان عن تأويل آي القرآن) مع التحقيق الدكتور ابو عبدالله بن عبد المحسن التركي (1422) هـ طبع مكتبة دارالهجره.
- 99- محمد امين الشنقيطي (ب ت) إضواء البيان طبع عالم الكتب بيروت.
- 100- محمد بن محمد بن عبدالرزاق الحسيني ابوالفيض مرتضى الزبيدي (ب ت) تاج العروس، دار الهداية .
- 101- المراردي، علاء الدين ابى الحسين بن سليمان، [ت985 هـ] ط، (1400) الانصاف، هـ ق دار احياء التراث العربى بيروت الطبعة الثانية.
- 102- مرغيناني، ابوالحسن على بن ابى بكر عبدالجليل الرشداني، (ت593 هـ) . 1196 م). الهداية فى شرح بداية المبتدى. رقم الطبعة بلا، 2م، بيروت: دار إحياء التراث العربى، سنة الطبع: بلا.
- 103- مصطفى خرمدل، تفسير فارسي نور، مكتبة الكترونيكى قلم.
- 104- المنذري، عبد العظيم بن عبد القوي (ت656): الترغيب والترهيب، تحقيق إبراهيم شمس الدين، ط. الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1417 هـ.
- 105- الموسوعة العربية العالمية: <http://www.mawsoah.net>.
- 106- النسائي، أحمد بن شعيب (ت303): سنن النسائي الصغرى، تحقيق عبد الفتاح أبي غدة، ط. الثانية، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، 1406 هـ.
- 107- النسائي، أحمد بن شعيب (ت303): سنن النسائي الكبرى، تحقيق عبد الفتاح أبي غدة، ط. الثانية، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، 1406 هـ.
- 108- نظام طوالع و جماعه من علماء الهند، (تاريخ الوفيات: بلا). الفتاوى الهندية. ط4، 6م، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1406 هـ . 1985 م.
- 109- النووي، أبو زكريا يحيى بن شرف (ت676): المنهاج فى شرح صحيح مسلم بن الحجاج، ط. الثانية، دار إحياء التراث العربي، بيروت، 1392 هـ.
- 110- نووى، ابوزكريا يحيى بن شرف، المجموع شرح المذهب، مطبعة المنيرية.
- 111- الهيتمي، أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي: تحفة المحتاج فى شرح المنهاج، دار إحياء التراث العربي.

- 112- الهیتمی، أحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی: مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، دارالریان للتراث، القاهرة، 1407هـ.
- 113- وزارات الأوقاف و الشؤون الإسلامیة، موسوعة الفقهیة الكويتیة. (1406 هـ . 1986م). ط2، الكويت.
- 114- وهبه الزحیلی، (1418). الفقه الإسلامی و ادلته. الطبعة الرابعة دارالفکر بیروت لبنان.

## **Conclusion:**

Praise be to God, first and last, and thank God, and praise be to Him for bestowing upon me blessings, mysticism, prayer, and peace, first and last, upon the Prophet, the Seal, and upon his family, and the Companions, and peace be upon them.

And then: By the grace and success of God Almighty, I have completed the research on the subject as much as I could. I hope I have surrounded the subject well. It is from his prophet that I sincerely hope that my research on the subject has been a good introduction to further research.

Through the discussion, I came up with a set of results, the most important of which are as follows:

1- Judiciary is the reference to meet the legal demands of human beings and the realization of justice in society.

2- The purpose of the resurrection and the goals of the claim of the divine prophets has been the realization of justice and the observance of human interests.

3- The religion of Islam and its two main sources (Quran and Sunnah) have emphasized the observance of justice in human society more than anything else, and the way to achieve justice and to meet the legal demands of human beings is to establish and establish courts. Therefore, the judiciary is legitimate according to religious sources and its obligatory ruling is a presumption.

4- Judiciary is the settlement of disputes and disputes between two conflicting persons in a special way in which there is no reconciliation between the enemies (therefore, peace is not called jurisprudence) and the judge who executes the act of jurisprudence and issues the verdict in the disputed cases.

5- The formation of courts and the election of judges is a social necessity in the formation of the Islamic system, although the competence and competence of judges is essential.

It is obligatory for a person who is qualified to accept the position of a judge, but he will not be appointed to this position

unless there is a competent person other than him. If no other person is qualified, it is presumed that he / she will accept this responsibility. In such a case, if someone refuses to accept it, it will be dealt with like other duties of the nobles, and she will be allowed to accept it.

6- It is necessary for the guardian of Muslims to appoint judges in the cities of his government, because he has this responsibility and the interests of the people in all places return to him, and the appointment of judges can be a part of his responsibilities. However, the matter must be tested by judges before being appointed to the position of judge, and a person qualified for ijtiḥād must be appointed to the judiciary.

7- It is haraam for a person who is ignorant and incompetent to entrust the position of judiciary, and it is also haram for a person who is a scholar but is not able to advance the position of judiciary to accept it.

8- A person whose immorality is obvious or whose intention is to take revenge on her enemies or to take bribes and the like is to give her the position of judge

9- It is makrooh to demand the position of a judge and to try to obtain it from a person, even if she is qualified, because of the hadiths mentioned in it

10- Since jurisprudence is one of the social necessities and a means of achieving justice, the Messenger of God himself judged in cases and disputes and appointed people such as Ali and Mu'adh to perform the duty of judging to resolve people's disputes and in many narrations the responsibility of judging and persuading was encouraged. Have done.

11- Despite the fact that judging is an important religious matter and has virtues, due to the importance of observing justice and other dangers, many righteous predecessor scholars considered accepting the responsibility of judging as great and even refused to accept it, even though they were physically harassed because of it. There has been a severe delay in relation to the dangers of the judiciary in the case of a

person who assumes the position of a judge and does not exercise his right to do so

12- In the case of judging hadiths, encouraging and hadiths have been warned against it, but considering the hadiths of persuasion and intimidation, we come to the conclusion that the warnings and warnings about judging are related to the state of oppression and injustice, and the authority of judging is for worldly purposes, not warning of authority. Judgment.

13- Justice and fairness is one of the most valuable good deeds in the sight of God Almighty and every person is in control of her subordinates and is obliged to justice and fairness.

14- Ijtihad after the Book of God and the Sunnah of the Messenger of God can be a religious authority, and without trying to prove the ruling in the Book of God and the Sunnah of the Messenger of God, one should not refer to ijthihad and analogy matters.

15- Limits in jurisprudence differ from other cases according to the hadiths about it, so limits are rejected.

16- Judicial rulings can be violated, so rulings that prove to be wrong can be violated in any way.

17- According to the hadiths, there are two types of Shari'a punishments in the judicial rulings.

18- Imprisonment is one of the Shari'a punishments, but its term is delegated to the Shari'a ruler and the type of crime.

19- Observance of etiquette in the matter of judiciary is a matter that has been emphasized in the sayings of the Messenger of God. In general, etiquette of judicial responsibilities can be summarized in two types (public and private). , Not accepting gifts, refusing to accept public and private invitations if the inviter was a litigant.

Special etiquettes such as: observing moral matters for the judge, the spaciousness of the place of justice, the facilities Judge's understanding of litigation.

- Physical cleanliness, the authority of the board and appropriate clothing for physical and natural health, lack of

anxiety and anger, sadness, severity of the server, hunger, thirst, the judge at the time of judgment.

- Litigation in court and seeking justice is one of the social rights of human beings, and every person has the right to sue in court if he or she is oppressed or legally abused.
- A verdict made without proof cannot be made. The prosecutor is obliged to investigate the cases and issue a verdict after the proof, and the reasons for proving the litigation can be "evidence, witness, oath, confession and positive evidence"
- In the sayings and practical forms of the Messenger of God, peace be upon hem, the methods of proving litigation with the above reasons have been stated verbally and practically.
- Testimony is one of the most important reasons for proof. Of course, in the sayings of the Messenger of God, peace be upon him, about how martyrdom and intuition have been demonstrated, it is necessary for the judge to follow those guidelines in testimony and on behalf of witnesses.
- The oath is one of the ways to prove the lawsuit, which is referred to in the absence of witnesses and witnesses.
- Witnessing and witnessing in adultery are different from other cases in that witnesses in proving adultery are four and in other criminal and legal cases are two, and a woman's testimony in proving adultery is not acceptable, and the type of testimony is also different.
- Confession of a crime is the reason for proving the crime and legal disputes. The type of confession and the judge's treatment of the confessor in confessing to the crime of adultery are different from other cases.
- The reason for proving a crime, especially in murder and robbery, is that the suspect is seen in a state that indicates that she has committed a crime, such as leaving the murder scene with evidence of murder or having stolen property with the suspect.



**Salam University**  
**Faculty of Sharia and Law**  
**Master Program in Tafseer &**  
**Hadith**



**Islamic Republic of**  
**Afghanistan**  
**Ministry of Higher Education**

# **Collection and review of**

# **hadiths in Qada**

**A Master's Thesis**

**Student :Noor Ullah Noor**  
**Supervisor: Dr. Abdulbari (Hamidi)**

**Year: 2020**







**Salam University**

**Faculty of Sharia and Law**

**Master Program in Tafseer & Hadith**



**Islamic Republic of Afghanistan**

**Ministry of Higher Education**

**DM of academic affairs**

## **Collection and review of hadiths in Qada**

**A Master's Thesis**

**Student :Noor Ullah Noor**

**Supervisor: Dr. Abdulbari (Hamidi)**

**Year: 2020**